



ایدئولوژی هراسی
علیرضا علوی تبار

۰۶

پایان چپ تنها
به یاد علی اشرف درویشیان

۰۷



کودتای اکتبر

ویژه‌نامه‌ی سازندگی در صدمین سال قدرت‌گرفتن لنین

قیام برای آزادی
نگاهی به فیلم
جنگ برای سیاره میمون‌ها

۰۹



قاعده‌ی
نفی سبیل
سید محمدعلی ابازی

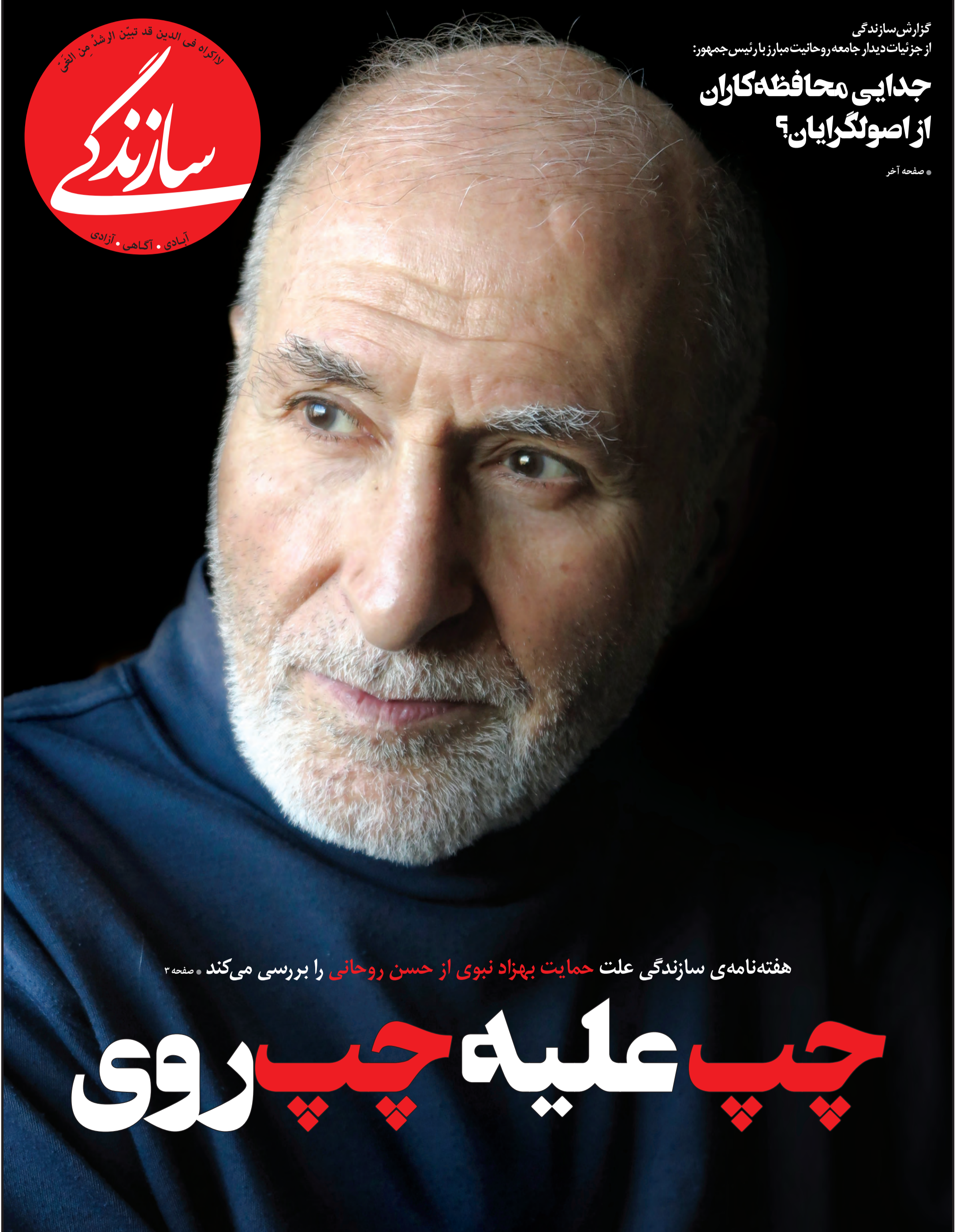
۰۴



گزارش سازندگی
از جزئیات دیدار جامعه روحانیت مبارز با رئیس‌جمهور:

جدایی محافظه‌کاران از اصولگرایان؟

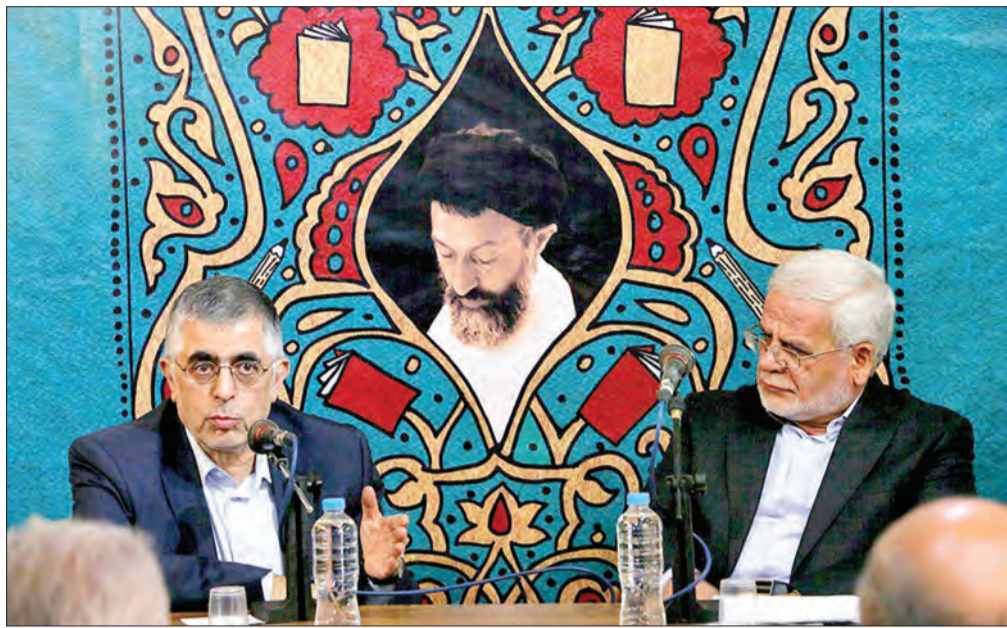
• صفحه آخر



هفته‌نامه‌ی سازندگی علت حمایت بهزاد نبوی از حسن روحانی را بررسی می‌کند • صفحه ۳

چپ علیه چپ‌روی

غلامحسین کرباسچی: من کتاب سرخ مانو را خوانده بودم و چند نسخه از آن هم کپی تهیه کرده بودم که به دیگران بدهم. ولی وقتی با شهید بهشتی درباره مانو و کتاب سرخ او صحبت کردم، ایشان با بی‌اعتنایی و گذرا گفتند که خیلی مطلب خاصی نیست.

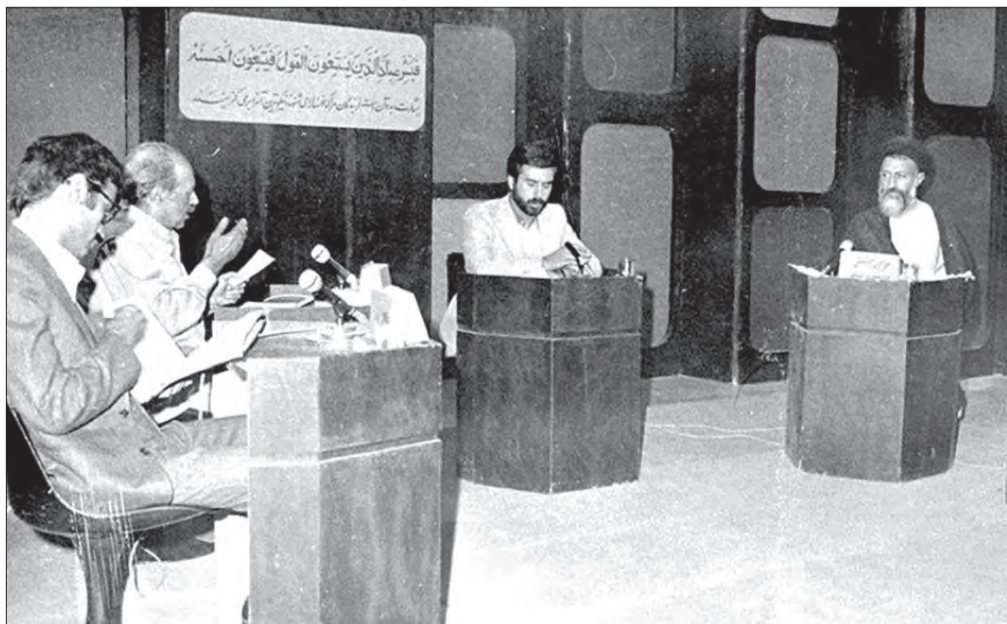


توضیح می‌دادم که هر کتابی برای چه سطحی از مطالعه مناسب است. در واقع مرحوم شهید بهشتی دنبال این بود که کتاب مناسب برای دانش‌آموزان کدام است و بر همین اساس بر تربیت و پرورش آنان متمرکز شده بود. ایشان با دقت گزارش‌های ما را می‌دید و گزارش‌های هفتگی را که ما می‌دادیم با دقت مطالعه می‌کرد و حتی غلط‌های انشایی و نظری را برای ما توضیح می‌داد.

کرباسچی تأکید کرد: «با توجه به ابعاد شخصیتی ایشان الان باید دید که ما چقدر از این شخصیت بهره‌مندی داشته‌ایم؟ در حالی که فقط در روز هفتم تیر به جای اینکه از شخصیت ایشان و از وجود معنوی ایشان استفاده کنیم بیشتر بر بحث‌های سیاسی تأکید می‌کنیم.»

او با اشاره به شخصیت مانو و جایگاه این فرد بین انقلابیون جهان گفت: «هن کتاب سرخ مانو را خوانده بودم و چند نسخه از آن هم کپی تهیه کرده بودم که به دیگران بدهم. ولی وقتی با شهید بهشتی درباره مانو و کتاب سرخ او صحبت کردم، ایشان با بی‌اعتنایی و گذرا گفتند که خیلی مطلب خاصی نیست. حالا اخیراً دیدم کتابی از پزشک خصوصی مانو منتشر شده است که شخصیت جدیدی از مانو ترسیم کرده و می‌گوید که درون پوچی داشته است. این در حالی است که وقتی ما در زندگی فردی همچون شهید بهشتی دقیق‌تر می‌شویم و سعی می‌کنیم ویژگی‌های درونی زندگی شهید بهشتی را بشناسیم چیزی جز تک‌تکریم و تحسین نمی‌یابیم و جز به عظمت روحی به چیز دیگری از این فرد دست پیدا نمی‌کنیم. در واقع باید گفت که در معرفی این چهره‌ها ما چقدر عقب هستیم.»

دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی گفت: «هن بعد از انقلاب مدیر پخش تلویزیون بودم؛ از شخصیت‌های مختلف برای مباحثه دعوت می‌شد. در آن زمان من خیالتم می‌کشیدم که آقای بهشتی که رئیس دیوان عالی کشور بود با آن عظمت کنار افرادی از حزب کمونیست توده بنشینند ولی ایشان در حالی برابر با آنان به گفت‌وگو می‌نشست و این نمونه رفتار یک مقام عالی قضایی در عرصه سیاسی بود که نشان‌دهنده عدالت شهید بهشتی بود.»



مناظره‌ی تلویزیونی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی با دبیر کل حزب توده در سال‌های اول انقلاب

شخصیت‌های برتری همچون شهید قدوسی به عنوان شخصیت ایده‌آل و الگو در ذهن ما شکل گرفته بودند. شهید قدوسی که مدیر مدرسه بودند نحوه رفتار و سلوکشان برای ما غیر قابل توصیف بود؛ همچنین شخصیت آقای مصباح که ما دوره‌ای در حضور ایشان تفسیر می‌خواندیم. البته بعد از اینکه بین ایشان و شهید بهشتی در حوزه مسائل فکری بحث‌هایی پیش آمد، ذهن ما نسبت به ایشان تغییر کرد.

کرباسچی درباره فعالیت‌های شهید بهشتی اضافه کرد: «ایشان موسس مجموعه‌ای در قم به نام دین و دانش بودند که در واقع یک دبیرستان مذهبی بود و علاوه بر آموزش دانش‌آموزان یکسری کلاس‌های فوق‌العاده برای بزرگسالان داشت و من به خاطر دارم که آقای بهشتی یکسری از بزرگان را که بعضاً الان مرجع هستند؛ تسویق می‌کرد که در کلاس‌های زبان این موسسه حضور یابند. به همین مناسبت ایشان گاهی به مدرسه حقانی می‌آمدند و کلاس‌هایی داشتند و همان موقع ایشان به عنوان یک مجتهد شناخته می‌شد. با این حال خیلی از بزرگان در آن مدرسه درس‌های سطح بالا مانند مکاسب و فلسفه تدریس می‌کردند اما جالب است که ایشان در مدرسه حقانی حفظ قرآن به ما درس می‌داد. هنوز نحوه بیان ایشان را از یاد نبرده‌ام که چگونه می‌گفت قرآن را باز کنید و چقدر تمرین کنید. این توجه ایشان به تدریس حفظ قرآن در حالی بود که یک طلبه در حد تحصیلات مقدماتی هم می‌توانست به ما درس حفظ قرآن بدهد و در همان زمان هم هرچند که آقای قدوسی به این فرآیند حفظ قرآن توجه داشتند و وضعت ما را پیگیر می‌شد ولی یاد نمی‌آید که ایشان به ما حفظ قرآن تدریس کرده باشند.»

او در بخش دیگری از سخنان خود گفت: «هن به معرفی یکی از فضایی آن زمان که با ما نسبتی داشت خصوصی خدمت شهید بهشتی رسیدیم؛ ایشان وظیفه‌ای را به بنده محول کردند که ما یکسری کتاب‌ها را به عنوان یک طلبه که در عین حال با برخی از مطالعات انشایی دارم، بخوانم و ارزیابی کنم که اصول ارزیابی را هم خود ایشان مشخص کردند؛ از جمله اینکه باید

می‌داد دیگران در سطح نظر چنین چیزهایی را قبول دارند اما در سطح عمل به مشکل برمی‌خورند.»

مومنی اشاره کرد: «در مثنی شهید بهشتی انسان به‌ما هو انسان از یک حقوقی برخوردار است. جلوه آن را در مواضع شهید می‌توانیم ببینیم. از نظر اندیشه‌ای شاید بلوغ نقض تفهیم انسان‌ها مهمترین ویژگی شخصیتی شهید بهشتی باشد. اگر انسانی این را نفهمد خودمطلق پندار می‌شود و رویه مسلطش خف و هتک حریم دیگران می‌شود. اگر واقعا کسانی تصور کنند که بنیان‌های معرفتی اسلام طالبانی و اسلامی داعشی در ایران ضعیف‌تر از همسایگان ایران است بسیار در خطا هستند. من هیچ ابزاری نمی‌بینم که از اینکه ایران در اندیشه‌ای در برابر تفکر طالبانی و داعشی واکنش کند، در اندیشه‌های اسلام شهید بهشتی نمی‌شناسم. امیدوارم اکنون که شیوه نفوذ اسلام داعشی و طالبانی به ایران کشف شده، کسانی که به دنبال ترویج اسلام به روش اعتلایی و نه به روش حذقی هستند، به روش اندیشه‌ای این ماجرا را حل و فصل کنند و برداشت من این است که قطعاً مجموعه‌ای به اندازه آثار شهید بهشتی در این زمینه راه‌گشا نیست؛ در زمینه رواداری فکری و رواداری عملی. مومنی در پایان بیان کرد که به هر کسی که می‌خواستیم بگوییم بیاید منزل شهید بهشتی، می‌گفتم وقتی شهید بهشتی از اسلام حرف می‌زند، آدم از مسلمان بودن خود بی‌اختیار احساس غرور می‌کند اما امروز وقتی برخی‌ها از اسلام حرف می‌زنند دیگر چنین حسی در خود احساس نمی‌کنم و این حس تنها با خواندن مجدد آثار ایشان فراهم می‌شود.»

مومنی درباره آثار شهید بهشتی تأکید کرد: «شهید صدر در کتاب اقتصاد و نان مبنایی را برای ربا مشخص می‌کنند که سال‌ها بعد در معرض سوال‌هایی قرار می‌گیرد که در پاسخ به آن سوال‌ها کتاب بانکداری بدون ربا را منتشر کرده که از نظری که در کتاب اقتصاد و نان داده بودند، عدول می‌کنند. اما من در آثار شهید بهشتی یک مورد تغییر مبنایی ندیده‌ام و با مبنای بودن هم در ساحت عمل و هم در ساحت نظر به این برمی‌گردد.»

این استاد دانشگاه در خصوص مبنایی عمل کردن شهید بهشتی خاطرنشان کرد: «در سلسله جلسات خصوصی شهید بهشتی با عنوان شناخت در دیدگاه قرآن، در همان جلسه اول آقای بهشتی منابع شناخت قلب یا دل است که این مفهوم در عربی، انگلیسی، آلمانی به چه شکلی است. تلفظی که برای انگلیسی این عبارت به کار برنده، معادل انگلیسی نبود بلکه معادل آلمانی بود، تقریباً سه دقیقه نگذشت که گفتند من با اسلوب فوتوتیک آلمانی تلفظ کردم درحالی که اگر بخواهیم با اسلوب انگلیسی بگوییم تلفظش فرق می‌کند. او حتی در مطالعه زبان‌های خارجی هم با مبنای کار می‌کرد و همین با مبنای بودن در ساحت نظر باعث شد تا خواننده به ایشان توفیق داد که یکی از مبنات‌ترین انسان‌های تاریخ معاصر ایران باشد.»

او افزود: «برای اینکه بتوانیم میراث بهشتی را نگه داریم و کاری کنیم که بهشتی‌های دیگری متولد شوند، اگر میراث اندیشه و مبنایی او که من اسمش را اسلوب روش‌شناختی شهید بهشتی گذاشتم، خوب آموزش داده شود، بستر معرفتی برای تولد بهشتی‌های دیگر فراهم می‌شود. برداشت من این است که گرچه فاصله شکرگرفی بین او و هم‌پایانش احساس می‌کنیم اما فراتر از آن فهم مبنایی اندیشه‌ای این مرد بزرگ است. بزرگی ایشان این بود که این با مبنای بودن نظری را در ما مبنای بودن عملی هم مراعات می‌کرد. از این زاویه وقتی به شهید بهشتی نگاه می‌کنند مانند اغلب بزرگان تاریخ بشر همچون جدش علی‌ابن ابی‌طالب، پارادوکس‌کال است. یعنی چیزهایی را باهم جمع کرده که جمع شدنی نیست؛ وقتی که ما این نظم و بامبنایی را کنار هم بگذاریم می‌توانیم این پارادوکس‌کال بودن را هم توضیح دهیم. می‌گوییم بهشتی استثنای بود و می‌بینیم که او بدیهیات عقلی و اخلاقی را رعایت می‌کرد. مدیریت ایشان منحصربه‌فرد بود یعنی اینکه او هرگز نمی‌گذاشت کسی پشت سر کسی دیگری حرف بزند و این کار را با لبخند و اخلاق انجام

می‌داد دیگران در سطح نظر چنین چیزهایی را قبول دارند اما در سطح عمل به مشکل برمی‌خورند.»

مومنی درباره نظریه شناخت شهید بهشتی گفت: «در این نظریه، این موضوع را به صورت روشمند پیاده کرده‌اند، در نظریه مالیات، ربا و حتی موضوعات دیگری مانند نظارت اجتماعی برای کنترل ساختار قدرت که از نظر دینی به آن امر به معروف و نهی از منکر اطلاق می‌شود، این کار را انجام دادند. برای مثال در برخی جلسات انجمن مهندسين و پزشکان در باب ربا که شهید مطهری اداره می‌کردند، شهید بهشتی هم حضور داشتند. شهید مطهری که واقعا یکی از عقل‌گراها و یکی از مطرح‌ترین فیلسوفان قرن بیستم به حساب می‌آید، در صورت‌بنسبندی عقلاتی حرمت ربا گام‌هایی جلو می‌روند که می‌توانید در کتاب ربا، بانک و بیمه ایشان ملاحظه کنید، اما از یک جایی

دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی ایران از دکتر سیدمحمد بهشتی می‌گوید:

عدالت حتی در برخورد با کمونیست‌ها

به بعد می‌نویسند که دیگر نمی‌توانند حرمت ربا را توجیه عقلانی کنند. بنابراین از این به بعد را تعبدی می‌پذیرند. شهید بهشتی که در آن جلسه حضور داشتند می‌فرمایند که تعبدی پذیرفتن با اصل روش‌شناختی که می‌گوید مخاطب پیام همه ناس هستند، سازگاری ندارد. به همین دلیل شهید بهشتی خود سلسله مراتب مربوط به تفسیر آیات ربا را ارائه می‌کنند که این اثر تقریباً در نوع خودش درباره صورت‌بنسبندی ربا منحصربه‌فرد و بی‌نظیر است. وقتی می‌گوییم که منحصربه‌فرد و بی‌نظیر است، به این معنی نیست که بی‌عیب و نقص باشد. به هر حال این مطالب را شهید بهشتی چهار، پنج دهه پیش ارائه کردند و بسیاری مسائل جدید که در گذشته اسلام داد و چقدر جای تأسف دارد که چنین ذخیره‌ای باشد و ما به آن اهتمام بایسته نکنیم.»

این استاد دانشگاه برای تشریح ابعاد این موضوع گفت: «حدود سسی سال پیش کار جدی‌ای در حوزه ربا انجام می‌دادم، هیچ عاملی در شرایط کنونی ایران به اندازه مناسبات ربوی حاکم، قدرت توضیح‌دهندگی به هم ریختگی اجتماعی اقتصادی موجود کشور را ندارد و هیچ اندیشه‌ورزی مانند شهید بهشتی با مبنای روشمند و جامع‌الاطراف آثار سبوء اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ربا را صورت‌بنسبندی نکرده است؛ بنابراین این اندیشه‌ها راه‌گشا است چراکه یک ادعای مبتنی بر مطالعه و مستندات کافی است. وقتی درباره ربا کار می‌کردم فهمیدم بین برجسته‌ترین اسلام‌شناسان، آنهایی که اندیشه اسلامی را برای کل نظام حیات جمعی عرضه می‌کنند، انگشت‌شمارند و بین معاصران، مطرح‌ترین آنها شهید مطهری و سیدمحمدباقر صدر هستند که بحث‌های جدی اقتصادی مبتنی بر زمان آگاهی ارائه کردند. یکی از ویژگی‌های ممتاز شهید بهشتی در اسلوب اندیشه‌ای خودش، این است که بسیار فراتر از نمونه‌های دیگر اسلام‌شناسان گام برداشته است. مثلاً در آثارشان هم وجود دارد که می‌فرماید مکرر در قرآن آمده که مخاطب پیام اسلام فقط مسلمانان نیستند، مخاطب قرآن مطلق ناس است یعنی همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها. چون این موضوع مکرر در قرآن آمده همه اسلام‌شناسان آن را مطرح کرده‌اند اما شهید بهشتی تنها اسلام‌شناسی است که دلالت روش‌شناختی و دلالت عملی این مسئله را می‌گوید. او در دلالت روش‌شناختی می‌گوید: آن فهمی از اسلام اصیل و مورد رضایت خداوند است که در فرآیند فهم، عرضه و تبلیغ اسلام مبتنی بر عقل باشد تا نقل. برای اینکه در همیشه تاریخ بیش از چهار پنجم جمعیت را غیرمسلمان‌ها تشکیل دادند. چون مخاطب همه آنها هم هستند، بنابراین ما باید اسلام را به گونه‌ای بفهمیم و عرضه کنیم که هر انسان منصف غیرمسلمانی منطق قرآن را شنید، بپذیرد.»

مومنی درباره نظریه شناخت شهید بهشتی گفت: «در این نظریه، این موضوع را به صورت روشمند پیاده کرده‌اند، در نظریه مالیات، ربا و حتی موضوعات دیگری مانند نظارت اجتماعی برای کنترل ساختار قدرت که از نظر دینی به آن امر به معروف و نهی از منکر اطلاق می‌شود، این کار را انجام دادند. برای مثال در برخی جلسات انجمن مهندسين و پزشکان در باب ربا که شهید مطهری اداره می‌کردند، شهید بهشتی هم حضور داشتند. شهید مطهری که واقعا یکی از عقل‌گراها و یکی از مطرح‌ترین فیلسوفان قرن بیستم به حساب می‌آید، در صورت‌بنسبندی عقلاتی حرمت ربا گام‌هایی جلو می‌روند که می‌توانید در کتاب ربا، بانک و بیمه ایشان ملاحظه کنید، اما از یک جایی

کارشناس مطالعات توسعه این است که ما از منظر و زاویه اسلوب و اندیشه‌های شهید بهشتی هم می‌توانیم توضیح بدهیم که چرا امروز ایران گرفتار انبوهی از بحران‌های کوچک و بزرگ در عرصه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. اگر اراده جدی برای بهبود وضعیت وجود داشته باشد من با اطمینان به شما می‌گویم که هیچ ذخیره دانایی به صورت روشمند، سازگار و اعتلا بخش به اندازه منظومه اندیشه‌های شهید بهشتی برای برون‌رفت از گرفتاری‌های فعلی ایران به کار نخواهد آمد.» مومنی گفت: «شهید بهشتی هم در ساحت نظر و هم در ساحت عمل با مبنای بودن و همین با مبنای بودن، ایشان را در استاندارد یک متفکر و اسلام‌شناس بی‌نظیر در قرن حاضر قرار داد و چقدر جای تأسف دارد که چنین ذخیره‌ای باشد و ما به آن اهتمام بایسته نکنیم.»

این استاد دانشگاه برای تشریح ابعاد این موضوع گفت: «حدود سسی سال پیش کار جدی‌ای در حوزه ربا انجام می‌دادم، هیچ عاملی در شرایط کنونی ایران به اندازه مناسبات ربوی حاکم، قدرت توضیح‌دهندگی به هم ریختگی اجتماعی اقتصادی موجود کشور را ندارد و هیچ اندیشه‌ورزی مانند شهید بهشتی با مبنای روشمند و جامع‌الاطراف آثار سبوء اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی و سیاسی ربا را صورت‌بنسبندی نکرده است؛ بنابراین این اندیشه‌ها راه‌گشا است چراکه یک ادعای مبتنی بر مطالعه و مستندات کافی است. وقتی درباره ربا کار می‌کردم فهمیدم بین برجسته‌ترین اسلام‌شناسان، آنهایی که اندیشه اسلامی را برای کل نظام حیات جمعی عرضه می‌کنند، انگشت‌شمارند و بین معاصران، مطرح‌ترین آنها شهید مطهری و سیدمحمدباقر صدر هستند که بحث‌های جدی اقتصادی مبتنی بر زمان آگاهی ارائه کردند. یکی از ویژگی‌های ممتاز شهید بهشتی در اسلوب اندیشه‌ای خودش، این است که بسیار فراتر از نمونه‌های دیگر اسلام‌شناسان گام برداشته است. مثلاً در آثارشان هم وجود دارد که می‌فرماید مکرر در قرآن آمده که مخاطب پیام اسلام فقط مسلمانان نیستند، مخاطب قرآن مطلق ناس است یعنی همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها. چون این موضوع مکرر در قرآن آمده همه اسلام‌شناسان آن را مطرح کرده‌اند اما شهید بهشتی تنها اسلام‌شناسی است که دلالت روش‌شناختی و دلالت عملی این مسئله را می‌گوید. او در دلالت روش‌شناختی می‌گوید: آن فهمی از اسلام اصیل و مورد رضایت خداوند است که در فرآیند فهم، عرضه و تبلیغ اسلام مبتنی بر عقل باشد تا نقل. برای اینکه در همیشه تاریخ بیش از چهار پنجم جمعیت را غیرمسلمان‌ها تشکیل دادند. چون مخاطب همه آنها هم هستند، بنابراین ما باید اسلام را به گونه‌ای بفهمیم و عرضه کنیم که هر انسان منصف غیرمسلمانی منطق قرآن را شنید، بپذیرد.»

مومنی درباره نظریه شناخت شهید بهشتی گفت: «در این نظریه، این موضوع را به صورت روشمند پیاده کرده‌اند، در نظریه مالیات، ربا و حتی موضوعات دیگری مانند نظارت اجتماعی برای کنترل ساختار قدرت که از نظر دینی به آن امر به معروف و نهی از منکر اطلاق می‌شود، این کار را انجام دادند. برای مثال در برخی جلسات انجمن مهندسين و پزشکان در باب ربا که شهید مطهری اداره می‌کردند، شهید بهشتی هم حضور داشتند. شهید مطهری که واقعا یکی از عقل‌گراها و یکی از مطرح‌ترین فیلسوفان قرن بیستم به حساب می‌آید، در صورت‌بنسبندی عقلاتی حرمت ربا گام‌هایی جلو می‌روند که می‌توانید در کتاب ربا، بانک و بیمه ایشان ملاحظه کنید، اما از یک جایی

زینب صفری

خبرنگار سازندگی

۲ آبان ۱۳۰۷ سالروز تولد مردی است که انقلاب اسلامی بسیار مدیون اوست. به یاد این انسان بزرگ، موزه شهید بهشتی در روز تولد این انسان معاصر تأثیرگذار در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تحلیل و شناخت و ارائه یک راه‌کار برای دریافت از یک شخصیت تأثیرگذار مراسمی را ترتیب داده بود که سخنرانانش وجوه علمی و عملی این انسان را لمس کرده بودند.

فرشاد مومنی و غلامحسین کرباسچی خاطرات عینی خود را از شهید بهشتی نقل کردند تا بخش‌هایی از رویکرد این شخصیت استثنایی و بی‌مانند اسلام را برای جوانان جهت آموزش و الگوسازی‌شان بگویند.

علیرضا بهشتی: هدف تجلیل نیست الگوسازی است

علیرضا بهشتی فرزند شهید آیت‌الله بهشتی بنیان‌گذار حزب جمهوری اسلامی در ابتدای این نشست اظهار کرد: «در ۴۰ سال گذشته فقدان الگوهای عملی حرکت انقلاب نهضت اسلامی و پررنگ ماندن ارزش‌های اسلامی که انقلاب برای آن شکل گرفت و نه برای اینکه افراد خاصی حکومت کنند، آسیب فراوانی را رسانده است. نمی‌خواهیم بگوییم که در ۴۰ سال گذشته الگوهای عملی دیگری به وجود نیامده است اما واقعیت این است که اگر ما در دیوار این شهر را هم پر از تبلیغات کنیم، دانش علوم تربیتی از منابع صداوسیما و دانشگاه و مطبوعات و رسانه‌های مختلف در اختیار مردم بگذاریم اما جوان ما الگوی قابل پیروی در دسترس که بتواند با آن رفت‌وآمد کند و در برخورد با او یاد بگیرد، نیاید عملاً همه آن تبلیغات نتیجه‌ای نخواهد داشت. بنابر تعبیر شهید بهشتی در کتاب بایدها و نبایدها، تبلیغ کمتر از ده درصد به زبان و بیان است و بیش از ۹۰ درصد عملی است. اگر جوانان ما دچار سردرگمی هستند به خاطر این است که الگوی مناسب و روزآمد و متناسب شرایط امروزشان را کمتر می‌بینند؛ ولی بر ما اگر نتوانیم الگوی مناسبی برای جوانان‌مان باشیم، این شکاف نسلی که شاهد آن هستیم یک پیامد طبیعی است.» او تأکید کرد: «در این نشست‌ها به دنبال تجلیل از شخصیت شهید بهشتی نیستیم؛ مهمتر از آن این است که نشان دهیم مرحوم بهشتی چگونه الگویی بوده است.»

فرشاد مومنی: مبنای نظری و عملی شهید بهشتی یکسان بود

اولین سخنران این نشست فرشاد مومنی استاد دانشگاه و مسئول کمیته دانش‌آموزی حزب جمهوری اسلامی بود. مومنی در این نشست اظهار کرد: «از اینکه در نظام رسمی تبلیغاتی کشور تقریباً هیچ صحبتی از اندیشه و منش شهید بهشتی به میان نمی‌آید و تصویری که شهید بهشتی از عمل مبتنی بر اسلام در زمینه‌های فردی و جمعی و هویتی ارائه می‌کردند فاصله زیادی با آنچه ما مشاهده می‌کنیم دارد، بار مسئولیت کار آنهایی که احساس مسئولیت بیشتری دارند و می‌خواهند که ایران از منشا اسلامی و اندیشه اسلامی اعتبار پیدا کند، بیشتر می‌شود اما من فکر می‌کنم که چون این افراد صدق بیشتری در این ماجرا دارند، اثرگذاری هم بیشتر خواهد شد.»

او ادامه داد: «برداشت شخصی من به عنوان

چه باید کرد؟ ۱۰

چپ علیه چپ‌روی

چرا بهزاد نبوی همچنان از حسن روحانی حمایت می‌کند؟



پیرمرد با قامتی خمیده از رنج حبس شش ساله و تجربه‌ی یک عمر «زندگی انقلابی» و از آن مهم‌تر؛ «تفکر انقلابی» این روزها به تنهایی از اصلاح‌طلبی و حتی اعتدال‌گرایی دفاع می‌کند.

بهباد نبوی، همان که بیست سال پیش در روزگار جوانی و خامی در یادداشتی در روزنامه‌ی عصر آزادگان او را چریک پیر خوانده بودم، اکنون بیش از هر زمان دیگری به مهدی بازرگان، که او را نیز جوانان خام روزگارش زمانی چریک پیر نامیده بودند، شبیه شده است.

مهدی بازرگان البته گرچه پیر بود (نه به سن که به خوی) اما هرگز چریک نبود. هیچ‌گاه مبارزه چریکی، قیام مسلحانه و ترور را تأیید نکرد و گرچه او را مبشر قیام مسلحانه در دادگاه سران نهضت آزادی قلمداد کرده‌اند که گفت ما آخرین گروهی هستیم که با رژیم سلطنتی پهلوی به زبان قانون اساسی حرف می‌زنیم اما باید او را بیشتر مندر قیام مسلحانه دانست تا مبشر آن. چرا که بازرگان نه به قصد بشارت که به قصد هشدار و زنهار به رژیم پهلوی آن سخنان تاریخی را در دادگاه گفت. با وجود این نه کارآفرینی و نه جوانان-فرزندان معنوی بازرگان هشتاد پندر را جدی نگرفتند و آنقدر از یک سو راست‌روی و از سوی دیگر چپ‌روی پیشه کردند که مبارزه انتخاباتی و اصلاحی به مبارزه تروریستی و انقلابی بدل شد. بازرگان اما همان مندر باقی ماند. با سپری شدن دوران حبس ناعادلانه‌اش پس از زندان راه کار و کارآفرینی و فکر و روشن‌فکری در پیش گرفت و هر چه چپ‌روان زمان همچون محمد حنیف‌نژاد و عبدالرضا نیک‌بین (سران مجاهدین خلق) به نزدش رفتند و او را به مبارزه مسلحانه فرا خواندند به طنز و مطایبه و جد و جدل به بهانه پیری و استدلال میانه‌روی و دعوی اعتدال‌گرایی ششانه از زیر بار چپ‌روی خالی کرد و گاه که گردش به چپ این جوانان را می‌دید با سخنرانی‌هایی مانند «آفات توحید» به نقد ایشان پرداخت و تا زمانه‌ی سیاست‌ورزی فرارسید و بازرگان هم ابتدا به نام جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر و سپس به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب اسلامی از سران انقلاب شد اما باز هم انقلابی نشد. او انقلاب اسلامی را یک واقعیت، یک حقیقت، یک واکنش طبیعی به استبداد پهلوی و نتیجه گوش ندادن آن رژیم به خطابه‌ی سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی می‌دانست و از یک انقلاب؛ انقلاب اسلامی دفاع می‌کرد اما تروتسکیست نبود که از انقلاب مدام دفاع کند. جوانان انقلابی که بازرگان را پدر پیر خود می‌دیدند که به علت پیری، چریکی نکرد پارادوکسی به نام «چریک پیر» ساختند و چندی او را به این صفت مفتخر ساختند اما بازرگان هرگز چریک نبود. به زودی امواج «انقلاب مدام» او را

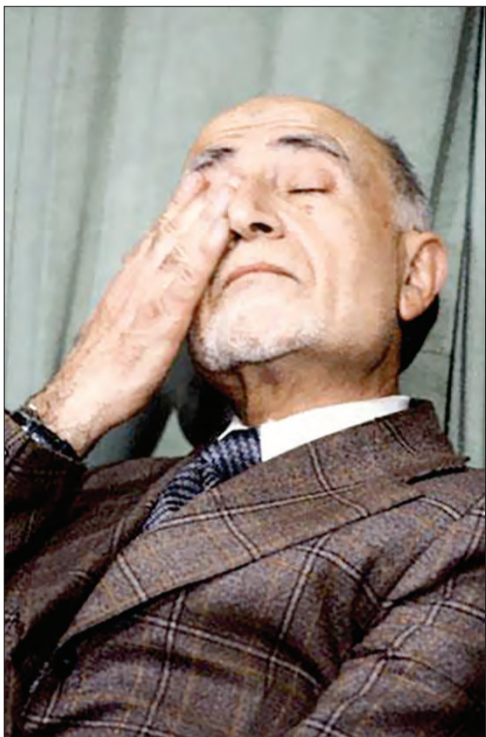
چنان برد که امواج انقلاب اکبر، الکساندر کرنسکی را... بازرگان البته اصول‌گرا بود نه به معنای مرسوم روزگار ما که به معنای مردی آرمان‌گرا، ارزش‌محور و لیج‌باز و یک‌دنده بر سر آن‌چه حق می‌پنداشت. او که در جوانی «بازاری جوانان با سیاست» را نوشته و در آن درباره‌ی سیاست‌زدگی جوانان و معرفت‌زدایی از این علم و فن و مهارت اجتماعی هشدار داده بود نمی‌خواست به هر قیمتی رئیس دولت انقلاب بماند. گاه چنان در این اصول‌گرایی افسراط می‌کرد که گویی فقط با جوانان حزب‌اللهی که اول از همه با جوانان مارکسیست در ستیز بود. همان جوانانی که اعلامیه تغییر ایدئولوژی خود را با ناسزا به بازرگان آغاز کرده بودند و او را بورژوازی سازشکار می‌دانستند. بازرگان در گفتار «آفات توحید» همه‌ی این انحرافات از اعتدال به افراط به نام دین و به کام کمونیسم را پیش‌بینی کرده بود و اکنون بسا انواع پیچیده چپ‌روی روبه‌رو بود. دشمنان او طیف رنگارنگی از مجاهدین مارکسیست‌شده (پیکار)، حزب توده‌ی توبه‌کرده، دانشجویان پیرو خط امام و حتی نیروهای ملی مذهبی به خصوص امتی (جنبش مسلمانان مبارز-حبیب‌الله پیمان) بودند که چریک پیر را اکنون جاده‌صاف‌کن امپریالیسم می‌نامیدند. چندی بعد با حذف تدریجی بازرگان (که اینسان جاده‌صاف‌کن آن بودند) هر یک از این گروه‌های چپ‌زده سرنوشتی پیدا کردند: گروهی حذف شدند، گروهی به حاشیه رانده شدند، گروهی چندی در حاکمیت قرار گرفتند و گروهی پس از آن که به حاکمیت خدمت کردند به حاشیه رفتند. بازرگان اما ماند و گفت‌مان اعتدال و اصلاح را حفظ کرد تا پرچم آن را به نسل آینده تحویل دهد...

یکی از آن جوانان چپ‌گرای علیه بازرگان میانه‌رو بهزاد نبوی بود. او برخلاف مجاهدین مارکسیست‌شده از مارکسیسم به اسلام‌گرایی حرکت کرده بود و پس از تجربه‌ی چپ مستقل مصطفی شاعیان با ایمانی که از درون جانش جوشیده بود به مبارزان مسلمان پیوست. بهزاد نبوی در خانواده‌اش همه گزینه‌های دست راستی و دست چپی رفتار سیاسی را تجربه کرده بود و خود دست به انتخاب زده بود. در دهه‌ی شصت و با حاشیه‌نشینی اکثریت روشنفکران راست و چپ از قدرت و حکومت، او در کنار میرحسین موسوی و حسن حبیبی از معدود روشنفکران سیاسی‌ای بود که با حاکمیت همکاری می‌کرد به خصوص آن که محمدعلی رجایی شهید شده بود و نظام سیاسی ناگزیر شده بود که منع نامزدی روحانیان برای تصدی مقام ریاست‌جمهوری را از پس ترورهای مکرر مقامات اجرایی کشور بردارد اما برای جلوگیری از اتصاف جمهوری اسلامی به جمهوری روحانی بهتر آن بود

که چند رجل سیاسی مکلا هم در کنار معمین در حکومت حضور داشته باشند. بهزاد نبوی به عنوان یک مدیر سیاسی و اقتصادی یکی از این رجال جمهوری اسلامی بود. چپ‌گرایی بهزاد اما از همان آغاز مورد انتقاد روحانیان سنتی بود. آنان ریشه‌های کمونیسم را به کمونیسم و کمونیسم را به مصطفی شاعیان باز می‌گرداندند و بهزاد نبوی را به سوسیالیسم متهم می‌کردند. هرچند که نمی‌توان این اتهام را از اساس تکذیب کرد و در بهزاد نبوی گرایش‌هایی به دولت‌سالاری و جامعه‌گرایی وجود داشت اما لایه‌ای پنهان در شخصیت بهزاد نبوی وجود داشت که به او از همان آغاز موقعیتی معتدل می‌بخشید.

بهباد نبوی بیست از آنکه مدیری اقتصادی یا صنعتی باشد؛ چهره‌ای سیاسی و حتی یک سیاستمدار حرفه‌ای بود. او ذات سیاست را به خوبی می‌شناخت و اولویت مصلحت را بر هر مکتبی تشخیص می‌داد. از این رو به محض پایان دوران دولت چپ‌گرای میرحسین موسوی ترجیح داد که کار سیاسی کند. گرچه در همان زمان هاشمی‌رفسنجانی به او هشدار داد که یکسره از کارهای دولتی و حکومتی فاصله نگیرد چرا که اذیتش می‌کنند و به چهره‌ای مانند حبیب‌الله پیمان (دوست حاشیه‌نشین حکومت) بدل می‌شود اما بهزاد نبوی انتخاب دیگری نداشت. نامزد انتخابات مجلس شد، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را احیا کرد و نشریه‌ی عصر ما را منتشر کرد و در مناظره‌های سیاسی شرکت کرد. پیش‌بینی هاشمی‌رفسنجانی تحقق یافت شدند، گروهی به حاشیه رانده شدند، گروهی چندی در حاکمیت قرار گرفتند و گروهی پس از آن که به حاکمیت خدمت کردند به حاشیه رفتند. بازرگان اما ماند و گفت‌مان اعتدال و اصلاح را حفظ کرد تا پرچم آن را به نسل آینده تحویل دهد...

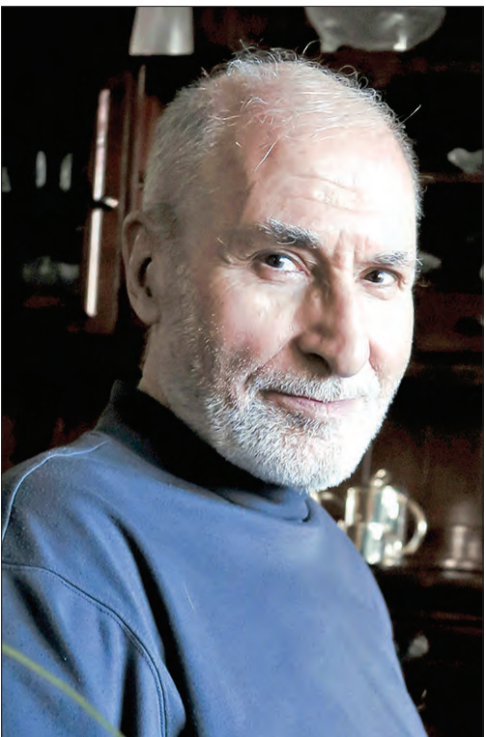
یکی از آن جوانان چپ‌گرای علیه بازرگان میانه‌رو بهزاد نبوی بود. او برخلاف مجاهدین مارکسیست‌شده از مارکسیسم به اسلام‌گرایی حرکت کرده بود و پس از تجربه‌ی چپ مستقل مصطفی شاعیان با ایمانی که از درون جانش جوشیده بود به مبارزان مسلمان پیوست. بهزاد نبوی در خانواده‌اش همه گزینه‌های دست راستی و دست چپی رفتار سیاسی را تجربه کرده بود و خود دست به انتخاب زده بود. در دهه‌ی شصت و با حاشیه‌نشینی اکثریت روشنفکران راست و چپ از قدرت و حکومت، او در کنار میرحسین موسوی و حسن حبیبی از معدود روشنفکران سیاسی‌ای بود که با حاکمیت همکاری می‌کرد به خصوص آن که محمدعلی رجایی شهید شده بود و نظام سیاسی ناگزیر شده بود که منع نامزدی روحانیان برای تصدی مقام ریاست‌جمهوری را از پس ترورهای مکرر مقامات اجرایی کشور بردارد اما برای جلوگیری از اتصاف جمهوری اسلامی به جمهوری روحانی بهتر آن بود



آرامی و بی‌سروصدا روی یک برگه کاغذ بنویسد و به دفتر سازمان و ائتلاف اطلاع دهد. نه هیجان‌زده شوید و نه هیاهو کنید. این سخن بهزاد نبوی آب سردی بود بر آتش گرم جوانان انقلابی آن زمان و هنوز در گوش نسل من می‌پیچد.

بهباد نبوی در سال‌های فعالیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران هرگز هژمونی‌طلبی نکرد و برتری‌جویی پیشه نکرد. دبیر کل سازمان نشد. در جلسات حزبی هیجان‌زده نشد. عمیقاً تشکیلاتی ماند. در انتخابات سال ۱۳۸۴ با وجود آنکه مخالف نامزدی مصطفی معین و مدافع نامزدی هاشمی‌رفسنجانی بود اما به تصمیم تشکیلاتی سازمان و جناح چپ وفادار ماند. حمایت بهزاد نبوی از هاشمی‌رفسنجانی در آن انتخابات برای بدنه‌ی جناح چپ اسلامی غیرمنتظره بود. هاشمی ۸۴ هنوز محبوب و مقبول جوانان چپ‌گرا نبود و میانه‌رو و محافظه‌کار تلقی می‌شد. اما بهزاد نبوی نگران اصلاح‌طلبی تخیلی و رادیکالیسم انتزاعی دوستان جوان‌تر خود در جبهه مشارکت بود. او می‌دانست که نظام سیاسی پس از خاتمی نیازمند بازگشت به تعادل و توازن سیاسی است که تنها از هاشمی‌رفسنجانی بر می‌آید. اما هنگامی که نتوانست دوستان چپ‌گرای خود را قانع کند فروتنانه اقلیت بودن را پذیرفت و سکوت کرد و حتی برای مصطفی معین کار نکرد. رویدادی که یک بار دیگر در سال ۱۳۵۹ رخ داده بود: مهدی بازرگان قصد داشت از سوی نهضت آزادی ایران نامزد انتخابات نخستین دوره ریاست‌جمهوری اسلامی ایران شود. جناح چپ نهضت آزادی و دیگر چپ‌زده‌گان ملی‌مذهبی با نامزدی او مخالفت کردند. اما بازرگان نمی‌خواست اعتبار نهضت آزادی را به پای ابوالحسن بنی‌صدر-روشنفکر چپ‌زده‌ی تک‌رو- بریزد. او حتی حاضر شده بود به بنی‌صدر در دولت موقت مقامی بدهد. در نهایت حسن حبیبی از جناح چپ نهضت آزادی نامزد این حزب شد و بازرگان به عنوان فردی تشکیلاتی سکوت کرد و به رای اکثریت تمکین کرد.

اکنون بهزاد نبوی با وجود همه‌ی دیدگاه‌های اقتصادی چپ‌گرایانه‌اش در عرصه سیاسی نماد بقای میانه‌روی و اصلاح‌طلبی است. او هیچ نسبتی با حسن روحانی ندارد. حتی صادقانه می‌گوید در انتخابات سال ۱۳۹۲ فکر می‌کرد که امکان پیروزی هیچ نامزد اصلاح‌طلب یا میانه‌روی از جمله حسن روحانی وجود ندارد. اما اکنون در دفاع از روحانی به تنهایی به میدان آمده است. بهزاد نبوی به خوبی مسئله اصلی و فرعی را از هم تمییز می‌دهد. می‌داند که مسئله امروز ما این نیست که چند اصلاح‌طلب در دولت کرسی دارند. می‌داند که مسئله امروز ما این نیست که این دولت چند اقتصاددان



نهادگرا یا چپ‌گرا را به تصدی امور اقتصادی گمارده است. مسئله اصلی امروز میان اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی نیست، میان لیبرالیسم و سوسیالیسم نیست، میان راست و چپ نیست. مسئله اصلی اداره کشور و عبور از بحران اقتصادی، خارجی و امنیتی است. بهزاد نبوی که در سال ۱۳۷۶ مشوق و محرک اصلی نامزدی میرحسین موسوی و سپس سیدمحمد خاتمی در انتخابات ریاست‌جمهوری مقابل علی‌اکبر ناطق‌نوری بود در دو انتخابات اخیر دوسستانش را به پی‌گیری نامزدی علی‌اکبر ناطق‌نوری (در غیاب احتمالی حسن روحانی) دعوت می‌کرد و این به هیچ وجه به معنای عدول بهزاد نبوی از آرمان‌خواهی نبود. بهزاد نبوی می‌داند که مسئله امروز ایران، خود ایران است و دیگر هیچ. نه پست و مقام، نه ایدئولوژی، نه بوروکراسی و نه حتی اصلاح‌طلبی تخیلی. عبور از ایدئولوژی نماد همان گذار تاریخی چپ سنتی به چپ مدرن در ایران است.

بهباد نبوی هنوز به معنای تاریخی و فکری کلمه یک چپ مسلمان است. هنوز عدالت اجتماعی دغدغه اصلی اوست و در کنار آن به آزادی‌های اساسی هم باور دارد. می‌توان از موضوع راست مدرن یا لیبرالیسم سیاسی چپ‌گرایی را نقد کرد اما نفی آن امکان ندارد. نماد این عدم امکان، وجود بهزاد نبوی و دیگر چهره‌های چپ مدرن است که به عدالت و آزادی به صورت موازی باور دارند. همان جریان عدالت‌خواهی که از نظریه انقلاب مدام (نه انقلاب اسلامی) عبور کرده و دیگر چریک نیست؛ سیاستمدار است. بهزاد نبوی هم دیگر چریک پیر نیست. او این سال‌ها عمیقاً پیر شده و خمیده اما خسته نشده است. او همچنان چپ مانده است، اما چپ‌زده و چپ‌رو نشده است. این هشدار یک چپ علیه چپ‌روی است. چپ‌روی حرکت افراطی و رادیکال خارج از ظرفیت‌های اجتماعی و سیاسی موجود است. ولادیمیر لنین آن را بیماری کودکی چپ‌ها نامیده است و تردیدی نیست که این بیماری جوانی همه‌ی چپ‌هاست. از سوی دیگر چپ‌روی در نهایت به راست‌گرایی ختم می‌شود همچنان که راست‌روی به چپ‌گرایی. راست‌روی آن قدر عرصه‌ی سیاست را تقلیل می‌دهد و پایین‌تر از ظرفیت‌های اجتماعی موجود فعالیت می‌کند که چپ‌گرایی سرر بر می‌آورد و چپ‌روی آن‌قدر عرصه‌ی سیاست را تحریک می‌کند و بالاتر از ظرفیت‌های اجتماعی موجود حرکت می‌کند که راست‌گرایی به قدرت می‌رسد. چپ‌روی به افسردگی سیاسی و انفعال عملی دامن می‌زند و سوسیالیون جوان را ناامید از تحول به انتظار تغییر می‌نشانند یا آن که به امید تغییر در آتش رادیکالیسم می‌نشانند.

بهباد نبوی این روزها خمیده راه می‌رود. این پشت خمیده را اما روزگار به رایگان به او هدیه نداده است. رنج یک نسل بر پشت پیرمرد است.

مبانی قاعده‌ی نفی سبیل

تفسیر آیه ۱۴۱ سوره نساء در نفی سبیل کافران^۱

سید محمد علی ابازي
استاد حوزه علمیه قم

مقدمه

یکی از قواعد پر دامنه فقه، قاعده نفی سبیل است. مستند مهم این قاعده، آیه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» است. هر چند به آیات و روایات دیگری که به معنای عدم اتحاد ولی و اولیاء (الکمران: ۱۸؛ نساء: ۱۳۹؛ مائده: ۵۵) و یا علو اسلام و نصیبی به آنان برسد و سخنی نبوی (تسلی) در تأیید معنای خاصی از آیه به آن آیات استناد کرده‌اند. اما نام قاعده از این آیه گرفته شده است. در فهم این آیه میان تفاسیر و کتاب‌های فقهی تفاوتی جدی است. مفسرین آن را گاه از منظر کلامی و در تقابل و سیطره استدلالی دیده‌اند و فقها استخراج حکمی اجتماعی و عدم ولایت کافر بر مسلمان. در این مسئله هم اختلاف نظر و روش عمل و استخراج فروعات فقهی هم بسیار و گاه راه افراط و تفریط طی شده است.

پیش از فقهایی شیعه، عالمان اهل سنت به این آیه و قاعده تمسک کرده‌اند و در کلمات فقها تفکیکی میان سلطه کافران و انسانی و طبیعی کافر گذاشته نشده و ملاک‌هایی که در این باره گفته شده، به خود «سبیل» در جمله آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» بوده، تا این که شکل ترکیبی پیدا کند.

از سوی دیگر در سیر استنباط فقها در حیات انسانی، مصادیق این قاعده دگرگون و بسا در مواردی دچار تغییر در موضوع شده است. اگر در زمانی مسئله جواز ساختن کلیسا در شهر و یا تعمیر آن مطرح بوده، در زمانی موضوع ساختمان و یا محل ساختمان غیر مسلمان مطرح شده و یا مثل، بیع مصحف از موارد روشن سبیل کافر تلقی می‌شده است، در حالی که دیگر امروز از این دایره خارج شده و کسی دیگر حاضر به ممنوعیت فروش قرآن به غیر مسلمان و یا عدم اجازه ساختمان آپارتمان در طبقات بالای مسلمان نیست.

جهت دیگری که در کلمات فقها، مغفول واقع شده، حاکمیت اصل عدالت و آزادی در باره غیر محاربین از کفار است. در قرآن آیه ۸ سوره متحنه موضوع نیکی و عدالت به غیر مسلمانان و لازمه آن تساوی در حقوق شهروندی مطرح است. در صورتی که از ظاهر برخی کلمات فقها این گونه استفاده می‌شود که اگر سلطه کافر، سلطه عادلانه و بحق هم باشد، باز این قاعده حاکم بر آن احکام است و تمام آن‌ها را نقض می‌کند، در صورتی که موضوع قاعده، باید روشن شود که آیا نفی هر گونه سلطه‌ای است، یا منظور سلطه جابریه و کافرانه کافر بر مسلمان است که ناقض کرامت انسان است و آیا این قاعده، نافی قانون عدالت و آزادی انسان و حقوق شهروندی است، یا رعایت کرامت مسلمان و راه‌ها و روش‌های پیشگیری جایگاه عزت مسلمان، چیزی را نقض نمی‌کند. در این مقاله سعی شده که به یکایک این سوالات پاسخ داده شود.

تفسیر آیه با توجه به اقوال مفسران

اکنون لازم است قبل از بررسی اقوال فقهاء به فهم درست خود برسیم و بررسی تفسیر آیه را از جهات گوناگون از اقوال مفسران توجه کنیم. «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» مَنِ اللَّهُ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنَّ كَانُ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْكُمْ وَنَنْتَعِمُ مِنَ الْيَوْمِينِ فَأَلَّا يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱). همان‌ان که مترصد شمایند، پس اگر از جانب خدا به شما فتحی برسد، می‌گویند: «مگر ما با شما نبودیم؟» و اگر برای کافران نصیبی باشد، می‌گویند: «مگر ما بر شما تسلط نداشتیم و شما را

از [ورود در جمع] مؤمنان باز نمی‌داشتیم؟» پس خداوند، روز قیامت میان شما داوری می‌کند و خداوند هرگز بر [زبان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است.

جایگاه معنایی آیه

موضوع آیه در خطاب به آن دسته از منافقانی است که قرآن وصف آنان را بیان می‌کند که گاه سخنی با مؤمنان دارند، و گاه با کافران. در جایی که برای مؤمنان فتح و گشایشی می‌رسد، توقع دارند سهمی و نصیبی به آنان برسد و سخنی با کافران دارند که اگر آنان پیروزی داشته باشند، می‌گویند ما در این پیروزی سهمی شما هستیم؛ چون ما بودیم که نگذاشتیم شما مسلمان شوید. در این جا خدا می‌گوید که خداوند، روز قیامت میان شما داوری می‌کند و بعد می‌فرماید: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» خداوند هرگز بر [زبان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است؛ که اگر سبب آیه باشد، موضوع تسلط در آخرت و یا از سنخ مسائل آخرت مناسب با داوری با کافران و منافقان است.

شرح و تفسیر کلمات:

کلمه: «تَرْبِصُ» به معنای انتظار و کلمه: «سَبِّحُوا» به معنای غلبه و تسلط است. فَالَّذِينَ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ، فاه «فَاللَّهِ» برای بیان و نتیجه‌گیری از کلام و انذار برای منافقین است. «يَحْكُمُ» یعنی بینهم بنصفم کم من جميعهم: حکم کردن خدا در میان دو گروه و یا سه گروه دو صورت بیشتر ندارد. یعنی منافقان و کافران در یک جبهه و مؤمنان در جبهه مقابل هستند. «لَنْ يَجْعَلَ» یا کلمه «لَنْ» و لفظ «لَنْ» مفید نفی ابد است. چون به ادات استقبال است باید ناظر به بعد دنیا است و اگر برای آینده نباشد، معنایش نفی قدرت بر تصرف تکوینی در زمان حال می‌شود که تردیدی در اشکال بر آن نخواهد بود. از سوی دیگر کلمه «لَنْ» دلالت بر نفی سبیل در مستقبل می‌کند و نه زمان تشیع احکام راه لذا آیه شریفه در مقام نفی علو کافر بر مسلم در عالم تشریع نیست.

نکته دیگر، این جمله از آیه مقرون به ما قبل خودش می‌باشد، در نتیجه معنای جمله این می‌شود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ الْحِسَابِ وَالْمِحَاكِمَةِ بَيْنَ الطَّرِيفِ لَنْ يَجْعَلَ لِلْكَافِرِ حِجَةَ تَوْجِبَ غَلْبَةَ عَلَى الْمُسْلِمِ». و اگر در دنیا همین معنای حجت به معنای نفی تشریع شود، یعنی تشریعی که حجت علیه مسلمانان و ذلت و خواری آنان منجر شود. و لفظ «للمؤمنين» در استعمال قرآن به معنای مطلق مسلمین است. در نتیجه معنای آیه بر این وجه می‌شود: خداوند حجت مؤمنان را غالب بر کافران قرار داده است.

بنابراین، این فرساز از آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» یعنی با پیچرگی و شدت این سبیل را قرار نداده است. اگر آن را در مورد زندگانی این دنیا حمل کنیم، می‌توان بدین معنا تفسیر کرد که خداوند تعالی از نظر حجت و دلیل راهی را برای کفار قرار نداده است؛ گر چه جایز خواهد بود که کفار بر مؤمنان چیره باشند، اما در این صورت مؤمنان با در دست داشتن حجت و دلیل پیروز خواهند بود. این معنا را شیخ در کتاب تفسیری خود از این آیه داشته است و معنای دوم را که حجت و دلیل است برای «سبیل» در نظر گرفته و ترجیح می‌دهد که گویی مخالف با استفاده فقهی از این آیه در کتاب‌های اخلاف و مبسوط است.

در باره این فرساز «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» به لحاظ تفسیری چند احتمال است:

خدا در نهایت می‌گوید که فایده‌ای ندارد شما از مسلمانان نمی‌توانید چیزی بر گیرید. نکته‌ای که بعضی از مفسرین گفته‌اند: اگر بُرد و پیروزی مؤمنین را فتح خوانده، و پیروزی کفار را نصیب دانسته، برای این بوده که پیروزی کفار را تحقیر کند و بفهماند پیروزی کفار، پیروزی واقعی نیست؛ بلکه امری است موهوم و از نظر عقل و واقعیت ارزش قابل اعتنا ندارد، آن هم بعد از آنکه خدای تعالی مؤمنین را وعده داده که فتح واقعی از آنان است و او ولی و سرپرست ایشان است و شاید همین نکته باعث شده که فتح را به خدای تعالی نسبت داده، ولی خواستن نصیب را به خود نسبت نداده است.^۲

مراد از نفی سبیل

بخش پوم بحث در فراز نهایی آیه، یعنی، «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» است که از آن تغییر به نفی سبیل شده است. البته این فراز بحث‌انگیزترین فراز آن محسوب می‌شود، به همین دلیل هم در میا مفسران از جهات مختلف بحث شده است؛ که اولاً مدلول آن در نفی جعل سبیل چیست؟ ثانیاً قلمرو و دلالت آن تا چه حدی است؟ و ثالثاً: مصادیق و مواردی در انطباق با قاعده در کلمات مفسران و فقها گفته شده و درست است، یا خیر؟

بدون شک در سیر فراز و فرود تفسیر آیه جنگ‌های مسلمانان پس از فوت پیامبر گرامی و درست کردن جنگ‌های به نام جهاد ابتدایی و کشاندن آن به فقه و کلام در دوره بنی امیه و بنی عباس تأثیر فراوان در فقه و فهم آیه داشته و این معنا سخن مفسران نخستین نبوده است! نکته قابل توجه این است که اگر مفهوم این کلمه روشن شود، و ارتباط با سبیل آن محفوظ بماند، بحث در مصادیق هم می‌تواند تطبیقش شکل علمی و تفسیری داشته باشد. آنگاه به خوبی روشن خواهد شد و در میان سیاست مداران، اقتصاددانان، حقوق دانان تعیین شود که نفی سبیل چه مصادیقی دارد.

اقوال مفسران

شیخ طوسی (م ۴۶۰) در تفسیر آیه فوق، در تفسیر التبیان، مانند بسیاری از مفسران قبل از خود مانند طبری ابتدا «سبیل» را به دو معنا تفسیر می‌کند: یکی غلبه و قهر، و دیگری حجت و دلالت پس از ذکر آیه شریفه می‌گوید: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ» یعنی با پیچرگی و شدت این سبیل را قرار نداده است. اگر آن را در مورد زندگانی این دنیا حمل کنیم، می‌توان بدین معنا تفسیر کرد که خداوند تعالی از نظر حجت و دلیل راهی را برای کفار قرار نداده است؛ گر چه جایز خواهد بود که کفار بر مؤمنان چیره باشند، اما در این صورت مؤمنان با در دست داشتن حجت و دلیل پیروز خواهند بود. این معنا را شیخ در کتاب تفسیری خود از این آیه داشته است و معنای دوم را که حجت و دلیل است برای «سبیل» در نظر گرفته و ترجیح می‌دهد که گویی مخالف با استفاده فقهی از این آیه در کتاب‌های اخلاف و مبسوط است.

در باره این فرساز «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» به لحاظ تفسیری چند احتمال است:

۱) این جمله در ادامه جمله قبلی است و یک جمله را تشکیل می‌دهد.

۲) این جمله علت جمله قبلی و دارای هویت و حکم مستقل است. به این معنا که «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ» علت: «فَاللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ» است. چرا خداوند در قیامت چنین حکم می‌کند، زیرا خدا برای کافران علیه مؤمنین چنین جعلی قرار نداده است. لکن این احتمال از جهتی می‌تواند تعدیل در آخرت باشد و محتمل است که تعدیل شامل حال آنان در دنیا و آخرت باشد.

تردیدی نیست که بیشتر مفسران دوره‌های بعد از قرن ششم، این فراز را مستقل از صدر

معنای نفی سبیل بسیار است، برخی از احتمالات مهم، را بررسی می‌کنیم.

۱- اگر مراد نفی سبیل یعنی جعل عدم سلطه در آخرت باشد، یعنی نفی سلطه در حجت و غلبه جایگاه کافران بر مؤمنان در آن عالم باشد، در نتیجه نفی چنین سلطه‌ای، یا به معنای نفی حجت است، در آن صورت معنای آیه چنین می‌شود: کفار که شامل منافقان هم می‌شود، در عالم حساب و کتاب دیگر آنان دلیل و منطقی ندارند. به تعبیر دیگر کفار حرفی برای گفتن ندارند و تمام حجت تمام شده است، در نتیجه معنای: «فَاللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این می‌شود که حکم خدا با آنان خیلی روشن و آشکار خواهد بود، زیرا این قانون خداوند است که کفار در آخرت جایی برای عرضه و سخن نداشته باشند.

۲- اگر منظور از نفی سلطه به صورت تکوینی باشد، یعنی کفار غلبه و استیلا حقیقی و عینیتی ندارند، حال چرا مراد از نفی سلطه تکوینی است؛ زیرا در آخرت جایی برای تشریع و قانون گذاری نیست و در آن جا غلبه مادی و برتری‌های زورگویانه نیست. کافران جایی برای سخن گفتن و ادعا کردن و قدرت نمایی و زورگویی ندارند. منافقان که در آخرت در حکم کافران هستند، دیگر ادعا و مدعایی و جبروت و استیلائی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند.

شاهد بر این معنا روایتی است از طریق عامه، از امام علی که به هر دو احتمال از معنا مؤید است: «ما رَوَى عَنْ يَسِيعِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ لِي رَجُلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أُرَايْتَ قَوْلَ اللَّهِ: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» كَيْفَ ذَلِكُ، وَهَمْ يَقَالُونَ نَا - وَيُظْهِرُونَ عَلَيْنَا أَحْيَانًا؟ فَقَالَ: عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، مَعْنَى ذَلِكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ الْحُكْمِ. - وَ كَذَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ذَاكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ هَذَا قَالَ جَمِيعُ أَهْلِ التَّأْوِيلِ.»^۳

۳- احتمال دیگر این است که منظور از نفی سبیل در دنیا و آخرت باشد. زیرا هر چند سبیل آیه مربوط به آخرت است، اما شامل دنیا هم می‌شود، با این استدلال که اگر گفته شود، آیه در جهت نفی سبیل در آخرت از کفار می‌کند، بکار دنیا نمی‌آید و بیان آن بی فایده خواهد بود. این نظر را کسانی مانند ابن العربی در آیات الاحکام مدعی شده و گفته است: اگر معنای آیه چنین باشد، دیگر چنین وعده ای برای دنیای فایده است.^۴ البته این روایت نفی حکم از دنیا نمی‌کند، تا اشکال ابن العربی وارد بشود، اما آیه مربوط به آخرت است، اما شامل دنیا هم می‌شود، در جهت نفی سبیل در آخرت از کفار می‌کند، بکار دنیا نمی‌آید و بیان آن بی فایده خواهد بود. این نظر را کسانی مانند ابن العربی در آیات الاحکام مدعی شده و گفته است: اگر معنای آیه چنین باشد، دیگر چنین وعده ای برای دنیای فایده است.^۵ البته این روایت نفی حکم از دنیا نمی‌کند، تا اشکال ابن العربی وارد بشود، اما آیه مربوط به آخرت است، اما شامل دنیا هم می‌شود، در جهت نفی سبیل در آخرت از کفار می‌کند، بکار دنیا نمی‌آید و بیان آن بی فایده خواهد بود. این نظر را کسانی مانند ابن العربی در آیات الاحکام مدعی شده و گفته است: اگر معنای آیه چنین باشد، دیگر چنین وعده ای برای دنیای فایده است.^۶

۴- اگر منظور نفی سلطه تنها در دنیا باشد، یعنی چون خداوند چنین اصل و قانونی کلی دارد، پس در مقام تشریع و وضع قوانین، چنین سلطه‌ای برای کافران قرار نداده است. زیرا به این معنا، دیگر سلطه در تکوین نمی‌تواند باشد، زیرا در خارج بارها و بارها سلطه کافران بر مؤمنان و موقیقت، قدرت آنان دیده شده و مؤمنان در عالم تحت سلطه فرعونیان، نمرودیان و کافران بوده که با تعدی و زورگویی انسان‌ها را به استضعاف کشانده‌اند. اصل نفی سبیل نمی‌خواهد نفی غلبه کافران را به صورت اخباری بیان کند، یعنی خبر بدهد که در عالم انسانی و در دنیا ایها المؤمنون هیچ گاه انتفاع نمی‌افتد که کافری بر مؤمنی سلطه پیدا کند.^۷

۵- از سوی دیگر ممکن است که جمله اخباری و منظور نفی «سبیل» اعم از تسلط در دنیا و آخرت به عنوان خبر باشد، یعنی کفار نه در دنیا مسلط بر مؤمنین می‌شوند و نه در آخرت، و مؤمنین به اذن خدا دائماً غالبند، البته ما دام که ملتزم به لوازم ایمان خود باشند، هم چنان که در جای دیگر این وعده را صریحاً داده است: «وَلَا تَقْتُلُوا وَلَا تَحْرُوبُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹). در نتیجه اخبار دو صورت دارد، یکی به صورت مطلق و یکی به صورت مقید و با شرط ایمان.

۶- اگر منظور توسعه جمله نفی سلطه در دنیا، افزون بر آخرت و مبتنی بر اصل غلبه در حکم و تشریع است، چون نفی سبیل در آخرت، یعنی خدا در مقام تشریع و قانون گذاری، سلطه کافران را بر مؤمنان نخواسته است. بر این اساس، معنایی که بیشتر فقها در مقام استنباط احکام و دلیل قاعده نفی سبیل به آن استناد جسته‌اند.^۸



مریم (ع) و یَحْتَجُونَ بَعْدَهُ الْآيَةَ، فَقَالَ: كَذَبُوا، عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللَّهِ و لعنه و كَفَرُوا بِتَكْدِيمِهِمِ التَّبِي (ص) فِي اخْبَارِهِ بَانَ الْحَسَنِ (ع) سَبَقَتْ فَمَا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ .. الْآيَةَ فَانَّهُ يَقُولُ: وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِ عَلَى مُؤْمِنٍ حِجَةَ و لَقَدْ أَخْبَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى عَنْ كَفَارٍ قَتَلُوا النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ و مَعَ قَتْلِهِمْ يَا هُمْ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - سَبِيلًا مِنْ طَرِيقِ الْحِجَةِ»^۹

بر طبق این خبر، مراد از نفی سبیل، نفی دلیل و حجت است، نه نفی سلطه تکوینی کفار بر مؤمنان؛ زیرا سلطه کفار بر مؤمنان نمونه های آن فراوان بوده که غلبه داشته‌اند، مانند زید و ابن زیاد که در این روایت به آن اشاره شده و مواردی که هم اکنون در دوره معاصر وجود دارد.

۳- احتمال دیگر این است که منظور از نفی سبیل در دنیا و آخرت باشد. زیرا هر چند سبیل آیه مربوط به آخرت است، اما شامل دنیا هم می‌شود، با این استدلال که اگر گفته شود، آیه در جهت نفی سبیل در آخرت از کفار می‌کند، بکار دنیا نمی‌آید و بیان آن بی فایده خواهد بود. این نظر را کسانی مانند ابن العربی در آیات الاحکام مدعی شده و گفته است: اگر معنای آیه چنین باشد، دیگر چنین وعده ای برای دنیای فایده است.^{۱۰} البته این روایت نفی حکم از دنیا نمی‌کند، تا اشکال ابن العربی وارد بشود، اما آیه مربوط به آخرت است، اما شامل دنیا هم می‌شود، در جهت نفی سبیل در آخرت از کفار می‌کند، بکار دنیا نمی‌آید و بیان آن بی فایده خواهد بود. این نظر را کسانی مانند ابن العربی در آیات الاحکام مدعی شده و گفته است: اگر معنای آیه چنین باشد، دیگر چنین وعده ای برای دنیای فایده است.^{۱۱}

۴- اگر منظور نفی سلطه تنها در دنیا باشد، یعنی چون خداوند چنین اصل و قانونی کلی دارد، پس در مقام تشریع و وضع قوانین، چنین سلطه‌ای برای کافران قرار نداده است. زیرا به این معنا، دیگر سلطه در تکوین نمی‌تواند باشد، زیرا در خارج بارها و بارها سلطه کافران بر مؤمنان و موقیقت، قدرت آنان دیده شده و مؤمنان در عالم تحت سلطه فرعونیان، نمرودیان و کافران بوده که با تعدی و زورگویی انسان‌ها را به استضعاف کشانده‌اند. اصل نفی سبیل نمی‌خواهد نفی غلبه کافران را به صورت اخباری بیان کند، یعنی خبر بدهد که در عالم انسانی و در دنیا ایها المؤمنون هیچ گاه انتفاع نمی‌افتد که کافری بر مؤمنی سلطه پیدا کند.^{۱۲}

۵- از سوی دیگر ممکن است که جمله اخباری و منظور نفی «سبیل» اعم از تسلط در دنیا و آخرت به عنوان خبر باشد، یعنی کفار نه در دنیا مسلط بر مؤمنین می‌شوند و نه در آخرت، و مؤمنین به اذن خدا دائماً غالبند، البته ما دام که ملتزم به لوازم ایمان خود باشند، هم چنان که در جای دیگر این وعده را صریحاً داده است: «وَلَا تَقْتُلُوا وَلَا تَحْرُوبُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۹). در نتیجه اخبار دو صورت دارد، یکی به صورت مطلق و یکی به صورت مقید و با شرط ایمان.

۶- اگر منظور توسعه جمله نفی سلطه در دنیا، افزون بر آخرت و مبتنی بر اصل غلبه در حکم و تشریع است، چون نفی سبیل در آخرت، یعنی خدا در مقام تشریع و قانون گذاری، سلطه کافران را بر مؤمنان نخواسته است. بر این اساس، معنایی که بیشتر فقها در مقام استنباط احکام و دلیل قاعده نفی سبیل به آن استناد جسته‌اند.^{۱۳}

لاریجانی که پیش از این هم در همان اردیبهشت ماه و ایام انتخابات شوراها که تفسیر جدید شورای نگهبان و منع کاندیداتوری اقلیت‌های دینی در حوزه‌های انتخابیه با اکثریت مسلمان، به دفترش ارسال شده بود، حاضر به ابلاغ آن نشده و در قامت رئیس نهاد نظارتی بر انتخابات شوراها به هیات‌های نظارت بر این انتخابات دستور داد تا «مکلا همان قانون فعلی باشد».

۷- برخی خواسته‌اند بگویند که این آیه خیر از تکوین و اشار به قضیه خاص یعنی قضیه خارجی است، یعنی خیر می‌دهد که آن کافران درگیر با پیامبر، هرگز سلطه‌ای نخواهند داشت، در نتیجه مراد از مؤمنین و کافران، به صورت مطلق نیست، بلکه مراد همان‌هایی هستند که در عهد پیامبر در حادثه خاص این داستان برای آنان این سخنان اتفاق افتاده است. در آن صورت اشکال مراد تکوینی ندارد، چون ادعای کلی نشده است، بلکه ادعای نفی سلطه تکوینی برای همان مؤمنان مخاطب عهد پیامبر بوده است: «إن أريد بالكافرين والمؤمنين اللطائفان المعهودتان بقربيه القصة، فالإشكال زائل، لأن الله جعل عاقبه النصر أيا مئذ للمؤمنين وقطع دابر القوم الذين ظلموا فلم يلبثوا أن تفتقروا وأخذوا وقتلوا وتقتلوا ودخلت بقتلهم في الإسلام فأصبحوا أنصاراً للدين».

۸- احتمال دارد که مراد از اخبار از قضیه خارجی نیست، بلکه گروه خالص و مخلص در آن عصر و یا: ۹) همه اعصاب است. که اگر همه شروط و جوانب فتح را رعایت کنند، خداوند هم مقدمات نصرت و غلبه را فراهم می‌سازد. در نتیجه نفی سببیل از کافران برای این گروه می‌کند، چنانکه برخی از مفسران گفته‌اند: «إن أريد العموم، فالمقصود من المؤمنين المؤمنون الخالص الذين تابوا بالإنيمان بسائر أحواله وأصوله وفروعه، ولو استقام المؤمنون على ذلك، لَمَا نال الكافرون منهم منالا، ولدفعوا عن أنفسهم خيبة وخبالا. (همان).

در آن صورت شرط موفقیت و عدم سلطه کافران، تلاش و کوشش و رعایت قوانین پیروزی است، به دلیل دسته‌ای از آیات که فتح و غلبه با مشروط به شروط کرده است: «وَالَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹) کسانی که در راه ما مجاهدت می‌کنند ما به طور یقین به راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و به یقین خدا با نیکوکاران است. «وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» سرانجام از آن تقوا است. (طه: ۱۳۲).

۱۰- احتمال دیگر آن است که این آیه در بیان روند سیر تاریخ و حرکت جامعه بشری و مبارزه حق و باطل است. نه این که فقط برای گروه خالص و مخلص باشد. در این صورت مسئله دو فرض دارد، یکی این سنت برای همه پیروان حق مطلق و یا نسبی باشد و یا مخصوص مؤمنان از امت محمدی باشد. از ظاهر برخی آیات استفاده می‌شود که تنها مؤمنان مفید به عمل صالح چنین وعدی داده شده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ، وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَدَدٍ حُزْنٍ إِلَى سَعَادَةٍ آمِنًا يُقْبَلُونَ، لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (نور: ۵۵). در این آیه پیروزی آنان را نوید می‌دهد و دیگری دادن امکانات: «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ» اما در خود آیه نکته‌ای را بیان می‌کند که نشان می‌دهد که این سنت مخصوص آنان نبوده و در آینده هم نخواهد بود: «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

نظریه برگزیده

در میان احتمالات گوناگون تفسیری که می‌تواند وجه جمع و شاهد داشته باشد، نفی سببیل کافران تشریحی و تکوینی به صورت ترکیبی از جمله است. زیرا جمله اخیر در پی جمله پیشین است که افزون بر این که عام و کلی است، تعلیل کلام است. بنابراین، اگر معنای آیه چنین باشد، خدای تعالی هرگز کنار راز آن جهت که کافر هستند، ما فوق مؤمنین و مسلط بر آنان قرار نمی‌دهد، تا آنان بتوانند بر مؤمنان احتجاج و برتری کنند. معنایش این است که حکم از امروز به نفع مؤمنین و علیه کافران به عنوان قانون الهی کلی قرار داده است و تا ابد نیز چنین خواهد بود و هرگز به عکس نمی‌شود و این خود اعلامی است به منافقین که دیگر برای ابد از اینکه به هدف شوم خود برسند مایوس باشند و به حکم این آیه در همه دوره‌ها در نهایت فتح و پیروزی (سنت الهی) از آن مؤمنین و علیه کافران خواهد بود. یعنی این آیه در مقام بیان فلسفه تاریخ و بیان امید به آینده و جلب اعتماد به مؤمنین است. خبر از سیر حرکت جامعه و انسانهای ارزشی و الهی در دنیا و در نتیجه آخرت است. در نتیجه نباید خود شکننده این سنت باشند، بلکه باید حافظ این قانون و قاعده باشند. شاهد بر این معنا، دسته‌ای از آیات است، مانند: «وَ كَانَ

همه هم صدا در دفاع از سپنتا

ایستادگی علی لاریجانی مقابل تفسیر شورای نگهبان و اظهارات دو فقیه شورای نگهبان ماجرای تعلیق موقت عضویت سپنتا نیکام از شورای شهر یزد را وارد ابعاد تازه‌ای کرد



زینب صفری
خبرنگار سازندگی

ماجرای تعلیق عضویت سپنتا نیکام عضو زرتشتی شورای شهر یزد از هفته گذشته با اظهار نظر علی لاریجانی از یک طرف و آیت‌الله یزدی از سوی دیگر وارد مرحله تازه‌ای شده است. حالا تفسیر تازه فقهای شورای نگهبان از یک قانون کهنه انتخاباتی (تبصره یک ماده ۲۶ قانون انتخابات شوراها مصوب سال ۷۵)

و ورود بدموقع دیوان عدالت اداری (به گفته علی لاریجانی) بر مبنای این تفسیر، نه تنها دو قوه و یک نهاد را با چالش تازه‌ای مواجه کرده بلکه حتی مرزبندی‌های جدیدی هم در فضای سیاسی پدید آورده است. جایی که چهره‌های اصولگرایی همچون عزت‌الله ضرغامی و مصطفی میرسلیم کناره‌گیری طلبانی مانند مصطفی تاج‌زاده و غلامحسین کرباسچی قرار گرفته‌اند و در حمایت از نیکام به این تصمیم فقهای شورای نگهبان اعتراض می‌کنند.

چهارشنبه ۲۶ مهرماه بعد از نزدیک به یک ماه و نیم از علنی شدن حکم شبهه ۴۵ دیوان عدالت اداری درباره تعلیق موقت عضویت نیکام از شورای شهر یزد، علی لاریجانی رئیس مجلس در دیدار با اعضای شش‌شورای شهر تهران و در پاسخ به مرتضی الیوری درباره اتفاقی که برای نیکام رخ داده است هم تفسیر شورای نگهبان را زیر سؤال برد و هم از قوه قضاییه به خاطر حکم دیوان عدالت اداری انتقاد کرد و هم برای حل موضوع راه‌حل شورای حل اختلاف قوا را پیشنهاد داد. لاریجانی که پیش از این هم در همان اردیبهشت ماه و ایام انتخابات شوراها که

تفسیر جدید شورای نگهبان و منع کاندیداتوری اقلیت‌های دینی در حوزه‌های انتخابیه با اکثریت مسلمان، به دفترش ارسال شده بود، حاضر به ابلاغ آن نشده و در قامت رئیس نهاد نظارتی بر انتخابات شوراها به هیات‌های نظارت بر این انتخابات دستور داد تا «مکلا همان قانون فعلی باشد». این بار هم در انتقاد به رویه شورای نگهبان گفت: «از ابتدا گفتیم که این روش مورد قبول ما نیست. در گفت‌وگو خود با آیت‌الله جنتی، دبیر محترم ششورای نگهبان نیز تأکید داشتیم که تشکیل شوراها باید بر اساس فرامین قانون باشد. به لحاظ قانونی مشکلی در این خصوص وجود نداشته است، اما شورای نگهبان به مسائل شرعی در این خصوص استناد می‌کند که البته مربوط به قوانین گذشته است و شورای نگهبان باید درباره قوانین جدید رأی اعلام نظر کند».

لاریجانی با انتقاد از دیوان عدالت اداری گفت: «در حال حاضر نیز ورود دیوان عدالت اداری به موضوع، ورود به موقعی نبوده و این نکته را نیز به قوه قضاییه عنوان کردم» اما ساعتی بعد از انتشار این سخنان لاریجانی، صف‌آرایی مجلس و ششورای نگهبان سر این سبیل نفی القهر و الغلبه خارجی تکوینی، فتوای تکلف الهیه خارج از عموم نفی سبیل، و خروج مثل هذه الغلبه عن العموم امر واضح محسوس فی الخارج، فقد قال الله تبارک و تعالی فی قضیه انکسار المسلمین فی غزوة أحد: اِنَّ يَتَسَكَّمُ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهٗ وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ نَدَاوَلَهَا بَيْنَ النَّاسِ» آلم عسران (۳): ۱۲۰. و الحاصل: ان الإمام عليه السلام يصدد بيان أن هذا العموم ليس عقليا لا يكون قابلا للتخصيص، و أن الغلبه الخارجيه خارجة عن تحت العموم.

۱۱. طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص: ۱۹۰. ۱۲. بجنوردی، قواعد الفقهیه، ج ۱، ص: ۱۸۸. در این باره برخی گفته‌اند: ان کلمه (لن) تدل علی النفی فی المستقبل فالآیه ترتیب بالمستقبل و لا ترتیب بزمان تشريع الأحکام فلا تلزم ما ادعی فی المقام من ان الآیه الشریفه فی مقام نفی علو الکافر علی المسلم فی عالم التشريع، فانه لو کان كذلك، لکان المناسب ان یقال: لم یجعل الله و الحال ان المدکور قوله تعالی: اِنَّ یَجْعَلُ اللهُ الْاُمُورَ البهیة فی القواعد الفقهیه، ص: ۱۴۱

۱۳. ابن عاشور، التحریر و التنبؤ، ج ۴، ص: ۲۸۷. «آقای جنتی شخصا در این رابطه نظری نداده بودند که حالا گفته می‌شود که ایشان شخصا در رابطه با این موضوع نامه نوشته است. آقای جنتی به‌عنوان دبیر شورای نگهبان نظر فقهای شورای نگهبان را منعکس کرده‌اند. این نظر، نظر فقهای شورای نگهبان است و لازم‌الاجراست.» هرچه بود کدخدایی بر موضع خودش ایستاد که: «هرگاه که فقهای شورای نگهبان مصوبه‌ای را خلاف شرع ببینند، می‌توانند به آن ورود پیدا کرده و اعلام کنند و نظر ششورای نگهبان لازم‌الاجرای است. در طول این سال‌ها هم به یاد داشته‌ایم که در مورد مصوبه‌ای، بعد از چند سال کسی شکایت می‌کند یا نام‌ای می‌نویسد و چنانچه مصوبه‌ای از سوی فقهای شورای نگهبان ماجرا اضافه کرد و واکنش‌های بیشتری را به‌عنوان خلاف شرع تشخیص داده شده باشد، در روزنامه رسمی منتشر می‌شود و لازم‌الاجرا هم هست. این مصوبه اخیر هم مثل همان‌ها بود، یعنی فقهای شورای نگهبان موضوع را بررسی کردند، رأی گیری شد، خلاف شرع تشخیص داده شد و به مراجع ذریع برای ابلاغ و اجرا ارسال شد.»

«آقای جنتی شخصا در این رابطه نظری نداده بودند که حالا گفته می‌شود که ایشان شخصا در رابطه با این موضوع نامه نوشته است. آقای جنتی به‌عنوان دبیر شورای نگهبان نظر فقهای شورای نگهبان را منعکس کرده‌اند. این نظر، نظر فقهای شورای نگهبان است و لازم‌الاجراست.» هرچه بود کدخدایی بر موضع خودش ایستاد که: «هرگاه که فقهای شورای نگهبان مصوبه‌ای را خلاف شرع ببینند، می‌توانند به آن ورود پیدا کرده و اعلام کنند و نظر ششورای نگهبان لازم‌الاجرای است. در طول این سال‌ها هم به یاد داشته‌ایم که در مورد مصوبه‌ای، بعد از چند سال کسی شکایت می‌کند یا نام‌ای می‌نویسد و چنانچه مصوبه‌ای از سوی فقهای شورای نگهبان ماجرا اضافه کرد و واکنش‌های بیشتری را به‌عنوان خلاف شرع تشخیص داده شده باشد، در روزنامه رسمی منتشر می‌شود و لازم‌الاجرا هم هست. این مصوبه اخیر هم مثل همان‌ها بود، یعنی فقهای شورای نگهبان موضوع را بررسی کردند، رأی گیری شد، خلاف شرع تشخیص داده شد و به مراجع ذریع برای ابلاغ و اجرا ارسال شد.»

دو فقیه شورای نگهبان چه گفتند؟

فضای یکنواخت اظهارنظرها درباره تعلیق عضویت نیکام ادامه داشت تا اینکه یک هفته بعد از سخنان لاریجانی یعنی سه شنبه ۲۲ آبان ماه، آیت‌الله یزدی از فقهای شورای نگهبان در گفت‌وگویی با تسنیم اعلام کرد که «عضای فقهای شورای نگهبان بر اشکال شرعی فعالیت منتخب زرتشتی شورای شهر یزد به اتفاق آرا رأی دادند و این تصمیم قانونی، شرعی، قطعی و غیرقابل تغییر است.» بخشی از استدلال آیت‌الله یزدی این بود که: «در مجلس اقلیت‌های مذهبی نماینده دارند، اعم از یهودیان، ارمنی، زرتشتیان و... و حتی اصناف ارمنه هم در مجلس دو نماینده دارند، به این معنا که اقلیت‌های مذهبی در مجلس نماینده دارند و می‌توانند درباره مصوبات مجلس اظهار نظر کنند. اما درباره جاهای دیگر نمی‌توانند اظهار نظر کنند.» او در ضمن سخنانش پاسخ رئیس و نماینده‌گان معترض مجلس را هم اینگونه داد بود: «مجلس اصلا حق ورود به آن را ندارد، چون جنبه شرعی مصوبات مجلس هم باید طبق نظر فقهای شورای نگهبان باشد و این فقها باید مصوبات را از جنبه شرعی تأیید کنند.»

بعد هم تأکید کرده بود: «تصمیم شورای نگهبان یک تصمیم قانونی، شرعی، قطعی و غیرقابل برگشت است و هیچ‌کس این قانون را نمی‌تواند برگرداند و بدون تعارف عرض می‌کنم که اگر کسانی دنبال این هستند که مصوبه قانونی را برگردانند، در حقیقت مقابله به اصل نظام جمهوری اسلامی ایران است و نظام قطعا در برابر آن می‌ایستد و نمی‌تواند تحمل کند که قانون زیر پا گذاشته شود؛ اصل ۴ قانون اساسی هم بر این مسئله صراحت دارد.» هر یک جمله آیت‌الله یزدی در این باره هزاران بار در توئیتر و شبکه‌های اجتماعی همراه با جملات اعتراضی به این نگاه سختگیرانه دست به دست شد. اعتراض‌ها هم مختص به اصلاح‌طلبان نبود. این سخنان حتی واکنش چهره‌هایی مانند پیام

فضلی‌نژاد روزنامه‌نگار اصولگرا را هم به دنبال داشت که در صفحه توئیتر خودش این تصمیم را در مقابل محتوای نامه اخیر رهبری به مولوی عبدالحمید و حفظ حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی قلمداد کرد.

فردای آن روز اسما در برنامه گفت‌وگوی ویژه خبری یک نفر از اعضای فقهای شورای نگهبان حاضر شد تا درباره این تصمیم شورا توضیح دهد. هرچند این برای نخستین بار بود که عضو فقیه شورای نگهبان برای توضیح تصمیمی در این شورا در رسانه‌ای حاضر می‌شد اما به دلیل یک‌سویه بودن برنامه و عدم حضور چهره‌های مخالف این نگاه شورای نگهبان، در عمل نقض غرض شد و خود این برنامه به حواشی پیرامون شورای نگهبان را به توضیح بیشتر درآیند دعوت کرد. توکلی نوشته است: «ماجرای رد عضویت آقای سپنتا نیکام، هم‌وطن زرتشتی یزدی، پس از یک دوره عضویت در ششورای شهر یزد و انتخاب مجدد پرسش‌هایی را در سطح جامعه برانگیخته که توضیح روشن برای آنها جهت حفظ جایگاه ششورای نگهبان و حفظ مصالح خارجی نظام، ضرورت روشنی دارد. بی‌توجهی به این ضرورت لطمه سنگینی به آبروی نظام می‌زند.» او به عنوان یکی از نمایندگان موثر اصولگرا در دوره حضورش در مجلس نخستین، مهم‌ترین سوال در قبال این رویکرد شورای نگهبان را اینگونه بیان می‌کند: «اگر حضور یک اهل کتاب در شورای شهر یزد محل اشکال است، چرا در مجلس شورای اسلامی که با یک رأی، برخی طرح‌ها و لوایح رد یا تصویب می‌شوند یا وزیر رأی اعتماد می‌آورد یا نمی‌آورد، چندین نفر از هم‌وطنان اهل کتاب حاضرند؟ به یاد داریم که امام این قانون اساسی مصالحت‌گرایان را در میان است؛ دلیلی ندارد اقلیت نمایندگی مسلمانان را کند.»

اصولگرایان معترض به تفسیر شورای نگهبان

بیان این سخنان آن هم در دو روز پیاپی موج گسترده‌تری از واکنش‌ها را برانگیخت و این بار طیفی از چهره‌های جریان اصولگرایی نظیر عزت‌الله ضرغامی و میرسلیم را به میدان آورد که کمتر از آنها انتظار واکنش برابر تصمیمات شورای نگهبان می‌رفت. در جملات اعتراضی ضرغامی به تعلیق عضویت نیکام و تفسیر شورای نگهبان از قانون انتخابات که در صفحه توئیترش منتشر کرده است جمله آخر جالب‌تر از همه بود. اینکه: «مسلمان‌ها در ششوراهای شهر چه تخم دو زرده‌ای برای مردم کردند که حالا یک زرتشتی نمی‌تواند؟!» حالا بگذریم که برخی این جمله ضرغامی را تلویحا درجه دوم دانستن شهروندان زرتشتی نسبت به مسلمان برداشت کرده‌اند و اینکه او ضمن این جمله به آرای مردم توهین کرده است اما به هر حال بخش‌های دیگر جملات ضرغامی اعتراض او به نگاه شورای نگهبان و حکم دیوان عدالت اداری را به وضوح نشان می‌دهد. جایی که گفته است: «شورای محترم نگهبان به وظیفه شرعی و قانونی خود در مورد لغو عضویت آقای سپنتا نیکام در شورای شهر یزد رأی داده است. آن را محترم بشماریم و اجازه دهیم که آنان به دور

سیاست

از مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی، وظیفه‌شان را به درستی انجام دهند. تعجب من از این است که دستگاه‌های تشخیص مصلحت که خوشبختانه در کشور کم هم نیستند! در تشخیص این مصلحت واضح تعلل می‌کنند؟»

بعد هم اینطور استدلال کرده است که: «ضرورت احترام به افکار عمومی به ویژه مردم متعهد یزد (مسلمان و زرتشتی) که بر اساس نظامات قانونی و اعلامی قبلی به آقای سپنتا رای داده‌اند بهترین دلیل در تأیید عضویت آقای نیکام در شورای شهر یزد است. به اعتقاد من حفظ حرمت و جایگاه نظام جمهوری اسلامی ایران در داخل و در سطح جهانی بالاترین مصلحت نظام است.» و بعد توصیه کرده است: «جامعه را به سمت دوقطبی‌های کاذب سوق ندهیم و برای بوق‌های تبلیغاتی جهانی سوژه و لقمه آماده فراهم نکنیم.»

اندکی بعد مصطفی میرسلیم از اعضای حزب مؤتلفه و رقیب روحانی در انتخابات هم در توثیاتی مجمع تشخیص مصلحت نظام را به عنوان نهادی برای حل موضوع پیشنهاد کرد که تلویحا به معنای رد برداشت «غیرقابل تغییر و قطعی بودن نظر شورای نگهبان» درباره نیکام بود: «شکل سپنتا نیکام در مجمع تشخیص قابل حل است.» احمد توکلی عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و نماینده سابق مجلس هم از دیگر اصولگرایانی بود که در قالب یادداشتی سوالات متعددی درباره این تفسیر شورای نگهبان مطرح کرد و اعضای شورای نگهبان را به توضیح بیشتر درآیند دعوت کرد. توکلی نوشته است: «ماجرای رد عضویت آقای سپنتا نیکام، هم‌وطن زرتشتی یزدی، پس از یک دوره عضویت در ششورای شهر یزد و انتخاب مجدد پرسش‌هایی را در سطح جامعه برانگیخته که توضیح روشن برای آنها جهت حفظ جایگاه ششورای نگهبان و حفظ مصالح خارجی نظام، ضرورت روشنی دارد. بی‌توجهی به این ضرورت لطمه سنگینی به آبروی نظام می‌زند.» او به عنوان یکی از نمایندگان موثر اصولگرا در دوره حضورش در مجلس نخستین، مهم‌ترین سوال در قبال این رویکرد شورای نگهبان را اینگونه بیان می‌کند: «اگر حضور یک اهل کتاب در شورای شهر یزد محل اشکال است، چرا در مجلس شورای اسلامی که با یک رأی، برخی طرح‌ها و لوایح رد یا تصویب می‌شوند یا وزیر رأی اعتماد می‌آورد یا نمی‌آورد، چندین نفر از هم‌وطنان اهل کتاب حاضرند؟ به یاد داریم که امام این قانون اساسی مصالحت‌گرایان را در میان است؛ دلیلی ندارد اقلیت نمایندگی مسلمانان را کند.»

بعدی خودش را هم اینطور مطرح کرده است: «پرسش بعدی این است که اگر به مصالح کلی نظام که توجه به آنها مکرراً در کلام امام (ره) و رهبری نظام به اعضای ششورای نگهبان تذکر داده شده است با این اظهار نظر در تضاد باشد که هست؛ آیا وظیفه‌ای برای فقهای محترم پیش نمی‌آورد؟ من صلاحیتی بحث ماهوی ندارم، ولی اگر استاد به نظر امام در صفحه‌ای است، آیا حکم اجماعی است یا اختلافی؟ اگر اجماعی نباشد که چنین به نظر می‌رسد، نمی‌توانستید به افکار و نظر مرجع دیگری رجوع بفرمایید؟» به علاوه او از فقهای شورای نگهبان پرسیده است: «آیا صلاح نبود که فقهای محترم موضوع را در مشورت با رهبری به جایی می‌رسانند و اگر باز سر نظرشان باقی می‌ماند، تمهیداتی رسانه‌ای در نظر گرفته می‌شد تا پرسش‌ها پیش از آنکه از زبان دشمنان اسلام به گوش برسد، خود آقایان مطرح می‌کردند و پاسخ می‌دادند؟»

او در پایان نوشتارش این سوال را پیش کشید که «در وضعیتی که اقتصاد کشور در اثر رکود و بی‌کاری کم‌کم خرد است و مردم گرفتار سختی معیشت، نگران آینده‌اند، این مباحث چیست که کانون توجه همه می‌شود؟ اثر منفی و دزدگی حاصل از این مقایسه، از دین، وظیفه‌ای برای شما بزرگان نمی‌آورد؟ فاعتبروا یا اولوالابصار.»

از مقدس کردن ایدئولوژی باید پرهیز کرد. آن را به طور دائمی باید مورد گفت‌وگو قرار داد و در آن چون و چرا کرد. تنها راه کاهش مضرات ایدئولوژی آزادی برخوردی انتقادی با آن است و نه انکار وجود آن. فعالیت و اقدام سیاسی، چه در حکومت و چه در مقابل آن، بدون ایدئولوژی ممکن نیست. باید آن را به عنوان واقعیتی مخاطره‌آمیز پذیرفت.

گفتارهای جامعه‌شناسی سیاسی

ایدئولوژی‌هراسی!



علی‌رضا علوی‌تبار
نظریه پرداز سیاسی

ادعا کرد که ایدئولوژی عبارت است از «مجموعه‌ای از صورت‌های نمادین معطوف به عمل سیاسی». اگر این تعریف کلی را بپذیریم، می‌توان با توجه به سیر تطور تاریخی و کاربردهای آن ویژگی‌های مشترک ایدئولوژی‌ها را به صورت زیر برشمرد:

۱ اگرچه «گفتارها» جایگاه مهمی در میان صورت‌های نمادین دارند، صورت‌های نمادین را نمی‌توان به گفتار محدود کرد. صورت‌های نمادین انواع کنش‌ها، اشیاء و نشانه‌های غیرگفتاری را نیز که معنادار هستند و انتقال معنا می‌دهند، در بر می‌گیرد.

۲ صورت‌های نمادین دارای ویژگی معناداری هستند. ایسن ویژگی پیامدهایی دارد که در فهم بهتر ایدئولوژی توجه به آنها ضروری است. صورت‌های نمادین «درباره چیزی» هستند و با نیت خاصی تولید و به کار گرفته می‌شوند. به کارگیری صورت‌های نمادین برای انتقال معنا به دیگران مستلزم استفاده از قواعد و قراردادهای خاصی است. این قواعد و قراردادهای رمز موجود در این صورت‌ها را آشکار ساخته و تفسیر آنها را ممکن می‌سازند. صورت‌های نمادین همیشه در زمینه و بستر خاصی شکل می‌گیرند و فرآیندهای اجتماعی و تاریخی خاصی به تولید و انتقال آنها کمک می‌کند و آنها نیز به تولید فرآیندهای اجتماعی خاصی منجر می‌شوند. صورت‌های نمادین در اغلب اوقات ساختارهای مبنایی و غیرآشکاری را نشان می‌دهند و مجرای هستند برای درک و فهم این ساختارهای منسجم و مبنایی. (تامپسون، ۱۳۷۸: ۱۷۱)

۳ ایدئولوژی‌ها هم شامل باورهای توصیفی (بیان هست و نیست) و هم شامل باورهای هنجاری (داوری‌های ارزشی و بیان بایدها و نبایدها) می‌شوند. ایدئولوژی را نمی‌توان با باورهای هنجاری منحصر و خلاصه کرد. (روشه، ۱۳۷۰: ۱۴۱) از این رو تعاریفی که ایدئولوژی را در تمایز با جهان‌بینی تعریف کرده و آن را در احکام ارزشی خلاصه می‌کند با واقعیت ایدئولوژی‌ها سازگار نیستند.

۴ پیدایش ایدئولوژی در قرن هجدهم و نوزدهم نشان‌دهنده دل‌مشغولی عمومی برای استقرار نظم اجتماعی و عملی سیاسی که بر نظریه‌های از

نوع علمی (علوم تجربی) مبتنی باشد، است. همه ایدئولوژی‌های مشهوری که می‌شناسیم، کم و بیش می‌کوشند خود را مبتنی بر نظریه علمی نشان دهند. (بوذن، ۱۳۷۸: ۴۵)

البته در اغلب موارد می‌توان نشان داد که نظریه مبنایی نادرست و مشکوک است یا تفسیر غلطی از آن شده است و بیش از آنکه اعتبار داشته باشد واقعی تلقی شده است. تاریخچه کلمه ایدئولوژی نشان می‌دهد که این کلمه با انگیزه ارائه چهارچوبی علمی درباره نظمی اجتماعی و تاسیس آن پدید آمده است، اما معنای این سخن این نیست که همه اصحاب ایدئولوژی امروزه نیز این تصور نادرست از علم را حفظ کرده و به آن وفادارند.

۵ در ایدئولوژی توجه به عمل به اندازه نظر و گاه بیش از آن اهمیت دارد. در واقع ایدئولوژی دستگامی از باورهایست که فقط نمی‌خواهد جهان را توضیح دهد بلکه می‌خواهد آن را دگرگون سازد. (آشوری، ۱۳۷۰: ۵۳)

۶ نقش صورت‌های نمادین در ایدئولوژی برانگیختن مردم در جهت هدف‌های ایدئولوژی است. ایدئولوژی چه آنکه که توصیف می‌کند و چه آنکه که تجویز می‌کند به دنبال یافتن هواداران وفادار و گاه سرسپرده است. نقش اصلی زبان در ایدئولوژی تهییج و انگیزش افراد است. (مکنزی و دیگران، ۱۳۷۵)

۷ نظم حاکم بر دستگاه ایدئولوژی به گونه‌ای است که باعث می‌شود برخی از وجوه واقعیت برجسته شوند و برخی دیگر نیز مورد فراموشی قرار گیرند. خصلت «بکدست‌سازی» عناصر ناهماهنگ باعث می‌شود که ایدئولوژی واقعیت پیچیده را ساده کند. (بشلر، ۱۳۷۰: ۸۹)

ایدئولوژی به آنچه «تعریف موقعیت» نامیده می‌شود، نزدیک می‌شود. تعریف موقعیت یعنی شیوه‌ای که یک جمع یا اعضای یک جمع موقعیت کنونی این جمع را تشریح و تفسیر می‌کند و به این موقعیت معنایی را نسبت می‌دهند. (روشه، ۱۳۷۰: ۱۴۱)

به بیان دقیق‌تر ایدئولوژی‌ها می‌کوشند مقوله‌ها (دسته‌بندی‌ها) را به گروه تبدیل کنند. مقوله‌ها (دسته‌بندی‌ها) مجموعه‌ای از افراد هستند که دارای ویژگی‌های

عینی یا ذهنی مشترک و متمایزکننده از دیگران‌اند. اما گروه هنگامی پدید می‌آید که میان افراد علاوه بر تعامل نوعی احساس هویت مشترک (مفهوم «ها») نیز شکل می‌گیرد. در گروه افراد نوعی آگاهی نسبت به ویژگی‌های مشترک خود پیدامی‌کنند و از هنجارهای مشترکی که آنها را از بقیه (دیگران) جدا می‌سازد تبعیت می‌کنند.

ویژگی‌های پیش گفته کم و بیش تمایز ایدئولوژی را از سایر مفاهیم ذهنی ما مشخص می‌کند. به علاوه مرور این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که چرا تعاریف و نگاه‌های انتقادی نسبت به ایدئولوژی تا این حد طرفدار دارد. براساس آنچه گفته شد می‌توان «ایدئولوژی‌ها» را به دلیل «ساده‌سازی واقعیت»، «بهره‌گیری نادرست از نظریه‌های علمی» و «اتکا بر احساسات» و... مورد نقد قرار داد. نقد و نفی ایدئولوژی با یک پرسش جدی مواجه است.

مفهومی که تا این حد از نگاه انتقادی آسیب‌پذیر است چرا در جهان مدرن به اشکال گوناگون به حیات خویش ادامه می‌دهد؟ واقعیت این است که علی‌رغم همه انتقادهایی که به ایدئولوژی شده است، زندگی سیاسی ما لبریز از ایدئولوژی است. اگر هم گروهی آن را نفی کرده‌اند در قالب نام‌های دیگری (چون گفتنمان) به حیات خویش ادامه داده است. می‌توان حدس زد که ایدئولوژی در جهان مدرن نقش و کارکردی دارد که جایگزین دیگری نیافته است و به همین دلیل به حیات خویش ادامه می‌دهد، اگر شده با تغییر نام!

ایدئولوژی نقش‌ها و کارکردهایی در زندگی سیاسی بازی می‌کند که جایگزینی برای آن وجود ندارد. نخستین نقش را در ارتباط با حکومت‌ها بازی می‌کند. حکومت پدیده‌ای است با اجزا و کارکردهای متنوع. یکی از وجوه غیرقابل انفسکاک حکومت‌ها وجه «حقانیت‌بخشی» است. (بشیریه، ۱۳۸۰: ۸۳)

همه حکومت‌ها برای توجیه حکومت خود و لزوم اطاعت اتباع دلایل و توجیه‌هایی طرح می‌کنند. این استدلال‌ها گاه شکلی سنتی دارند (مثلا انتساب به خداوند یا نمایندگان او) و گاه صورتی مدرن (مانند قانونیت،

رضایت و کارآمدی). اما به هر حال به خود حقانیت می‌بخشند و حکومت خود را مشروع می‌سازند. این کارکرد را ایدئولوژی بر عهده می‌گیرد. به تعبیر تامپسون، ایدئولوژی عبارت است از «معنا در خدمت قدرت». (تامپسون، ۱۳۷۸: ۷۰) ایدئولوژی‌ها می‌کوشند معنا را در خدمت استقرار و حفظ سلطه قرار دهند. حکومت‌ها نیازمند ایدئولوژی‌اند، چه مدرن و چه سنتی.

دومین نقش ایدئولوژی‌ها «مکان‌پذیر کردن انتخاب سیاسی و تسهیل اقدام سیاسی» است. ایدئولوژی‌ها فقط به حکومت‌ها خدمت نمی‌کنند، بلکه همه کنشگران سیاسی را یاری می‌رسانند. ایدئولوژی‌ها این یاری‌رسانی را از چند طریق مختلف انجام می‌دهند (بشلر، ۱۳۷۰: ۶۱): تمایز ساختن دوست و دشمن و ایجاد صف‌آرایی و جبهه‌گیری در عرصه سیاسی، ارائه مقاصد سیاسی در پوششی قابل پذیرش برای عموم مردم، آن هم به گونه‌ای جذاب و زیبا، ایجاد درکی از عرصه سیاست که فاقد پیچیدگی فلج‌کننده باشد و برای اقدام و عمل مناسب است، ایجاد انگیزش و تشویق افراد به اقدام و خروج از انفعال، پیوند دادن افراد به یکدیگر و ایجاد جمع‌های سیاسی و امکان‌پذیر کردن اقدام جمعی در عرصه سیاست و... با توجه به اینکه زندگی جمعی تا حدی یک میدان رقابت و مبارزه است و در آن مبارزه هم از طریق نیروی فیزیکی (زور) و هم از طریق واژه‌ها و نمادها صورت می‌پذیرد، ایدئولوژی‌ها به صورت جزء لاینفک این مبارزه و رقابت در می‌آیند. زندگی اجتماعی ما از طریق تعامل‌ها و تبادل صور نمادین حفظ و بازسازی می‌شود و پهنه‌ای است برای رقابت و دگرگونی. اهمیت گروه‌بندی و اقدام و عمل در زندگی جمعی ما انسان‌ها نیاز به ایدئولوژی را پدید می‌آورد.

سومین نقش ایدئولوژی‌ها به «خط‌مشی‌گذاری عمومی» مربوط می‌شود. حکومت‌ها در مواجهه با مشکلات عمومی، مجموعه‌ای از اقدام‌ها (یا عدم اقدام‌ها) را شکل داده و به اجراء می‌آورند. این مجموعه را «خط‌مشی‌های عمومی» می‌نامند. خط‌مشی‌گذاری عمومی یعنی شکل‌دهی، اجراء و ارزشیابی خط‌مشی‌های عمومی. خط‌مشی‌های عمومی طسی یک فرآیند صورت

می‌گیرد. گام اول این فرآیند احساس و ادراک وجود یک «مشکل عمومی» و در «دستور کار‌گذاری» مقابله با آن و مشکل عمومی است. نقش ایدئولوژی در این گام غیرقابل انکار است. اینکه به چه واقعه‌هایی حساس باشیم و آنها را «طبیعی» قلمداد کنیم یا آنکه آنها را «مشکل» بیندازیم، کاملاً از ایدئولوژی ما متأثر می‌شود. گام بعد یافتن راه‌حل برای مشکل و تجویز آن است. یافتن راه‌حل با گفت‌وگو و تبادل اطلاعات و طرح منافع و خواسته‌ها آغاز می‌شود. اما به ناگزیر با یک «انتخاب» پایان می‌یابد.

باید برای تعیین خط‌مشی تصمیم گرفت و تصمیم‌گیری یعنی «انتخاب یک گزینه از میان گزینه‌ها». از میان اطلاعات موجود باید برخی را انتخاب کرد و این انتخاب‌ها باید توجیه قابل قبولی داشته باشند، این انتخاب‌ها همه از ایدئولوژی‌ها متأثر می‌شوند. عقلانیت مطلق در عرصه خط‌مشی‌گذاری آرزویی محال است. از این رو باید به «عقلانیتی کرانمند» رضایت داد. ایدئولوژی نقش خود را در موجه‌سازی این عقلانیت کرانمند بازی می‌کند. در گام اجرا و ارزشیابی خط‌مشی‌ها نیز نمی‌توان از ایدئولوژی بی‌نیاز بود. انتخاب کردن در همه مراحل خط‌مشی‌گذاری حضور دارد و انتخاب همیشه با نوعی ساده‌سازی و اختیار توأم است. همین زمینه است که حضور ایدئولوژی‌ها را در خط‌مشی‌گذاری ضروری می‌سازد. ظاهراً با موقعیتی تناقض‌آلود مواجهیم. از یک سو به ضعف‌ها و نقدهای وارد بر ایدئولوژی واقفیم و از سوی دیگر در عمل و در زندگی سیاسی گریزی از آن نداریم! با انکار وجود ایدئولوژی و بستن چشم به رویش نمی‌توان با آن مقابله و آن را از زندگی واقعی حذف کرد.

از مقدس کردن ایدئولوژی باید پرهیز کرد. آن را به طور دائمی باید مورد گفت‌وگو قرار داد و در آن چون و چرا کرد. تنها راه کاهش مضرات ایدئولوژی آزادی برخوردی انتقادی با آن است و نه انکار وجود آن. فعالیت و اقدام سیاسی، چه در حکومت و چه در مقابل آن، بدون ایدئولوژی ممکن نیست. باید آن را به عنوان واقعیتی مخاطره‌آمیز پذیرفت.

منابع:

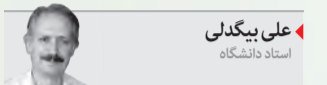
- تامپسون، جان ب (۱۳۷۸)، «ایدئولوژی و فرهنگ مدرن» (چاپ اول)، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: موسسه فرهنگی آینده پویان.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۰)، «دانشنامه سیاسی» (چاپ اول)، تهران: مروارید.
- روشه، گئی (۱۳۷۰)، «کنش اجتماعی - جلد اول» (چاپ اول)، ترجمه هما زنجانی‌زاده، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد
- بوذن، ریمون (۱۳۷۸)، «ایدئولوژی» (چاپ اول)، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: شیراز.
- بشلر، ژان (۱۳۷۰)، «ایدئولوژی چیست؟» (چاپ اول)، ترجمه علی اسدی، تهران: سهامی انتشار.
- مکنزی، یان و دیگران (۱۳۷۵)، «ایدئولوژی سیاسی» (چاپ اول)، ترجمه م قائد، تهران: مرکز.

جدول ۱ - تعاریف کلاسیک از ایدئولوژی (تامپسون - ۱۳۷۸ - ایدئولوژی و فرهنگ مدرن)	
ارائه‌دهندگان تعاریف خنثی	ارائه‌دهندگان تعاریف انتقادی- معیارهای آنها در نقد و نفی ایدئولوژی
دستوت دوتراسی	ناپلنون: انتزاعی یا غیرعملی + اشتباه یا خیالی (واهی) مارکس (۱): انتزاعی یا غیرعملی + اشتباه یا خیالی (واهی) مارکس (۲): اشتباه یا خیالی (واهی) + بیانگر منافع حاکمان (مسلط) مارکس (۳): اشتباه یا خیالی (واهی) + حافظ روابط سلطه
لنین لوکاج مانهایم (۱)	مانهایم (۲): انتزاعی یا غیرعملی + اشتباه یا خیالی (واهی)

جدول ۲ - تعاریف متأخر از ایدئولوژی (بوذن - ۱۳۷۸ - ایدئولوژی)		
سنت فکری	جهت‌گیری نسبت به ایدئولوژی	
سنت مارکسیستی	جهت‌گیری خنثی	جهت‌گیری انتقادی
سنت غیرمارکسیستی	آلتوسر	مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی
	گیرتز، شیلر	آرون، پارسونز

سودای استقلال

چرا تجزیه طلبی به یک رفتار مرسوم تبدیل شده است؟



علی بیگدلی
استاد دانشگاه

تب استقلال طلبی مناطق خودمختار در جهان همچنان ادامه دارد. پس از آنکه در خاورمیانه اقلیم کردستان عراق اقدام به برگزاری referendum کرد در اروپا نیز یکی از مناطق خودمختار که در دهه های اخیر با حکومت مرکزی اختلاف داشت اقدام به برگزاری همه پرسی کرد. کاتالونیا در شمال شرقی اسپانیا منطقه خودمختاری است که همواره با حکومت مرکزی بر سر اعلام استقلال اختلاف نظر داشته است. این منطقه با نقشه تاریخی کاتالونیا تقریباً هم پوشانی کامل دارد و از این رو ساکنان آن خود را تافته ای جدابافته از اسپانیا می دانند. ۱۵ درصد جمعیت اسپانیا در منطقه خودمختار کاتالونیا زندگی می کند که خود یکی از ۱۷ منطقه خودمختار این کشور است.

در سال ۲۰۱۷ پس از آنکه کاتالونیا در مناطق خودمختار اسپانیا همه پرسی برگزار کرد ماریانو راجوی، نخست وزیر اسپانیا، به رهبران کاتالونیا پنج روز مهلت داد اعلام کنند که آیا هدفشان از برگزاری همه پرسی اعلام استقلال بوده است یا خیر. بر اساس قانون اساسی اسپانیا، مادرید می تواند خودمختاری کاتالونیا را لغو کند و در نتیجه این منطقه تحت نظارت مستقیم اسپانیا در خواهد آمد. از سوی دیگر رهبران کاتالونیا که پیش از این اقدام به امضای سند استقلال کرده و به صورت رسمی صحبت از جدایی از حکومت مرکزی کرده بودند پس از آنکه مادرید و اتحادیه اروپا به مواضع آنان واکنش تند و جدی نشان دادند از لغو نتایج همه پرسی و گشودن مسیر مذاکره با مادرید سخن گفتند، درخواستی که به نظر پادشاهی اسپانیا و دولت مرکزی در مادرید خیلی دیر از سوی کاتالونیا مطرح شد.

پیش از جنگ جهانی دوم، در حدود سال های ۱۹۳۸ تا ۱۹۳۹ که جنگ های داخلی اسپانیا خاتمه یافت، یعنی جنگ میان جمهوری خواهان و سلطنت طلبها تمام شد، فرانکو به پیروزی

رسید. اختلافات میان جمهوری خواهان و سلطنت طلبان از همان زمان آغاز می شود و بنابراین ادعای استقلال قلمتی به اندازه درگیری های داخلی در پادشاهی اسپانیا دارد. اما درخواست استقلال مناطقی از اسپانیا در آن سالها به واسطه قدرت نظامی فرانکو سرکوب می شود. او پس از سرکوب و جلوگیری از گسترش میل استقلال طلبی، قانون اساسی را تغییر می دهد. این روزها نخست وزیر اسپانیا، ماریانو راجوی، به همان قانون اساسی تصویب شده در زمان فرانکو استناد می کند تا بتواند از استقلال کاتالونیا جلوگیری کند. پادشاهی اسپانیا مستقر در مادرید پس از درگیری های تاریخی بر سر استقلال به مناطقی از این کشور خودمختاری کامل داد. اما اخیراً خودمختاری کاتالونیا بار دیگر مدعی استقلال شده است.

کاتالونیا یک منطقه بسیار زیبا، خوش آب و هوا و ثروتمند است. صادرات وسیعی به سایر نقاط کشور و اروپا دارد. بارسلون مرکز این منطقه است که از جذابیت های مهم اروپا است. بارسلون به نوعی قلب گردشگری در اسپانیا محسوب می شود و سالانه پذیرای توریست های داخلی و خارجی فراوانی است. شهر بارسلون به تنهایی سالانه ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار درآمد از صنعت توریسم دارد.

از این رو کاتالونیا از لحاظ مالی وضعیت مناسبی دارد. بیست درصد تولید ناخالص داخلی اسپانیا توسط کاتالونیا صورت می گیرد. همچنین بیست و هفت درصد صادرات اسپانیا در اختیار کاتالونیا است. این در حالی است که باقی مناطق اسپانیا نسبتاً فقیر هستند. این شکاف طبقاتی میان بخش های دیگر اسپانیا و کاتالونیا موجب نارضایتی مردم ساکن این منطقه را فراهم آورده است. آنها معتقدند درآمدهای حاصل از این منطقه برای دیگر بخش های کشور هزینه می شود که اقدامی عادلانه نیست. آنها از اینکه تخفیف های مالیاتی یا تسهیلات گمرکی به فعالیت های تجاری در این منطقه تعلق نمی گیرد شکایت دارند. مردم ساکن کاتالونیا به واسطه سبک زندگی شان در مناطق طبیعی فعال ترند. دامداری و کشاورزی در این

ناحیه نیز از رونق فراوانی برخوردار است. از این رو وضعیت اجتماعی و فعالیت های اجتماعی در این منطقه خودمختار نسبت به پایتخت متفاوت است. از سوی دیگر مردم ساکن مادرید و دیگر شهرهای اسپانیا بیشتر در مناطق خشک و گرم کشور ساکن اند. بنابراین فاصله های اجتماعی و شکاف های طبقاتی - اقتصادی بر اختلافات در این ناحیه اثر گذار است.

از دیگر عوامل درگیری میان کاتالونیا و مادرید مخالفت مردم منطقه خودمختار با نظام حکومتی سلطنت است. این مخالفت در طول سالیان گذشته همواره دلیل جنگ ها و خوتریزی های فراوانی بوده است. ساکنان کاتالونیا نظام حکومتی مبتنی بر سلطنت را نظامی سستی و واپس گرا می دانند که با اصول مدرن و دموکراسی نسبتی ندارد. حال اینکه همین نظام سلطنتی در بریتانیا نیز حاکم است و ممکن است کشوری با سلطنت اداره شود اما نهادها و المان های دموکراتیک نیز در آن وجود داشته باشند.

به هر ترتیب، علاوه بر شکاف های اقتصادی و اختلافات اجتماعی، تفاوت های عقیدتی در مورد سیاست نیز موجب شده ۶ تا ۷ میلیون نفر کاتالونیایی ادعای استقلال کرده و خواهان جدایی از اسپانیا شوند. این خواسته تا حدی جدی مطرح و دنبال شد و اگر واکنش اتحادیه اروپا نبود امروز اسپانیا صحنه درگیری های فراوانی بود. اختلاف ساکنان منطقه خودمختار با حکومت مرکزی بر سر استقلال هیچگاه از بین نرفته بود. کاتالونیا در پارلمان محلی اش برای referendum تاریخی تعیین کرد. آنها با احزاب محلی برای برگزاری referendum به توافق رسیدند و این تاریخ را به دولت اسپانیا نیز اعلام کردند. البته دولت در آن زمان واکنش خاصی از خود نشان نداد. شاید آنها گمان نمی کردند که تصمیم خودمختارنشین های کاتالونیا جدی باشد. دولت گمان می کرد که امکان برگزاری همه پرسی در میان نیست.

موضوع استقلال مسأله ای نبود که میان اسپانیا و کاتالونیا فراموش شده باشد و در سال

۲۰۱۷ ناگهان مورد توجه قرار بگیرد. اگر فشار اتحادیه اروپا نبود شاید کاتالونیا به استقلال رسیده و کارش به انجام رسیده بود. اتحادیه اروپا پس از برگزاری referendum صراحتاً اعلام کرد که در صورت اعلام استقلال اتحادیه کاتالونیا را به رسمیت نمی شناسد و اسپانیا را فقط در صورتی که به شکل کشور یکپارچه باشد در اتحادیه اروپا می پذیرد. اتحادیه اروپا در بخش های مختلف این قاره با مشکلات و بحران های اقتصادی روبه روست. از این جهت نیز گمان می کنند در صورتی که کاتالونیا بخواد از اسپانیا مستقل شود، اسپانیا دو ماه هم نمی تواند به حیاتش ادامه دهد و با معضلات مختلف اقتصادی روبه رو خواهد شد. این مسئله برای اتحادیه اروپا نیز مشکلاهی را در پی خواهد داشت.

مشکلات اقتصادی کشوری مانند اسپانیا می تواند دامن گیر اتحادیه اروپا شود، با توجه به این مسئله که دیگر شرایط مانند بحران اقتصادی یونان نیست که خانم مرکل با در میانی و کمک اقتصادی به اسپانیا کند. تشخیص اتحادیه اروپا این بود که اکنون زمان مناسب و مساعدی برای استقلال نیست. بنابراین تلاش کردند کاتالونیا را مجبور کنند مقداری از مواضع خود عقب نشینی کند. اگر چه کاتالونیایی ها چندان به مواضع اتحادیه اروپا توجه نشان ندادند اظهار نظر اتحادیه به هر حال به نفع حکومت مرکزی شد و استقلال طلبان در ادامه دست به اقدامات خشنوت آمیز زدند و به قانون اساسی بی توجهی کردند. طبق ماده ۱۵۱ قانون اساسی اسپانیا، دولت مرکزی می تواند خودمختاری کاتالونیا را معلق کند و بدین ترتیب این منطقه نیز با قوانین اسپانیا اداره خواهد شد.

تعمیل به استقلال چیزی نیست که در کوتاه مدت در اسپانیا شکل گرفته باشد. این مطالبه تاریخی همچنان در این کشور زنده است و ممکن است به زودی دوباره تمایلات استقلال طلبانه در کاتالونیا از سر گرفته شود. اما آینده شکل گیری و تداوم این تمایل به این بستگی دارد که وضعیت اقتصادی حکومت

مرکزی به چه سمت و سوی میل کند. در حال حاضر اغلب کشورهای اروپایی از جمله آلمان، انگلیس و فرانسه با مشکلات شدید اقتصادی مواجه اند. بحران اقتصادی ای که از سال ۲۰۰۸ از آمریکا آغاز شد در اواخر دوران ریاست جمهوری باراک اوباما این کشور را رها کرد، اما همچنان کشورهای قدرتمند اروپایی را تحت تاثیر قرار داده است. اروپا هنوز با مشکلات و معضلات عمیق اقتصادی روبه رو است. اگر این مشکلات اقتصادی ادامه پیدا کند بحران referendum و استقلال در اسپانیا نیز تداوم پیدا خواهد کرد. البته در این میان مواضع اتحادیه همچنان روشن و مشخص است. از سوی دیگر مادرید در صورت تداوم این بحران به فکر سرمایه گذاری در بخش های حکومت مرکزی خواهد بود تا وضعیت اقتصادی را بدون نیاز به کاتالونیا ارتقاء بخشد. با اینکه پس از جدایی احتمالی کاتالونیا از اسپانیا مادرید همچنان چهارمین قدرت حوزه یورو باقی خواهد ماند نمی توان معضلات اقتصادی ناشی از این تجزیه را نادیده گرفت.

در قاره اروپا کاتالونیا تنها منطقه ای نیست که خواستار جدایی و استقلال از سرزمین مادر شده است. تلاش های زیادی برای جدا شدن اسکاتلند از بریتانیا در سال های اخیر صورت گرفت که البته همه این تلاش ها از جمله برگزاری همه پرسی در اسکاتلند به شکست انجامید. بدیهی است که افزایش تمایلات استقلال طلبانه می تواند دیگر مناطق حساس در اروپا را تحت تاثیر قرار دهد.

با این حال، حقیقتی که نباید نادیده انگاشت آن است که مهم ترین دلیل استقلال خواهی ساکنان کاتالونیا مبنی بر این ادعاست که بیشترین درآمد در میان ایالات اسپانیا از آن کاتالونیا است و با وجود پرداخت بیشترین مالیات این منطقه کمترین خدمات را از دولت مرکزی دریافت می کند. از سوی دیگر، اگر دولت اسپانیا این منطقه را از دست بدهد یکی از منابع مهم درآمدهایش را از دست خواهد داد. اسپانیا زمانی یکی از قدرتمندترین نقاط



چین مدرن و مسأله دموکراسی

در کنگره جدید حزب کمونیست چین تحولات عمده‌ای صورت گرفته است

محمد حسین باقی
روزنامه‌نگار و مترجم



چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۶ نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست به مدت یک هفته و با شرکت ۲۳۰۰ نفر از اعضای ارشد حزب در تالار مجلس بزرگ پکن شروع به کار کرد. برگزاری این کنگره مهم‌ترین رخداد سیاسی جمهوری خلق چین است. در این کنگره مسیر برنامه توسعه سیاسی و اقتصادی و سیاست خارجی پنج سال آینده چین تعیین می‌شود. این کنگره قدرتمندترین و بالاترین نهاد ملی قانون‌گذاری در چین است که با حدود ۳۰۰۰ عضو، عنوان بزرگ‌ترین پارلمان جهان را به خود اختصاص داده است. نخستین کنگره در سال ۱۹۴۹ برگزار شد و از آن زمان هر پنج سال یک بار برپا می‌شود. وظایف کنگره ملی حزب کمونیست بسیار گسترده‌تر از انتخاب دولت است. در واقع تمامی تصمیم‌های سیاسی مهم توسط کنگره گرفته می‌شود. عزل و نصب رئیس‌جمهور و حلقه معاونان وی، تصویب، اصلاح و نظارت بر اجرای قانون اساسی و دیگر قوانین مدنی و قضایی، انتخاب چشم‌انداز و برنامه‌های اقتصاد ملی و توسعه فرهنگی و اجتماعی، تصمیم‌گیری در باب انتخاب اعضای کمیته مرکزی حزب، تصویب بودجه دولت، تصمیم‌گیری در باب تأسیس استان و مناطق خودمختار، تصمیم‌گیری در جنگ و صلح و رهبری کل قوا از مهم‌ترین وظایف و اختیارات کنگره ملی است.

بی‌بی‌سی در گزارشی با عنوان «چین چگونه اداره می‌شود» می‌نویسد: «حزب کمونیست چین از سال ۱۹۴۹ بر این کشور ۱/۵ میلیارد نفری حاکم بوده است. این حزب هیچ مخالفتی را تحمل نخواهد کرد و با مخالفان اغلب با خشونت رفتار می‌کند. مهم‌ترین و بالاترین نهاد تصمیم‌گیری کمیته دائمی پولیت‌بورو است که قدرتش حتا به تمام روستاها و تمام مراکز کاری و زیستی تسری می‌یابد». با علم به اینکه حزب کمونیست چین حدود ۹۰ میلیون عضو دارد، این گزارش می‌افزاید: «اعضای پولیت‌بورو هرگز با رقابت انتخاباتی وارد این ساختار نمی‌شوند بلکه بر اساس حمایت رئیس‌جمهور، میزان وفاداری به وی، گزینه توانایی و بقا در فرهنگ سیاسی وارد این ساختار می‌شوند که خطایی کوچک در آن می‌تواند حبس خانگی تا پایان عمر یا حتا بدتر از آن را به دنبال داشته باشد».

«کریس باکلی»، گزارشگر نیویورک تایمز، نیز «وفاداری به رئیس‌جمهور» را مهم‌ترین عامل در ارتقای اعضای این کمیته می‌داند. روال رسمی چنین است که قدرت این اعضا از جایگاهشان در پولیت‌بورو بر می‌خیزد. اما حقیقت این است که در چین روابط شخصی جایگاه بس مهمتری نسبت به عناوین و القاب دارد. نفوذ یک مقام وابسته به به میزان وفاداری‌ای است که وی به مقام‌های برتر (اغلب طی دهه‌ها) دارد. پولیت‌بورو سه نهاد مهم دیگر را در کنترل دارد که عبارتند از: کمیسیون امور نظامی (که نیروهای مسلح را کنترل می‌کند)، کنگره ملی خلق یا پارلمان و شورای دولتی (یا بازوی اداری دولت).

«راجر دارلینگتون»، متخصص صنعت بازاریابی و ارتباطات، می‌نویسد دولت چین به رغم ماهیت کمونیستی خود ابایی ندارد تظاهر کند که در مسیر دموکراسی غربی حرکت می‌کند یا تظاهر به دموکرات بودن به سبک غربی کند. با این حال، دیدگاه دیگری هم هست که معتقد است چین همچنان یک کشور سوسیالیستی است و بر

این رویکرد هم اصرار دارد. این رویکرد معتقد است چین تمایلی ندارد در مسیر دموکراسی غربی یا نظام کاپیتالیستی سیر کند. این رویکرد رسماً از سوی رئیس‌جمهور چین ابراز شد. رویترز در گزارش مورخ ۲۷ مهرماه ۱۳۹۶ خود با اشاره به سخنرانی رئیس‌جمهور چین در مراسم افتتاحیه نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین می‌نویسد رئیس‌جمهوری چین در جمع حدود ۲۳۰۰ نماینده حاضر به ساخت یک «کشور مدرن سوسیالیستی که هرگز تقلیدی از سیستم‌های سیاسی دیگر کشورها نباشد و درحالی‌همچنان به روی جهانیان باز باشد» متعهد شد. رئیس‌جمهوری چین افزود: «طی یک بازه زمانی طولانی از کار و فعالیت، سوسیالیسم با مولفه‌های چینی وارد یک دوره جدید شده است». رویترز می‌افزاید اصطلاح «سوسیالیسم با خصوصیات چینی» از اواخر دهه ۱۹۷۰ به‌عنوان تحولی بنیادی در نگرش اقتصادی حکومت این کشور ابداع شد. این سوسیالیسم که برخی آن را «عقب‌نشینی کامل از اصول موردنظر مائوسه تونگ، بنیان‌گذار جمهوری خلق، دانسته‌اند در دهه‌های بعد راه را برای ایجاد فضای باز فرهنگی و بازگشایی اقتصادی به‌خصوص به روی سرمایه خارجی هموار کرد. کریس باکلی نیز به نقل از «شی جین پینگ» می‌نویسد «چین وارد دوره‌ای جدید از سوسیالیسم شده است». رئیس‌جمهور چین همچنین اعلام کرد که چیزی نمانده که حزب کمونیست به لحاظ قدمت «برادران شوروی را پشت‌سر بگذارد». چنین بود که «شی» از «رویای چینی» (China Dream) سخن گفت.

چین اکنون به جایگاه دومین قدرت جهانی ارتقا یافته است. جایگاه سیاسی-اقتصادی این کشور در جهان روزبه‌روز بیشتر می‌شود و در معادلات جهانی نمی‌توان این کشور را نادیده گرفت. در دورانی که باراک اوباما بر سر کار بود سیاست «نگاه به شرق» را در قالب «چرخش به سوی آسیا» (Pivot to Asia) دنبال می‌کرد و ترامپ هم ظاهراً همین سیاست را در پیش گرفته است و تقریباً نیمی از تجهیزات نظامی آمریکا قرار است در شرق آسیا استقرار یابد. همچنین در زمانی که احتمال بروز جنگ

میان آمریکا و کره شمالی (به عنوان حیاط خلوت چین یا «دولت حائل») میان پکن و واشنگتن) روزبه‌روز بیشتر می‌شود می‌توان نقش چین را به وضوح مشاهده کرد. «راجر دارلینگتون» معتقد است چین کشوری است که تظاهر به چندجانبی بودن می‌کند. در عمل هم حدود ۸ تا ۱۰ حزب در این کشور وجود دارند. این احزاب کوچک عمرشان به سال‌های پیش از ۱۹۵۰ باز می‌گردد. با این حال، رسماً رهبری و قیمومیت حزب کمونیست چین را پذیرفته و زیر سایه این حزب بزرگ قرار گرفته‌اند. با این حال، برای درک نظام سیاسی چین و نحوه تصمیم‌گیری در این کشور ابتدا باید حزب کمونیست چین (CPC) را بشناسیم تا بتوانیم درکی کلی از نحوه سیاست‌گذاری در چین بیابیم.

۱ قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری خلق چین یک سند «همواره در حال تغییر است». اولین قانون اساسی این کشور در سال ۱۹۵۴ تدوین شد. پس از اینکه دو نسخه تغییر یافته از آن در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۸ اجرائی شد، قانون اساسی فعلی در سال ۱۹۸۲ تدوین شد. البته میان هر نسخه اصلاحی هم تفاوت‌های زیادی بود و قانون اساسی ۱۹۸۲ هم ۴ بار اصلاح شد (۱۹۸۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۴). تغییر کنوانسیون‌های قانون اساسی موجب تغییرات شگرفی در ساختار دولت چین شد. هیچ سازمان تخصصی‌ای وجود ندارد که کارش اجرای قانون اساسی باشد. بر اساس نظام قانونی چین، دادگاه‌ها از قدرت عمومی بازنگری در بررسی‌های قضایی برخوردار نبوده و نمی‌توانند مقرراتی را بی‌اعتبار سازند که در مخالفت با قانون اساسی است.

۲ پولیت‌بورو

هر تصمیم مهمی در این کشور، ابتدا از سوی مردانی مورد بحث و تصویب قرار می‌گیرد که در دفتر سیاسی حزب یا پولیت‌بورو نشسته‌اند. این دفتر حلقه رابط تمام ارکان قدرت در این کشور ۱/۵ میلیارد نفری است. اعضای تقریباً ۳۰ نفر پولیت‌بورو از سوی کمیته دائمی انتخاب

می‌شوند. اعضای جدید پولیت‌بورو با بررسی‌ها و تحقیقات سخت و فراوان در مورد پیشینه افراد، تجربیات و دیدگاه‌های آنها انتخاب می‌شوند. برای رسیدن به مراتب بالا، آنها نیازمند سابقه‌ای قوی از دستاوردهای کاری برای حزب هستند، باید حامیان واقعی داشته باشند، اختلافات را بروز ندهند و از دشمن‌سازی پرهیز کنند. کل پولیت‌بورو شامل دبیر کل‌های حزبی از شهرهای بزرگ مانند پکن و شانگهای و استان‌های مهمی مانند گوانگدونگ هستند. برخی تحلیلگران می‌نویسند اصلاحات اقتصادی که موجب تولید ثروت در این کشور شده موجب شده قدرت «مرکز» (منظور پولیت‌بورو) رو به کاهش بگذارد. گفته شده دبیر کل‌های حزب در استان‌های بزرگی مانند سیچوان و گوانگدونگ مسئولیت مردمانی را بر عهده دارند که تعدادشان بیشتر از بسیاری از کشورهای اروپایی است و درآمدهای مالیاتی‌شان برای پکن حیاتی است.

نهاد ارشد تصمیم‌گیر در چین کمیته دائمی هفت نفره پولیت‌بورو است که به مثابه نوعی کابینه داخلی عمل می‌کند و تأثیرگذارترین رهبران را در خود دارد. اینکه چگونه این کمیته دائمی کار می‌کند و فعالیت‌هایش چگونه است جزو «سراسر» است. اما نشست‌های آن منظم است. گفته شده در این نشست‌ها اختلافات به صراحت بیان می‌شود. اما این مخالفت‌ها نباید در میان مردم مطرح و آشکار شود. اعضای این کمیته دائمی در پست‌های مهمی سهم هستند: دبیر کل، نخست‌وزیر، رئیس کنگره ملی خلق و رئیس کمیسیون بازرسی انضباطی. پولیت‌بورو سه نهاد مهم دیگر را هم کنترل می‌کند:

- کنگره ملی خلق یا پارلمان
- شورای دولتی که بازوی اداری دولت است
- کمیسیون امور نظامی که نیروهای مسلح را کنترل می‌کند

رئیس‌جمهور چین رئیس دولت است. رئیس‌جمهور فعلی «شی جین پینگ» نام دارد که در اواخر سال ۲۰۱۲ به قدرت رسید و به مدت ۱۰ سال در این پست خواهد بود. گفته می‌شود او قدرتمندترین رئیس‌جمهور از دوران مائو به این سواست.

او «رهبری جمعی» حزب کمونیست را به نفع «حکومت یک فرد مقتدر» بر هم زد. به عبارت دیگر، در دوران «شی» حکومت «یک فرد قدرتمند» جانشین رهبری جمعی شده است. نخست‌وزیر چین هم رئیس «حکومت» است و رهبری «شورای دولتی» را دارد. نخست‌وزیر هم‌اکنون «لی که چیانگ» نام دارد که در سال ۲۰۱۲ انتخاب شد و به مدت ۱۰ سال در این پست خواهد بود. با این حال، ابتکار جدیدی که در سال ۱۹۹۷ در مورد محدودیت سنی و محدودیت زمانی برای پست‌های بالا مطرح شد میزانی از پیش‌بینی‌پذیری را وارد نظام سیاسی چین کرده است. به گفته «راجر دارلینگتون»، سن بازنشستگی از مشاغل سیاسی در چین اکنون ۶۵ سال است و حداکثر مدت زمانی که می‌تواند سر کار باشند دو دوره ۵ ساله (در مجموع ۱۰ سال) است.

محدودیت سنی به این معناست که در سال ۲۰۱۷ (در کنگره نوزدهم) ۵ نفر از ۷ عضو کمیته دائمی تنها یک دوره ۵ ساله دیگر سر کار خواهند بود. در سال ۲۰۱۷ باید رئیس‌جمهور جدید برای یک دوره ۵ ساله انتخاب شود که فضای حاکم بر این کشور نشان می‌دهد «شی جین پینگ» تا سال ۲۰۲۲ در قدرت خواهد ماند.

۳ کمیته دائمی

اعضای کمیته دائمی هر ۵ سال یکبار از سوی کنگره ملی حزب کمونیست چین برگزیده می‌شوند. سنت مالوف این است که همان اعضا تایید می‌شوند. کمیته دائمی دارای ۲۰۵ عضو اصلی و ۱۷۱ عضو علی‌البدل است. کمیته دائمی «عالی‌ترین نهاد قدرت در حزب» است. بر اساس قانون حزبی، این کمیته از قدرت انتخاب دبیر کل و اعضای پولیت‌بورو و کمیسیون امور نظامی برخوردار است و مدافع ترکیب کمیسیون بازرسی حزبی است. همچنین ناظر بر اقدامات ارگان‌های ملی قدرتمند حزب است. در کنگره نوزدهم که به تازگی برگزار شد احتمالاتی مطرح شد دال بر اینکه ممکن است این کمیته ۷ نفره تغییر کند، یا اعضایش به ۹ نفر افزایش یابد و یا تغییری در آن داده نشود. هفته‌های آینده نشان

دولت چین به رغم ماهیت کمونیستی خود ابایی ندارد تظاهر کند که در مسیر دموکراسی غربی حرکت می‌کند یا تظاهر به دموکرات بودن به سبک غربی کند.



خواهد داد که آیا ترکیب کمیته دائمی تغییر خواهد کرد یا خیر.

۴ کنگره ملی خلق

بر اساس قانون اساسی سال ۱۹۸۲، کنگره ملی خلق (NPC) قدرتمندترین ارگان دولتی است. یعنی همان مجلس قانونگذاری چین. با این حال، حقیقت این است که این کنگره فقط نقش «ماشین امضاء» را دارد. این کنگره به روایتی متشکل از ۲۲۷۰ و به روایتی دیگر ۲۳۰۰ عضو است که از استان‌های چین، مناطق خودمختار، شهرهای بزرگ و نیروهای مسلح برگزیده می‌شوند. آنها ۵ سال در این سمت می‌مانند. کل اعضای این کنگره در آوریل هر سال یک جلسه برگزار می‌کند که دو هفته به طول می‌انجامد. این بدین معناست که چین دارای بزرگترین مجلس قانونگذاری در جهان است که اعضای آن بر خلاف سایر مجالس، کمترین دیدارها را در جهان دارند (سالی یکبار). در تئوری، کنگره از قدرت تغییر قانون اساسی و قانون‌سازی برخوردار است. اما به معنای غربی آن یک نهاد مستقل نیست. حدود ۷۰ درصد از اعضایش و تقریباً تمام چهره‌های ارشد از اعضای حزب هستند. وفاداری اعضا ابتدا به حزب است و سپس به کنگره ملی خلق.

۵ شورای دولتی

این شورا کابینه‌ای است که ناظر بر ماشین عریض و طویل دولت چین است. این نهاد در صدر یک بوروکراسی پیچیده از کمیسیون‌ها و وزارتخانه‌ها می‌نشیند و مسئول تضمین اجرای سیاست حزبی در تمام سطوح ملی و محلی است. در تئوری، این شورا به کنگره ملی خلق پاسخگوست. اما در بیشتر مواقع این شورا قوانین و اقداماتی مصوب می‌کند که NPC آنها را می‌پذیرد. مهم‌ترین وظیفه این شورا تدوین و نگارش و مدیریت طرح‌های اقتصادی ملی و بودجه دولتی است که به آن قدرت تصمیم‌گیری بر بسیاری از جنبه‌های زندگی مردم را می‌دهد. این شورا همچنین مسئول نظم و قانون نیز هست. کل اعضای این شورا یک بار در ماه نشستی برگزار می‌کنند.

آنچه در کرکوک رخ داد نقطه اوج یک پلان سیاسی، دیپلماتیک، امنیتی و نظامی پیچیده بود که در کمترین زمان و با کمترین هزینه، یک روند بسیار طولانی و پرهزینه «چند ملیتی» سازی را خنثی کرد.

حماسه کرکوک

پروژه تجزیه عراق، قضیه کرکوک، و نقش ایران در کنترل «بحران» چه بود؟

علیرضا اکبری
دانش آموخته مهندسی و حفظ صلح و بنیان‌گذار
موسسه پژوهش‌های راهبردی تصمیم

الف- پروژه استقلال کردستان یا تجزیه عراق؟

بیست و پنجم سپتامبر گذشته، حکومت بارزانی، اقدام به برگزاری همه‌پرسی جدایی کردستان از عراق کرد تا کلید تجزیه عراق و تشکیل کشور «کردستان بزرگ» را زده باشد.

در محیط بین‌المللی، اکثریت قریب به اتفاق همسایگان عراق، قدرت‌های منطقه (حتی تلویحاً عربستان سعودی)، آمریکا، کشورهای اروپایی و سازمان ملل، همه، به جز رژیم اسرائیل، با این referendum به دلایل مختلف مخالفت کردند.

همچنین، علیرغم تبلیغات وسیع حکومت اقلیم و بعضی رسانه‌های غربی و اسرائیل بخش مهمی از گروه‌ها و احزاب کردی نیز عدم موافقت خود را با referendum مذکور به نحوی بیان داشتند.

اما دولت مرکزی عراق با استناد به قانون اساسی، و پیشه کردن صبر، همه‌پرسی را باطل دانست و اعلام کرد اجازه نمی‌دهد یکپارچگی عراق توسط فرصت‌طلبی یک شخص یا یک حزب نابود شود.

دولت جمهوری اسلامی ایران دیپلماسی حفظ وضع موجود و ممانعت از تجزیه عراق را از دیرباز سیاست اصولی خود می‌دانسته. از این رو، فعالیت‌های جدی تهران در اقتناع شخص مسعود بارزانی و حکومت اقلیم برای عدم ورود به کانال تجزیه و referendum حتی از پیش از ظهور داعش آغاز شده بود.

دستگاه‌های فعال و دیپلماتیک ایران در عرصه منطقه خوب می‌دانستند که شخص مسعود بارزانی به محض یافتن فرصت، با پشتیبانی و تحریک خاص از «آن‌سوی منطقه»، پروژه تجزیه را کلید می‌زند. این ارزیابی صحیح حتی قبل از نجات اربیل از

هجوم داعش نیز وجود داشت. آزادسازی مناطق کردی و صفحات شمال عراق از دست داعش و همکاری قوای مشترک شیعی و ارتش و پلیس فدرال در بیرون راندن داعش موقعیت را برای بارزانی و همه‌پرسی او فراهم کرد. بیست روز پس از همه‌پرسی، دولت ایران مواضع کاملاً اصولی خود را بر مبنای ضرورت حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی و تداوم ثبات و اقتدار ملی و تقویت دولت مرکزی عراق، ضمن رعایت اصل عدم مداخله در امور داخلی همسایگان، اعلام و تعقیب کرد.

در همین زمان، دولت بارزانی تمایلات توسعه‌طلبانه خود را با توهم قدرت پیشمرگه و حمایت سایر احزاب کردی شدت بخشید.

ب- عملیات کرکوک، تعیین سرنوشت referendum

عنصر نفت و درآمدهای کلان آن نقش مهمی در رویکرد تجزیه‌طلبانه بارزانی ایفا کرده است.

بخش مهمی از چاه‌های نفت شمال شرق عراق در پیرامون کرکوک و موصل قرار دارد.

کرکوک، شهری که می‌توان آن را عراق کوچک لقب داد، ترکیب جمعیتی پیچیده‌ای دارد. عرب و ترکمن و کرد و سنی و شیعه را، همه، در خود جای داده است.

حکومت اقلیم در یک اقدام تحریک‌آمیز، صندوق‌های رأی را به خارج از محدوده اقلیم، از جمله کرکوک، نیز آورده بود. شخص بارزانی با نادیده گرفتن قانون اساسی عراق و به‌ویژه ماده ۱۴۰ آن، درصد تسلط کامل بر کرکوک و ضمیمه کردن آن به دولت مستقل کردستان بود. بی‌اعتنایی دولت اقلیم به اختراهای دولت مرکزی برای ابطال همه‌پرسی و خیز مسعود برای منضم کردن کرکوک به قلمرو اقلیم، بر خلاف قانون اساسی و

قانون تقسیمات کشوری عراق، موقعیت خطرناکی را ایجاد کرد. فوت مرحوم جلال طالبانی نیز در همین ایام بر التهاب شرایط افزود.

محور سیاسی امنیتی تهران-بغداد-آنکارا در مسیر منع تجزیه عراق، بایکوت اقلیم و کنترل بحران، از پیش از referendum فعال شده بود. اما آرایش قوای طرفین (پیشمرگه اقلیم و نیروهای مشترک بغداد) در خط جدی کرکوک شرایط را بسیار بغرنج کرده بود. ایران از طریق دو وزیر خارجه و چند معاون و چندین سفیر در منطقه برای جلوگیری از نزاع داخلی عراق فعال بود. سفر آقای سلیمانی به سلیمانیه برای بزرگداشت مرحوم جلال طالبانی نتایجی تاریخی به دنبال داشت.

همانگی سلیمانی با بخش مهمی از قوای ملی عراق و نیروی پیشمرگه نه تنها بروز جنگ داخلی را در این مقطع متفی کرد که مساله referendum را به‌طور جدی در ایهام و «انتفای موضوع» قرار داد.

سرانجام ارتش و نیروهای مسلح عراق به فرمان نخست‌وزیر بامداد دوشنبه ۱۶ اکتبر مأموریت تأمین امنیت کرکوک و دیگر مناطق مورد نزاع با کردستان را آغاز کردند. کمتر از ۴۸ ساعت از آغاز آن مأموریت نیروهای پیشمرگه از همه مناطق نظامی، نفتی و سیاسی کرکوک عقب‌نشینی کردند. همچنین، مناطق مورد نزاع در دو استان دیاله و نینوا مانند سنجار نیز تحت کنترل نیروهای عراقی در آمد.

ج- بارزانی و شکاف بزرگ در اقلیم

آنچه در کرکوک و نینوا و دیاله رخ داد مواضع مسعود بارزانی را تا عمق اربیل به عقب راند. همین امر موجب هجوم پارتی به دیگر احزاب و طوایف کردستان شد. مسعود که داعیه اتحاد و تشکیل کردستان بزرگ را داشت اینک به سمبل تفرقه و انشقاق کردی بدل شده بود. این انشقاق تا جایی پیش رفت که امروز نیروهای حزب

دموکرات در تنگه «دگله» میان اربیل و سلیمانیه مستقر شده‌اند و بر خلاف انتظارها به جای آنکه مقابل نیروهای ارتش عراق قرار بگیرند، مقابل پیشمرگه‌های منتسب به طالبانی ایستاده‌اند.

این وضع خود نشانه دیگری از عدم کفایت و مشروعیت دولت بارزانی است.

و- نقش ایران در خنثی‌سازی پروژه تجزیه عراق

هرچند شکست پروژه تجزیه عراق و تشکیل کشور کردی، آن هم با چنین شتاب و سرعتی و با حداقل هزینه و تلفات، بسیار غیرقابل باور به نظر می‌رسد، این امر عملاً به وقوع پیوست.

عوامل محوری شکست پروژه تجزیه

چهار دسته از عوامل مهم در باز شدن گره کور بحران و شکست پروژه تجزیه عراق، در پی بزرگسازاری referendum، دخیل بودند:

● نخست، هماهنگ شدن بخش مهمی از نیروهای سیاسی و پیشمرگه کردستان عراق با قدرت سیاسی بغداد و نیروهای مشترک حکومت مرکزی، از جمله الحشد الشعبی و قوای بدر.

● دوم، کیفیت مانور عرصه سیاسی داخل عراق، به‌ویژه در مدت سه هفته پس از اجرای referendum. طرح توافق جناح ملی‌گرای کرد عراق با دولت مرکزی راهکاری بود که شایسته مدیریت یک بحران امنیتی، از طریق تفاهم سیاسی، محسوب می‌شود.

● سوم، دقت و سرعت در مانور عملیاتی و نظامی، از آخر سومین هفته پس از همه‌پرسی.

● چهارم، مدیریت صحنه دیپلماتیک در سطح منطقه‌ای از هنگام جدی شدن پروژه referendum.

در هر چهار عامل ایران، مرکب از نیروی قدس سپاه، توان دیپلماتیک ایران در منطقه، وزارت امور خارجه و دولت، به‌طور

بسیار چشمگیری هدایتگر تحولات مشروح بالا بود.

آنچه در کرکوک رخ داد نقطه اوج یک پلان سیاسی، دیپلماتیک، امنیتی و نظامی پیچیده بود که در کمترین زمان و با کمترین هزینه، یک روند بسیار طولانی و پرهزینه «چند ملیتی» سازی را خنثی کرد. به جز آن می‌توان گفت که پس از مدیریت و خنثی‌سازی پروژه بزرگ «تروریسم بدون زمان و بدون مکان» داعش توسط ایران با محوریت نیروی قدس، خنثی‌سازی پروژه تجزیه عراق و شکست طرح صهیونیستی «کشور کردستان» مهم‌ترین پروژه ایجابی سیاسی امنیتی منطقه‌ای ایران بوده است.

ز- تشکیل دو دولت محلی کردی؛ طرحی برای ثبات و امنیت

این طرح با میانجیگری سردار سلیمانی ابتکار فوق‌العاده هوشمندانه مدیریت کرد. نه تنها به مساله همه‌پرسی اقلیم کردستان خاتمه بخشید که معضل عدم توازن سیاسی-اقتصادی-امنیتی شمال عراق را نیز با یک ابتکار فوق‌العاده هوشمندانه مدیریت کرد.

پس از برگزاری همه‌پرسی، یک توافق ۹ ماده‌ای میان هادی العامری از فرماندهان حشد الشعبی و بافل طالبانی از فرماندهان اتحادیه میهنی کردستان، با نظارت حیدر العبادی نخست‌وزیر عراق و وساطت قاسم سلیمانی صورت گرفت که به موجب آن تا زمان نامشخص، مساله همه‌پرسی لغو شد.

بر مبنای این توافق، کردستان عراق به دو اقلیم یا دولت مجزا، به مرکزیت سلیمانیه و اربیل تقسیم می‌شود. همچنین، نیروهای عراقی به مناطق مورد مناقشه بازخواهند گشت و ۱۷ مرکز اداری در استان کرکوک که دولت اقلیم کردستان از سال ۲۰۱۴ آن‌ها را اداره می‌کند باید به دولت فدرال عراق تحویل داده شوند و اگر دولت اقلیم کردستان این مراکز را تحویل ندهد دولت فدرال خواهان ۱۱ مرکز

دیگر خواهد شد و در مجموع ۲۸ مرکز اداری تحت اداره دولت فدرال قرار خواهد گرفت.

در این توافق همچنین آمده است: مرکز شهر کرکوک تحت سطره و اداره مشترک خواهد بود و کردها ۱۵ منطقه آن را اداره و تشکلات دیگر ۲۵ منطقه‌ی دیگر را اداره خواهند کرد و این وضعیت به مدت ۶ ماه ادامه خواهد داشت. همچنین دولت فدرال عراق اماکن استراتژیک کرکوک یعنی اردوگاه کی‌وان، فرودگاه و میدان‌های نفتی را اداره و فرودگاه سلیمانیه برای پروازهای بین‌المللی باز خواهد شد.

از سویی دیگر دولت فدرال عراق باید حقوق کارمندان سلیمانیه و کرکوک و همچنین حقوق نیروهای پیشمرگه در مرزهای سلیمانیه را پرداخت کند و طبق خواسته بافل طالبانی اقلیم حلیجه-سلیمانیه - کرکوک تشکیل خواهد شد، و برای آن دولت تعیین می‌شود.

ح- نتیجه

توان دیپلماسی نظامی و امنیتی ایران در صحنه چالش‌های منطقه، بخصوص در قلب روندهای پرشتاب عراق، در ترکیب با قدرت دیپلماسی رسمی سیاسی ما، آنگونه که شرح داده شد، یکی از تهدیدات قابل ملاحظه امنیتی را به یک فرصت مهم و پایدار بدل کرد.

پروژه تجزیه عراق و پلان پیچیده عملیات کرکوک که به ختم نسبی این پروژه منجر شد یکی از نمادهای اقتدار سیاسی امنیتی و دفاعی ایران در منطقه محسوب می‌شود.

دقیقا همین اقتدار ما انگیزه محوری دولت آمریکا در تمهید راهبردی هجومی و محدودکننده و تهدیدآمیز علیه ج.ا.ا را شکل می‌دهد.

در این چالش شدید امنیتی، حفظ و ارتقاء توان «داره صحنه و مدیریت بحران»، برای ما، اصلی اساسی خواهد بود.



حزب الهی های مردم سالار

حزب الله، نماد مقاومت در خاور میانه



المقاومة الإسلامية في لبنان

احسان پناه بر روزنامه‌نگار

حزب الله لبنان نهادی سیاسی-نظامی در لبنان است که در اوایل دهه هشتاد میلادی در بوجوه جنگ‌های داخلی لبنان ظهور کرد. این سازمان همواره به عنوان یکی از محورهای مقاومت علیه رژیم غاصب اسرائیل در منطقه شناخته شده است، به گونه‌ای که این رژیم همواره در تلاش است این سازمان را در منطقه تضعیف کند، تلاشی که تا کنون راه به جایی نبرده است.

تاریخچه

پس از حمله رژیم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، این رژیم توانست نوار جنوبی لبنان را که سابق بر آن تحت کنترل سازمان شبه‌نظامیان ارتش جنوب لبنان (SAL) بود، اشغال کند. در نتیجه گروه شیعی حزب الله که مورد حمایت روحانیون مسلمان بود، به منظور پایان دادن به اشغالگری رژیم اسرائیل تأسیس شد. هسته اولیه رهبری این گروه عمدتاً از پیروان امام خمینی بودند، شخصیتی که توانسته بود رژیم قدرتمند شاهنشاهی را در ایران سرنگون کرده و الهامبخش نیروهای مقاومت در منطقه باشد. بنابراین حزب الله توانست در جنوب لبنان خود را به عنوان نیروی قدرتمند نمایان سازد و در جنگ‌های داخلی لبنان نقشی اساسی ایفا کند، به گونه‌ای که نه تنها با نیروهای آمریکایی حاضر در لبنان به مبارزه پرداخت، که به تلافی کشتار صبرا و شتیلا با نیروهای فالانژ لبنانی و اسرائیلی نیز وارد جنگ شد. اما هدف اولیه و اصلی این سازمان در بنو تأسیس پایان دادن به اشغالگری رژیم اسرائیل بود که بخش جنوبی لبنان را به اشغال خود در آورده بود. نفوذ و قدرت این گروه چنان برای رژیم اسرائیل گران تمام شد که نخست‌وزیر وقت این رژیم، اهود بشاراک، در جایی گفته بود: «وقتی ما وارد لبنان شدیم، اصلاً حزب‌اللهی در کار نبود. مردم شیعه آن منطقه هم با گل

و غذا به استقبال ما آمدند، اشغالگری ما باعث شد حزب الله سر بر آورد.» این گروه با حملات چریکی و شهادت طلبانه علیه نیروهای ارتش اسرائیل در داخل و خارج از لبنان سعی کرد این رژیم اشغالگر را مجبور به عقب‌نشینی از خاک لبنان کند. در پایان جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۹۰، بر طبق «توافقنامه طائف» قرار شد همه نیروهای شبه‌نظامی لبنانی و غیرلبنانی منحل شوند، اما سوریه که در آن زمان کنترل لبنان را در اختیار داشت به حزب الله اجازه داد همچنان به عنوان نیروی مقاومت علیه رژیم اسرائیل در منطقه حاضر باشد. در دهه نود میلادی، حزب الله کم کم خود را از نهادی انقلابی به نهادی سیاسی بدل کرد تا بتواند در تحولات سیاسی کشور لبنان نقش بازی کند. بنابراین نسبت به دولت لبنان موضعی نرم اتخاذ کرد، و حتی اعلام کرد که قصد دارد در انتخابات این کشور شرکت کند. در نتیجه حزب الله ۱۲ کرسی مجلس را به دست آورد. گروه حزب الله که مشی ملائمی در لبنان پیش گرفته بود، اعلام کرد به همه آزادی‌های مذهبی، فرهنگی، و سیاسی در لبنان احترام می‌گذارد و تنها با گروه‌هایی مبارزه می‌کند که با رژیم اسرائیل ارتباط دارند. بالاخره حزب الله پس از سال‌ها جهاد و مقاومت توانست در سال ۲۰۰۰ نیروهای اسرائیلی را مجبور کند از جنوب لبنان عقب‌نشینی کنند. اما در سال ۲۰۰۶، اسرائیل که ضربه سختی از حزب الله در منطقه خورده بود، به بهانه آزادسازی دو سرباز اسرائیلی از دست نیروهای حزب الله، جنگی ۳۳ روزه را علیه مردم لبنان آغاز کرد که در نهایت با مقاومت حزب الله و مردم لبنان، نتیجه خاصی عاید رژیم اسرائیل نشد. از بعد از شهادت سید عباس موسوی به دست اسرائیل در سال ۱۹۹۲، سید حسن نصرالله دبیر کلی حزب الله لبنان را در اختیار دارد. ماموریت کنونی این حزب کمک نظامی و سیاسی به دولت سوریه در جنگ علیه نیروهای تکفیری است.

خط مشی و اعتقادات

حزب الله گروه اسلام‌گرای شیعه‌مسلمکی است که از بنو تأسیس هدف خود را مبارزه

با نفوذ امپریالیسم و تفکر صهیونیستی در لبنان و خاور میانه و همچنین پایان دادن به اشغالگری اسرائیل در لبنان و خاک فلسطین عنوان کرد. این حزب همچنین به دنبال تحقق اسلام سیاسی تحت لوای امت اسلامی است. در برنامه این حزب آمده است که به تنوع فرهنگی، سیاسی و مذهبی احترام می‌گذارد و تنها با گروه‌ها و فرقه‌هایی مبارزه می‌کند که با رژیم اسرائیل همکاری کنند. این حزب اکنون از نظر سیاسی چپ‌گرا تر شده است و بیشتر بر عدالت اجتماعی تأکید دارد. اصول مذهبی-ایدئولوژیک این حزب بر پایه اسلام و مذهب تشیع دوازده امامی بنیان گذاشته شده است و بر فرهنگ مقاومت و بخصوص زندگی امام سوم شیعیان، امام حسین (ع)، تأکید ویژه‌ای دارد. حزب الله بر زعامت ولی فقیه زمان تأکید دارد، چنانکه سید حسن نصرالله بارها بر این مسئله تأکید کرده است و ولایت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را راهگشای امور خود و حزب الله در بزنگاه‌ها دانسته و بر آن تأکید دارد. اما هدف مرکزی و همیشگی این حزب از بین بردن دولت جعلی اسرائیل در منطقه بوده است. در واقع اگر بخواهیم از نگاه غایت‌شناسانه به حزب الله نگاه کنیم باید بگوییم هدف غایی این حزب از بین بردن صهیونیسم در منطقه و جهان و نابودی کامل رژیم اسرائیل است. اما همیشه تأکید کرده‌اند که حزب الله گروهی «ضد صهیونیستی» و نه «ضد یهود» است.

ساختار سازمانی

در ابتدای تأسیس حزب الله، رهبران آن بر این مسئله تأکید داشتند که حزب الله «جنبش» است و نه «سازمان»، چرا که اعضای آن مسئولیت تفکیک‌شده‌ای ندارند و با همکاری به حل مسائل کمک می‌کنند. بنابراین در ابتدا این حزب فاقد ساختار سازمانی مشخصی بود. اما به مرور به ساختار سیاسی و نظامی مدونی دست پیدا کرد و این ساختار به شکل سلسله‌مراتبی سازمان یافت. اساس این ساختار سازمانی بر شیعه دوازده امامی استوار است. از نظر ساختاری جنبای استراتژیک و

ایدئولوژیک میان شاخه سیاسی و نظامی این گروه وجود ندارد و سیاست‌گذاری هر دو شاخه با هماهنگی هم پیش می‌رود. این حزب منابع مالی خود را عمدتاً از طریق تجارت، کمک‌های شخصی افراد و مالیات پرداخت‌شده از سوی شیعیان لبنان به دست می‌آورد. بنابراین این حزب توانسته است در جنوب لبنان اقدام به بازسازی و فعالیت‌های اجتماعی و رفاهی بسیاری کند. ساخت مدارس، بیمارستان، مجتمع‌های فرهنگی، شبکه‌های رسانه‌ای و غیره از اقدامات حزب الله در لبنان است. اقدامات و سازمان حزب به گونه‌ای بوده است که شبکه CNN با تمجید از آن اعتراف کرد که حزب الله هر کاری که یک دولت می‌تواند انجام بدهد را انجام داده است، از فعالیت‌های مدنی و بهداشتی گرفته تا ساخت زیرساخت‌های حیاتی همچون بیمارستان، پل، جاده و مدارس. این خدمات قدرت و جایگاهی مهم در جامعه لبنان و میان مردم آن برای حزب الله باقی گذاشته است. در واقع حزب الله در سه منطقه عمده شیعه‌نشین لبنان یعنی جنوب، بعلبک، و بیروت نفوذ و جایگاه ویژه‌ای دارد.

فعالیت رسانه‌ای

حزب الله از نظر رسانه‌ای هم فعال است و با راه‌اندازی شبکه ماهواره‌ای العنار و رادیو النور نقطه‌نظرات و ایدئولوژی خود را منتشر و از آن دفاع می‌کند. شبکه‌های المنار از شهر بیروت پخش می‌شود. حزب الله اعلام کرده است که هدف از راه‌اندازی این شبکه «برپایی پایگاهی رسانه برای مقاومت» است و از آن به عنوان سلاحی علیه جنگ رسانه‌ای و روانی دشمن صهیونیستی استفاده می‌کند. حزب الله همچنین هفته‌نامه «العهد» را از سال ۱۹۸۴ به این سو منتشر می‌کند.

فعالیت‌های سیاسی

حزب الله همزمان با فعالیت نظامی و مقاومت در منطقه علیه نفوذ صهیونیسم، در فعالیت‌های سیاسی لبنان نیز نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این حزب ۱۴ کرسی از مجموع ۱۲۸ کرسی

پارلمان لبنان را در اختیار دارد. این حزب همچنین دو عضو در کابینه دولت لبنان دارد. به علاوه، حزب الله یکی از اعضای ائتلاف ۸ مارس است. حزب الله لبنان با انتشار برنامه‌های جدیدی در سال ۲۰۰۹، صراحتاً بر اجرای یک نظام اسلامی بر پایه رأی مستقیم مردم تأکید کرده است. این حزب همچنین مبنی بر نبود اجبار در اسلام، نوعی انعطاف‌پذیری ایدئولوژیک را جهت پذیرش اصل تغییر اولویت‌های راهبردی برای این جنبش به همراه آورده است. در همین راستا، حزب الله معتقد است که نیل به مردم‌سالاری مبتنی بر رضایت مردم، یکی از اصول اساسی حکومت در لبنان باقی خواهد ماند. با تأکید بر نیاز به مردم‌سالاری مبتنی بر رضایت مردم و تشکیل دولت وحدت ملی، پیام سند جدید این خواهد بود که حزب الله خود را یک بازیگر سیاسی عمده در لبنان به‌شمار می‌آورد و فارغ از نتایج انتخابات، حکومت باید اصل توافق با حزب الله را مد نظر قرار دهد. بر این اساس، وجهی سیاسی حزب الله لبنان از سال ۲۰۰۹ بیشتر شده است و به‌طور جدی با هر عرصه رقابت‌های سیاسی گذاشته است، به گونه‌ای که در تمام انتخابات پارلمانی و شهری لبنان حضور فعالی داشته است. در انتخابات پارلمانی ژوئن ۲۰۰۹ تمامی کاندیداهای حزب الله به پارلمان راه یافتند. اما از آنجا که متحدان آنها در ائتلاف ۸ مارس موفق به کسب آرای مردم نشدند، گروه ۱۴ مارس (تحت حمایت غرب) با کسب ۷۱ کرسی پیروز انتخابات اعلام شد. اما به رغم شکست جریان ۸ مارس در این انتخابات، حزب الله لبنان و متحدانش در پی سقوط دولت سعد حریری در ژانویه ۲۰۱۱ به دلیل استعفای یازده وزیر متعلق به گروه ۸ مارس، توانستند دولت را در اختیار بگیرند.

فعالیت‌های نظامی

شاخه نظامی حزب الله، با عنوان شورای جهاد، یکی از اصول اساسی خود را مقاومت اسلامی عنوان کرده است. بر اساس این اصل، حزب الله به هر گروه شبه‌نظامی در دنیا که

علیه امپریالیسم و صهیونیسم می‌جنگد، یاری می‌رساند. چنانکه در جنگ بوسنی، حزب الله با تأمین نیرو و ادوات جنگی به یاری مردم مسلمان بوسنی شتافت. و در جنگ داخلی سوریه نیز در کنار مردم سوریه علیه نیروهای تکفیری داعش به مبارزه مشغول است. همواره توطئه‌هایی از سوی اسرائیل و برخی کشورهای عرب منطقه در کار بوده است تا این شاخه نظامی را از حزب الله حذف کنند و آن را خلع سلاح سازند. قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل نیز تا کنون راه به جایی نبرده است و حزب الله که اکنون به محور مقاومت برای کشور لبنان تبدیل شده است، از نظر نظامی قوی‌تر از همیشه در کنار لبنان ایستاده است. این شاخه نظامی اکنون با گروه‌های تکفیری حاضر در سوریه نیز در جنگ است و مانع از نفوذ داعش به خاک لبنان شده است. در سال‌های اخیر، کشورهای عمده‌ای عرب وابسته به غرب در تلاش بوده‌اند فعالیت‌های این گروه را محدود کنند. قرار دادن این نیروی مقاومت مردمی در لبنان در لیست گروه‌های تروریستی توسط غرب حربه‌ای است تا فعالیت‌های نظامی و مقاومتی آن را هر چه بیشتر محدود کنند. این درحالی است که حزب الله در راستای دفاع از حقانیت مردم لبنان آماج ترورهای بی‌رحمانه بوده است. برای مثال، سید عباس موسوی در سال ۱۹۹۲ به همراه زن و فرزندش به دست اسرائیل ترور شد. عماد مغنیه نیز که از رهبران نظامی این حزب محسوب می‌شد در شهر دمشق ترور شد و به شهادت رسید.

حزب الله از بنو تأسیس خود همواره یکی از نمادهای مقاومت در منطقه بوده است و علیرغم توطئه‌های رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای منطقه به حیات خود ادامه داده است. این سازمان را می‌توان قویترین نهاد سیاسی-نظامی منطقه علیه نفوذ رژیم اسرائیل دانست، رژیمی که همواره در تلاش بوده است هویت اسلامی و مقاومت منطقه را با دسیسه‌هایش در هم بشکند و حق مردم منطقه را پایمال کند.



سیاستمداران

طالبانی شخصیتی پیشرو در سیاست کردها به شمار می‌رفت و انتخابش به عنوان رئیس‌جمهور عراق برای مردمی که حق و حقوقشان برای چندین دهه نادیده گرفته شده بود، نقطه عطفی بود.

اعتبار کردستان

مام جلال، سیاستمدار شوخ طبع و میان‌رو

خدیجه غیشاوی
روزنامه‌نگار

هنوز حواشی برگزاری رفراندوم کردستان عراق در صدر اخبار رسانه‌های جهان بود که خبر درگذشت جلال طالبانی رئیس‌جمهور پیشین عراق منتشر شد، خبری که برای مدتی کوتاه بار دیگر همبستگی را به میان کردها، بغداد و همسایگان بازگرداند، تا جایی که با وجود بسته بودن مرزهای هوایی کردستان عراق محمدجواد ظریف، وزیر خارجه کشورمان، عازم این منطقه شد تا در مراسم خاکسپاری جلال طالبانی شرکت کند.

جلال طالبانی معروف به مام جلال در حالی در سن ۸۳ سالگی درگذشت که کارنامه‌ی بلندبالایی از تاثیرگذاری در مقاطع حساس و مهم عراق دارد، به ویژه در تلاش کردها برای به دست آوردن حقوق خود، تلاش برای پیشبرد مقاصدش در دوران خطرناک سیاست خاورمیانه با اتکا به شخصیت عملگرا و بی‌نظیرش تا جان سالم به در بردن از جنگ‌های چریکی و ترور از سوی حکومت صدام حسین و در نهایت به دوش کشیدن لقب نخستین رئیس‌جمهور عراق پس از تدوین قانون اساسی جدید این کشور، عناوینی که همگی در کنار هم از مام جلال شخصیتی تاثیرگذار و مهم در تاریخ عراق ساخته است.

اولین رئیس‌جمهور غیرعرب عراق در ۱۲ نوامبر سال ۱۹۳۳ در روستای گلکان در دامنه کوه کوسرت در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. طالبانی از ابتدای جوانی تا روزهایی که به عنوان رئیس‌جمهور عراق در بغداد حضور داشت تلاش می‌کرد در مسیر آرمان و اهدافش حرکت کند. همین موضوع از وی شخصیتی کاریزماتیک با دامنه دوستانه و منطقه‌ای و بین‌المللی بسیار ساخت که در بسیاری از موقعیت‌ها نشان داد تنها در جهت منافع کشور عراق حرکت می‌کند. جلال طالبانی عنوان اولین رئیس‌جمهور غیرعرب و اولین رئیس‌جمهوری که بر اساس قانون اساسی جدید انتخاب می‌شد را دارد و توانست به دلیل استعداد و مهارت‌هایی که در اختیار دارد از حضورش در قدرت در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲ استفاده کند تا به عنوان یک مدیر اجرایی با دامنه قدرت گسترده عمل کند. درباره شخصیت جلال طالبانی موارد قابل توجه بسیاری گفته شده است، از شوخ طبع بودنش تا تسلطش به چند زبان خارجی، تا جایی که گفته می‌شود جلال طالبانی خیلی راحت از زبان‌های خارجی که بلد بود استفاده می‌کرد و نگران این نبود که اشتباه گرامری داشته باشد.

فاینشال تایمز درباره جلال طالبانی و توضیح شخصیتش اینگونه می‌نویسد: «جلال طالبانی یک فرد تاثیرگذار در تاریخ کردهای عراق، شخصیتی عملگرا و مهم و تاثیرگذار در دوران پس از حمله آمریکا به عراق محسوب می‌شود. کسی که دارای نفوذ بسیار زیادی نسبت به قدرت و جایگاهش بود. جلال طالبانی پس از همکاری نزدیک با نیروهای آمریکایی پس از حمله این کشور به عراق در سال ۲۰۰۳ به عنوان رئیس‌جمهور عراق در سال ۲۰۰۵ انتخاب

شد و عنوان اولین رئیس‌جمهور عراق پس از سقوط صدام حسین را از آن خود کرد.»

در ادامه این گزارش آمده است: «طالبانی در شرایط مهمی در عراق و منطقه کردستان این کشور درگذشت، در شرایطی که کردستان عراق تحت فشارهای فزاینده کشورهای همسایه رفراندوم جدایی از عراق را برگزار کرد و از رأی‌دهندگان پرسید که آیا خواستار تشکیل کشور مستقل کرد هستند یا نه. اکثریت رأی‌دهندگان در این انتخابات پاسخ مثبت به این سوال دادند، اما نتایج این انتخابات به شدت از سوی بغداد، آمریکا، ترکیه و ایران با مخالفت مواجه شد.»

یکی از دوستان نزدیک جلال طالبانی می‌گوید: «طالبانی همواره برای رسیدن به این روز تلاش می‌کرد و بسیار ناراحت از اینکه وی زنده نیست تا این روزها را ببیند. او کسی بود که همواره برای گفت‌وگو با همه اطرافیان تلاش می‌کرد.»

طالبانی شخصیتی پیشرو در سیاست کردها به شمار می‌رفت و انتخابش به عنوان رئیس‌جمهور عراق برای مردمی که حق و حقوقشان برای چندین دهه نادیده گرفته شده بود، نقطه عطفی بود.

مام جلال که اغلب سال‌های زندگی تا چندسال پیش از سقوط رژیم صدام حسین را صرف مبارزه برای تشکیل کشور مستقل کردستان عراق کرده بود در یک دهه اخیر بسیاری از آرزوهایش را کنار گذاشت تا برای متحد کردن احزابی که پس از سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۳ به دنبال رسیدن به قدرت در عراق بودند، تلاش کند. گفته می‌شود که مام جلال حیات سیاسی مخصوص به خود را داشت. «مام جلال» یا «عموجلال» همواره پشت میز زیبایی می‌نشست و از سیگارهای کوبایی استفاده می‌کرد و روز به روز به دلیل فعالیت‌های نفتی‌ای که داشت ثروتمندتر می‌شد.

از سوی دیگر، رسانه‌های غربی درباره شخصیت طالبانی اینگونه می‌نویسند: «طالبانی یک بازمانده سیاسی تمام و کمال و یک عملگرای انعطاف‌پذیر بود. پس از انقلاب اسلامی ایران که منجر به به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی در ایران در سال ۱۹۷۹ شد طالبانی از کردهای ایران در برابر حکومت جدید ایران حمایت کرد. بعدها او وی در خلال جنگ ایران و عراق با دولت تهران متحد شد.»

● حیات سیاسی

حضور طالبانی در سیاست از سال‌های ابتدایی جوانی وی و با پیوستنش به حزب دموکرات کردستان عراق مصادف شد. زمانی که تنها ۱۴ سال سن داشت. در سال ۱۹۵۶ در شرایطی که طالبانی تنها یک دانش‌آموز بود برای اینکه به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌اش بازداشت نشود مجبور به فرار شد.

طالبانی یک مذاکره‌کننده ماهر بود و با وجود تلاش‌هایش برای استقلال کردستان عراق سال‌های زیادی را صرف ایجاد ارتباط میان احزاب و گروه‌های مختلف در این کشور کرد.

زمانی که کردهای عراق در سال ۱۹۶۱ برای به دست آوردن استقلال به مقابله با

اساس ایجاد منطقه پرواز ممنوع برای کردها از سوی انگلیس، فرانسه و آمریکا پس از شکست عراق در کویت آغاز ماه‌عسل کوتاه‌مدت حزب دموکرات کردستان عراق بود. در همان زمان چند انتخابات در منطقه کردستان عراق برگزار شد و احزاب کرد به دولت وقت این منطقه که از سال ۱۹۹۲ تاسیس شده بود، پیوستند.

جلال طالبانی که به مام جلال نیز معروف بود در سال ۱۹۷۰ با هیرو، دختر ابراهیم احمد ازدواج کرد. وی به دنبال آن بود تا حزب سیاسی مستقلی را برای خودش تاسیس کند و در همین راستا در سال ۱۹۷۵ با متحد کردن چندین گروه

کرد حزب اتحادیه میهنی کردستان عراق را تاسیس کرد. حزبی که اکنون یکی از احزاب اصلی و مهم در عرصه سیاسی کردستان عراق و به طور کلی کشور عراق است.

جلال طالبانی که به سیاستمدار منعطف نیز معروف بود روابطی سینوسی را با ایران طی چند دهه گذشته تجربه کرده است. طالبانی از اینکه آمریکا در طول جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ از صدام حسین علیه تهران حمایت کرد عصبانی بود. و این در حالی است که در ابتدای آغاز اعتراضات کردها در عراق طالبانی مواضع متفاوتی در قبال ایران داشت.

در طول دوران جنگ ایران و عراق طالبانی توانست از مسیر ایران به آمریکا برود و گزارشی از جنایات رژیم صدام به سازمان ملل متحد و رهبران جهان ارائه دهد. از سوی دیگر این سفر با هدف آن انجام شد که طالبانی نظام صدام حسین را به نسل کشی علیه کردها در استفاده از بمب‌های شیمیایی متهم کند. در اثر حمله شیمیایی حکومت صدام در روستای حلبچه بیش از ۵ هزار نفر کشته شدند. و بر همین اساس طالبانی را می‌توان پیام‌رسان اصلی کردها به آمریکا درباره این قتل عام دانست. در نتیجه این سفر، طالبانی در دورانی که افکار عمومی جهان از آنچه بر کردها می‌گذشت بی‌خبر بود در سازمان ملل متحد، در جمع سیاستمداران در واشنگتن و در جمع رسانه‌ها، سخنرانی کرد و به دفاع از حقوق مردم کرد و همچنین محکوم کردن جنایات رژیم صدام پرداخت.

اما این روند طولانی نبود، دشمنی و کینه میان کردها و بغداد طولانی نشد و با وجود قتل عام حکومت صدام حسین علیه کردها و سرکوب آنها از سوی ارتش عراق، طالبانی به همراه مسعود بارزانی برای درخواست صلح و آشتی به بغداد سفر کردند. طالبانی پس از آن در خاطرات خود عنوان کرد که دیدارهای گرمی با صدام حسین داشته است.

در سال ۱۹۹۴ نیروهای طالبانی با نیروهای بارزانی وارد یک جنگ داخلی شدند، در این جنگ بارزانی دو مرتبه از صدام حسین درخواست کمک کرد. بارزانی و طالبانی در سال ۱۹۹۷ با یکدیگر آشتی کردند و صلحی را ایجاد کردند که با حمله نظامی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی تقویت شد. این روابط به اندازه‌ای تقویت شد که دو حزب کرد به رهبری طالبانی و بارزانی لیستی مشترک از نامزدهای خود برای ورود به مجلس ملی عراق در سال ۲۰۰۵ تهیه کردند.

طالبانی سال‌ها با بیماری زندگی کرد. وی در سال ۲۰۰۸ میلادی تحت جراحی قلب در آمریکا قرار گرفت و در دسامبر سال ۲۰۱۲ میلادی نیز دچار سکته مغزی شد. وی برای انجام امور درمانی پزشکی پیشرفته از عراق به آلمان رفت. در حالی که در برلین به سر می‌برد، در انتخابات پارلمانی عراق که در آوریل سال ۲۰۱۴ میلادی برگزار شد شرکت کرد. این انتخابات نخستین انتخابات عراق پس از خروج نیروهای آمریکایی از این کشور در سال ۲۰۱۱ میلادی بود.

طالبانی در ژوئیه سال ۲۰۱۴ میلادی به عراق بازگشت. وی بلافاصله به دلیل شرایط فیزیکی از سمت خود به عنوان رئیس‌جمهور عراق استعفا داد. در این دوران طالبانی دچار فلج جزئی نیز شده بود. در سپتامبر گذشته، وی بار دیگر برای انجام مراقبت‌های پزشکی به برلین سفر کرد. زمانی که وی درگذشت همسر و فرزندان نیز در کنارش بودند.

یک استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه لندن که از دوستان نزدیک طالبانی است درباره او می‌گوید: «طالبانی همه را در منطقه و عرصه بین‌الملل می‌شناخت و این موجب شده بود بسیار فرد قابل احترامی باشد. وی به عنوان یک رئیس‌جمهور باهوش در دوران حضورش در قدرت شناخته می‌شود.»



لیبرال رادیکال

توماس فریدمن روزنامه‌نگاری است که از سیاست میانه رادیکال حمایت می‌کند

احسان پناه‌بر
روزنامه‌نگار

توماس فریدمن، برنده سه جایزه معتبر پولیتزر و یکی از برترین روزنامه‌نگاران حال حاضر دنیا، اکنون برای روزنامه نیویورک تایمز قلم می‌زند. از وی به عنوان یکی از جنجال‌برانگیزترین روزنامه‌نگاران و متفکران حوزه رسانه در دنیا یاد می‌شود. وی در حوزه‌های متفاوتی دست به قلم شده است و از سیاست خارجی، تجارت جهانی، خاورمیانه تا محیط زیست، آموزش و پرورش و جهانی‌سازی به تفکر و نوشتن مشغول بوده است. فریدمن نظرات جنجالی متفاوتی درباره موضوعات مختلف دارد و همیشه سعی کرده است نسبت به این نظرات موضعی جدی اتخاذ کند. در ادامه به زندگی کاری و شغلی این روزنامه‌نگار می‌پردازیم.

زندگی‌نامه

توماس لسورن فریدمن، معروف به توماس فریدمن، در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۳ در شهر مینه‌سوتا در ایالت مینه‌سوتا در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. وی فرزند هارولد آبه فریدمن، نایب‌رئیس شرکت بال‌برینگ است. توماس تارسیدن به سن تکلیف یهودی (بریتسوا) ۵ روز در هفته به مدرسه‌های عبری‌زبان می‌رفت. سپس وارد دبیرستان سنت‌لوییس پارک شد. ورود به این دبیرستان نقطه عطف زندگی روزنامه‌نگاری را برای وی رقم زد، چرا که آنجا بود که توماس دست به قلم شد و برای روزنامه دبیرستان مطلب نوشت. در سال ۱۹۶۸ که از اراضی اشغالی فلسطین در دست رژیم اسرائیل دیدن کرده، شیفته آن شد، در نتیجه سه ماه تعطیلات تابستان را در شهر حیفا گذراند. در پی پیروزی رژیم اسرائیل بر اعراب در جنگ شش‌روزه نیز وی در دبیرستان به برپایی جشن بزرگی پرداخت. پس از پایان تحصیلات دبیرستان به کالج سنت آنتونی در دانشگاه آکسفورد رفت و در رشته مطالعات خاورمیانه مدرک کارشناسی ارشد خود را اخذ کرد. وی هم‌اکنون به همراه همسرش، آن پاکسیاوم، و دو دخترش - اورلی و ناتالی - در شهر بتزای ایالت مریلند زندگی می‌کند.

زندگی کاری

فریدمن پس از اتمام تحصیلات خود و اخذ مدرک کارشناسی ارشد، در دفتر لندن آژانس خبری یونایتدپرس اینترنشنال (UPI) مشغول به کار شد. پس از یک سال کار در دفتر لندن، وی به دفتر بیروت منتقل شد. دوران کاری توماس جوان در دفتر بیروت مصادف بود با جنگ‌های داخلی در لبنان، و وی بیشتر وقت خود را به پوشش خبری این رویداد می‌گذراند. در سال ۱۹۸۱ فریدمن از سوی روزنامه نیویورک تایمز دعوت به همکاری شد تا به عنوان گزارشگر این روزنامه دوباره به بیروت برود و این بار پوشش‌دهنده حمله رژیم اسرائیل به جنوب لبنان در سال ۱۹۸۲ باشد. پوشش‌های خبری وی از این جنگ، و بخصوص فاجعه کشتار صبرا و شتیلا، برایش جایزه پولیتزر را در رشته گزارشگری بین‌المللی به ارمغان آورد. فریدمن در سال ۱۹۸۴ به عنوان گزارشگر ویژه به بیت‌المقدس اعزام شد

و در آنجا به عنوان دبیر دفتر بیت‌المقدس روزنامه نیویورک تایمز مشغول به کار شد. در همین دوران، وی برای بار دوم جایزه پولیتزر در رشته گزارشگری بین‌المللی را از آن خود کرد. این جایزه اول فلسطینیان به وی اعطا شد. فریدمن در دوران کاری خود در خاورمیانه کتابی با عنوان از بیروت تا بیت‌المقدس به رشته تحریر درآورد. در این کتاب وی به شرح تجربیاتش در خاورمیانه می‌پردازد. این کتاب برایش «جایزه ملی کتاب در رشته ادبیات غیرداستانی آمریکا» را به همراه داشت.

فریدمن در زمان ریاست‌جمهوری جورج بوش پدر به پوشش خبری و تحلیل امور وزارت خارجه در زمان تصدی جیمز بیکر می‌پرداخت. بعد از انتخاب بیل کلینتون به مقام ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۹۲، فریدمن به عنوان گزارشگر ویژه نیویورک تایمز در امور کاخ سفید مشغول به کار شد. در سال ۱۹۹۴، وی به نگارش ستون‌هایی ویژه درباره سیاست خارجی و اقتصاد در روزنامه نیویورک تایمز دست زد. فریدمن در سال ۲۰۰۲ نیز برای بار سوم به عنوان برنده جایزه پولیتزر در رشته تفسیر خبر انتخاب شد. این جایزه به خاطر «وضوح دیدگاه‌ها بر اساس گزارش‌های جامع در تفسیرهایی که تاثیر جهانی خطر تروریسم را نشان می‌دهد» به وی اعطا شد.

فریدمن با تجربیاتی که پس از سال‌ها کار و زندگی در منطقه پرتنش خاورمیانه به دست آورده بود، توانست در دیداری با ولیعهد عربستان، شاهزاده عبدالله، در سال ۲۰۰۲ وی را قانع کند که برای پایان دادن به مناقشات اعراب با رژیم اسرائیل اقدام کند. وی به شاهزاده عبدالله پیشنهاد داد دول عربی به عادی‌سازی روابط خود با رژیم اسرائیل اقدام کنند و در عوض رژیم اسرائیل اجازه دهد به مناطق تحت اشغال رژیم اسرائیل برگردند. در پی این جلسه، شاهزاده عبدالله «بتکار صلح عربی» را در نشست بیروت عنوان کرد، طریحی که فریدمن نیز از آن به شدت استقبال کرد.

هم‌اکنون وی هفته‌ای دو بار در روزنامه نیویورک تایمز ستون می‌نویسد و به طرح و ارائه دیدگاه‌های خود در امور متفاوت می‌پردازد.

جوایز و افتخارات

از فریدمن به عنوان یکی از پرافتخارترین روزنامه‌نگاران حال حاضر دنیا یاد می‌شود. وی سه بار در سال‌های ۱۹۸۳، ۱۹۹۸، و ۲۰۰۲ موفق به دریافت جایزه معتبر پولیتزر در رشته‌های متفاوت روزنامه‌نگاری شده است. وی از سال ۲۰۰۵ عضو هیئت داوران این جایزه است. فریدمن صاحب نشان «عالی‌ترین رتبه امپراتوری بریتانیا» در سال ۲۰۰۴ شد.

عقاید و نقطه‌نظرات

فریدمن ابتدا دیدگاه‌هایش درباره جهانی شدن را در کتاب لکسوس و درخت زیتون (۱۹۹۹) مطرح کرد. در سال ۲۰۰۴، دیدار فریدمن از بنگلور هندوستان و دالیان چین، دیدگاه‌های جدیدی را در مورد روند مداوم جهانی شدن و نیروهای پشت پرده این فرآیند برای وی به ارمغان آورد و او را واداشت به تجزیه و تحلیل‌های بعدی در این زمینه ادامه دهد و در کتاب جهان مسطح است: تاریخچه مختصری از قرن بیست و یکم (۲۰۰۵) آن‌ها را بیرورناسد. انتخاب عنوان کتاب که استعاره‌ای است کنایه‌آمیز از جهان

به مثابه زمین بازی که تمام بازیکنان آن از فرصتی برابر برخوردارند، شرایط جهانی شدن را توصیف می‌کند. این کتاب درباره تغییر جهت ناگزیر کشورها، شرکت‌های بزرگ و افراد برای رقابت در بازارهای جهانی است. از نظر فریدمن در دنیای امروزی که در آن تقسیمات جغرافیایی و تاریخی به نحو روزافزونی در حال محو شدن هستند نهادها باید مزیت رقابتی خود را حفظ کنند. در این کتاب توماس فریدمن استدلال می‌کند که برای مقابله با پدیده استعاری مسطح شدن جهان، نیروی کار ایالات متحده باید توانمندی‌های کاری خود را بی‌وقفه به‌روزرسانی کند. وی بر این باور است که سازگار نگاه داشتن نیروی کار، شانس استخدام را نیز افزایش می‌دهد. او همچنین پیشنهاد می‌کند که دولت با کمتر کردن وابستگی مزایای بازنشستگی و بیمه‌های درمانی به کارفرمای یک فرد و مهیا کردن بیمه‌ای که تا حدودی بتواند کاهش احتمالی درآمد فرد را بر اثر تغییر شغل پوشش دهد، تمیز شغل را برای وی آسان‌تر کند. فریدمن همچنین باور دارد که با توجه به کاهش نرخ آمریکایی‌هایی که دانشمند، مهندس و ریاضی‌دان هستند، می‌باید برای جوانانی که می‌خواهند به سمت این حرفه‌ها بروند، اشتیاق بیشتری وجود داشته باشد و دست دولت برای تشویق مهاجران نخبه باز باشد. این کتاب با استقبال بسیار خوبی

به میان خوانندگان مواجه شد و آن را در صدر یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های انگلیسی‌زبان قرار داد. بعد از حملات یازده سپتامبر و موضع‌گیری بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران در این باره، نوشته‌های فریدمن نیز به سمت خطر رشد تروریسم و خاورمیانه متمایل شد. وی که به خاطر تفسیرهایش جایزه پولیتزر را برنده بود، در سال ۲۰۰۲ اقدام به انتشار کتاب طول جغرافیایی و نگرش‌ها کرد. این کتاب در واقع حاوی گزارش‌ها و تحلیل‌های فریدمن درباره حملات یازده سپتامبر بود. محورهای این کتاب شامل موارد ذیل است:

چگونگی تناسب حملات یازده سپتامبر با کلان‌دانشان جهانی‌سازی و تعصبات مذهبی، درگیری‌های داخلی در عربستان سعودی، اسطوره‌های مشترک در خاورمیانه و چگونه رژیم‌های فاسد عربی از آمریکا به عنوان گلوله‌های کشنده برای سرکوب نارضیایان خود استفاده می‌کنند. فریدمن در کتاب دیگرش، ممتشکر که دیر آمدید (۲۰۱۶)، نشان می‌دهد که اکنون وارد عصر شتاب چشمگیر شده‌ایم و باید یاد بگیریم که چطور با آن کنار بیاییم. با توجه به افزایش چشمگیر قدرت محاسباتی، کوهنوردان در کوه اورست از سرویس تلفن همراه عالی بهره‌مند می‌شوند و اتومبیل‌های بدون راننده دارند کم‌کم در جاده‌ها جولان می‌دهند. انفجار موازی وابستگی اقتصادی، ظهور ثروت‌های جدید و همچنین افزایش بدهی‌ها را خلق کرده است. در همین حال، طبیعت مادر نیز تغییرات چشمگیری را شاهد بوده است، زیرا سطح کربن در حال افزایش است و گونه‌های گیاهی و جانوری در حال انقراضند. وی در کتابش می‌پرسد چگونه این تغییرات با هم تعامل دارند و چگونه می‌توانیم با آنها مقابله کنیم؟

فریدمن یکی از حامیان حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ بود. وی عقیده داشت که استقرار دموکراسی در منطقه خاورمیانه از طریق دخالت نظامی امکان‌پذیر است. اما وی بعدها از اقدامات دولت بوش در دوران پس از جنگ انتقاد کرد، چرا که استقرار دموکراسی را در عراق ناقص ارزیابی کرده بود. بعضی از منتقدان نظرات مربوط به محیط‌زیست فریدمن و حمایت وی از طرح کاهش به کارگیری زغال سنگ و جایگزینی آن با انرژی سبز و تجدیدپذیر را زیر سوال بردند، چرا که این تکنولوژی هنوز در مراحل ابتدایی‌اش به سر می‌برد و نتایج آن هنوز نامعلوم است. این در حالی است که فریدمن از حذف قدرت مبتنی بر سوخت‌های فسیلی حمایت می‌کند و معتقد است بهبود تکنولوژی زغال سنگ در کوتاه‌مدت ضروری است. با این حال، دیگران اعتبار علمی وی درباره محیط زیست را مورد انتقاد قرار می‌دهند، چرا که وی در خانه‌های زندگی می‌کند که پنسج برابر اندازه یک خانه معمولی است که یک خانوار قشر متوسط جامعه آمریکایی در آن زندگی

فریدمن در سال ۲۰۱۰ با انتشار چندین ستون از سیاست میانه رادیکال دفاع کرد. در یکی از اظهاراتش گفت: «میانه رادیکال می‌خواهد توانمند شود، و این کار تنها با ناله و فغان به دست نمی‌آید، بلکه به جنبش‌های مردمی نیاز دارد».

می‌کنند

به اعتقاد فریدمن، اشتیاق و کنجکاوی اجزای کلیدی برای آموزش هستند. او یک فرمول گویا را پیشنهاد کرده است که در آن نسبت کنجکاوی به علاوه اشتیاق بیشتر از فاکتور هوش است. به عبارتی، هوش در وهله دوم آموزش و پرورش قرار دارد، و باید تأکید اصلی آموزش بر ارتقای سطح کنجکاوی و ایجاد علاقه در میان دانش‌آموزان باشد.

فریدمن در سال ۲۰۱۰ با انتشار چندین ستون از سیاست میانه رادیکال دفاع کرد. در یکی از اظهاراتش گفت: «میانه رادیکال می‌خواهد توانمند شود، و این کار تنها با ناله و فغان به دست نمی‌آید، بلکه به جنبش‌های مردمی نیاز دارد». فریدمن در ستونی دیگر از سازمان سیاسی موسوم به «آمریکایی‌های منتخب» - سازمانی که تلاش داشت نامزدی از جریان میانه رادیکال را برای انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال ۲۰۱۲ معرفی کند - دفاع کرد. بنا بر این می‌توان وی را منتسب به جریان میانه رادیکال در آمریکا دانست.

جنجال‌ها

فریدمن در سپتامبر ۲۰۰۹ مقاله‌ای ستایش‌آمیز درباره حکومت تک‌حزبی چین نوشت و گفت: «این کشور به رهبری گروهی روشنفکر اداره می‌شود». چرا که رهبران چین دارند قیمت بنزین را افزایش می‌دهند و به ترویج تکیه بر انرژی خورشیدی، بهره‌وری انرژی، باتری برقی، هسته‌ای و قدرت باد می‌پردازند. این مقاله ستایش‌آمیز وی با انتقادات بسیاری مواجه شد. برای مثال، مت لوییس نوشت که ظاهراً فریدمن آرزوی دیکتاتوری خوش‌خیمی در سر دارد. وی فراموش کرده است که به قول لرد اکتون، قدرت بلامنازع به فساد بلامنازع ختم می‌شود.

همچنین، سازمان‌هایی همچون «عدالت» و «دقت در گزارش» به فریدمن به خاطر دفاع از حملات هوایی رژیم اسرائیل در لبنان که وی از آن به عنوان «درسی به مخالفان رژیم اسرائیل» یاد کرده بود، انتقاد کردند؛ بر طبق گزارش FAIR، فریدمن به صراحت از اسرائیل در جنگ علیه لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها حمایت کرد. روزنامه‌نگار گلن گرینوالد و پروفیسور نوام چامسکی نیز فریدمن را متهم به تایید و تشویق تروریسم در میان نیروهای اسرائیلی کردند.

نوام چامسکی فریدمن و نیویورک تایمز را به دلیل آن که از انتشار اطلاعات مربوط به پیشنهاد یاسر عرفات مبنی بر آمادگی او برای انجام مذاکرات با رهبران رژیم اسرائیل در سال ۱۹۸۴ امتناع ورزیدند، متهم به جانب‌گرایی از رژیم اسرائیل کرد. چامسکی و نورمن فینکشتاین هر دو فریدمن را متهم به صحنه گذاشتن بر روابط آمریکایی-اسرائیلی می‌کنند، درحالی که وی دیگران را به موجب توجیه تروریسم گروه‌های اسلامی و عرب سرزنش می‌کند. آنها به مقاله‌ای از فریدمن که در نیویورک تایمز منتشر شده بود اشاره می‌کنند که در آن فریدمن از بمباران شهروندان غزه حمایت می‌کنند، با این توجیه که با این کار اسرائیل درس خوبی به مردم غزه داده است!



کودتای اکتبر

پرونده ویژه‌ی سازندگی
در صدمین سال قدرت گرفتن لنین



لنین آدم منعطف و سازگاری نبود و شخصیت خشک و زاهد مسلکی داشت. فوران‌های عصبی او در حزب، طی سال‌های قبل از ۱۹۱۷ شهرت افسانه‌ای داشت. این عصبیت‌ها در اواخر عمر به چنان مراحل حد و وخیمی رسید که موجب طرح پرسش‌های جدی دربارهٔ تعادل ذهنی و حتی جنون وی شد.

قابله‌ی انقلاب

مروری بر چگونگی شکل‌گیری شخصیت سیاسی ولادیمیر لنین

بیژن مومیند

ولادیمیر لنین هم خوش‌شناس بود و اقبال بلندی داشت و هم فرصت‌طلبی بود که بهتر از هر کس دیگری توانست از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ استفاده کند و در اکتبر همان سال رویارویی را تحقق یافته دید، اما بعد از چند سال دوستان و همراهان دیروزش به چشم خود می‌دیدند که آرمان‌های‌شان چگونه رو به زوال گذاشته و دیکتاتوری چنان بر کشور سایه انداخته که به زودی امید به رخت بریستش نیست.

ولادیمیر لنین هم خوش‌شناس بود و اقبال بلندی داشت و هم فرصت‌طلبی بود که بهتر از هر کس دیگری توانست از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ استفاده کند و در اکتبر همان سال رویارویی را تحقق یافته دید، اما بعد از چند سال دوستان و همراهان دیروزش به چشم خود می‌دیدند که آرمان‌های‌شان چگونه رو به زوال گذاشته و دیکتاتوری چنان بر کشور سایه انداخته که به زودی امید به رخت بریستش نیست.

به گونه‌ای که وقتی در پاییز ۱۹۲۱ ماکسیم گورکی به برلین می‌رفت با روحی رنجور و زخم‌خورده به رومن رولان نوشت: «ه، حالم خوب نیست. بیماری سلام عود کرده، اما در سن ۵۸ سال من خطرناک نیست. آن‌چه تحملش بسیار دشوارتر است بیماری اندوه‌ناور روح است - بسیار احساس خستگی می‌کنم؛ در هفت سال گذشته در روسیه صحنه‌های غم‌انگیز بسیاری دیدم و از سر گذراندم - آن‌چه آن را اندوه‌ناورتر می‌کند این است که علتش نه منطق اشتیاق و اختیار بلکه محاسبات احمقانه و بی‌رحمانه متعصبان و ترسوهاست... هنوز هم با شور و شوق به سعادت آینده بشکر ایمان دارم، اما رنج‌های مردمی که مجبورند بهای گزافی بابت امیدهای زیبایی‌شان بپردازند مرا رنجور و آشفته می‌کند.» به واقع در پس عزیمت گورکی مرگ و سرخوردگی نهفته بود. در ۴ سالگی که از او تپایی کمونیستی گذشت شمار کشته‌شدگان به قدری زیاد بود که حتی او نیز دیگر از امیدها و آرمان‌های انقلابی‌اش دل‌کنده بسود و دریافت هیچ چیز ارزش این رنج‌های انسانی را ندارد.

لنین آدم منعطف و سازگاری نبود و شخصیت خشک و زاهد مسلکی داشت. فوران‌های عصبی او در حزب، طی سال‌های قبل از ۱۹۱۷ شهرت افسانه‌ای داشت. این عصبیت‌ها در اواخر عمر به چنان مراحل حد و وخیمی رسید که موجب طرح پرسش‌های جدی دربارهٔ تعادل ذهنی و حتی جنون وی شد. او تلاش بسیاری کرد تا به سخنران چیره‌دستی تبدیل شود. لنین مرد لغات چایی بود، خواننده و نویسندهٔ پرشور و آوازه‌دار؛ در واقع لنین را می‌توان یک جنگجوی سیاسی دانست که اغلب هم خوش‌شناس بود. او مرد و آوازه بود و جایگاه انقلابی‌اش بیش‌تر بر مطالعات نظری مبتنی بود تا آشنایی مستقیم با طبقه کارگر روسی، اما اعتقاد و ایمانی کامل و خلل‌ناپذیر به مارکسیسم داشت. سال ۱۹۱۷ که لنین به روسیه بازگشت، تنها عدهٔ معدودی می‌دانستند او چه شکل و قیافه‌ای دارد. نوشته‌های او فقط برای مارکسیست‌های اهل مطالعه آشنا بود. در سال ۱۹۱۷ نه در روزنامهٔ «پراودا» و نه در دیگر روزنامه‌ها هیچ عکسی از لنین به چاپ نرسیده بود. تنها بعد از آغاز «سیاست نوین اقتصادی» یا همان «پ» در سال ۱۹۲۱ بود که لنین به چهره‌های مشهور نزد توده‌های مردم بدل شد.

● سال‌های کودکی

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف - که از پایان سال ۱۹۰۱ به نام مستعار لنین مقاله می‌نوشت - ۲۲ آوریل ۱۸۷۰ در شهر کوچک سیمبیرسک واقع در حاشیه ولگا و در خانواده‌ای از طبقه اشراف روس، از مادری یهودی‌تبار و پدری دوست‌دار تزار، متولد شد. آنا خواهر ولادیمیر که ۶ سال از او بزرگ‌تر بود خصوصیات برادرش را در دوران بچگی این گونه شرح داده است: «ولادیمیر بچه سوم و خیلی پر سر و صدا بود، یک جیغ‌جیغی

کبیر با چشمان میثیسی کوچولوی خندان، اما پرخاشگر.» او تقریباً هم‌زمان با خواهرش، اولگا که یک و نیم سال از وی کوچک‌تر بود، شروع به راه رفتن کرد. هر بار که خواهر کوچک‌ترش را می‌دید که تاتی‌تاتی می‌کند یا سعی دارد با گذاشتن کف دستانش بر زمین روی پاهای خود بلند شود، شروع می‌کرد به کوبیدن سر خود بر زمین و سر دادن جیغ‌های نومیدانه در خانه. حتی پس از این که راه رفتن را یاد گرفته بود باز هم به رفتار عجیب خود ادامه می‌داد. او هیچ وقت عادت قشقرق به پا کردن را ترک نکرد و بنا به گفته خواهرش، آنا، طی دوران کودکی همیشه پر سر و صدا و تپس باقی ماند. او در کودکی هم مثل بزرگسالی پاهای کوتاه و سر بزرگ بی‌تناسبی داشت.

تحصیلات لنین در «مدرسهٔ کلاسیک» سیمبیرسک بر توجه زیاد به معنای دقیق واژه‌ها و صرف و نحو افعال لاین و اشعار یونانی مبتنی بود. ملاقطی بودن لنین نویسنده و انقلابی همان‌قدر مرهون مطالعه آثار آنتی‌ها و رومی‌ها است که مرهون مطالعه آثار کارل مارکس و فردریش انگلس. به این ترتیب لنین در مقاله‌ها و سخنرانی‌های خود همواره جملاتی از نویسندگان دوران باستان نقل می‌کرد که برای اغلب خوانندگان و شنوندگان گنگ و نامفهوم بود؛ این خصوصیت او از سرسر فضل‌فروشی و خودنمایی نبود، بلکه رفتار یک کلاسیک‌خوان قدیمی بود.

● شیفتهٔ چرنیشفسکی، مارکس و پلخانف

پدر ولادیمیر ۱۲ ژانویه ۱۸۳۶ در دنیا رفت و یک سال بعد زمانی که ولادیمیر ۱۷ سال داشت برادر بزرگ‌ترش الکساندر را به جرم تلاش برای ترور تزار روسیه اعدام کردند. مرگ برادر نفرتش را نسبت به مقامات دولتی برانگیخت؛ به گفتهٔ خواهرش ماریا، ولادیمیر پس از شنیدن خبر اعدام برادرش چنین نتیجه‌گیری کرد که تروریسم سوسیالیست - دهقانی از حیث استراتژیک دچار ورشکستگی شده است و گفت: «ه، ما نباید این مسیر را انتخاب کنیم.» این جمله‌ای است که مارکسیست - لنینیست‌ها و حتی جریان‌های دیگر از آن به‌عنوان نشانه‌ای از تصمیم اصولی ولادیمیر در ۱۶ سالگی برای بی‌اعتبار اعلام کردن سوسیالیسم دهقانی یاد کرده‌اند. ولادیمیر برای شروع تحصیلات حقوق به شهر کازان و دانشگاه سلطنتی این شهر رفت. در دانشگاه با دانشجویان مخالف حکومت آشنا شد و به مبارزهٔ سیاسی روی آورد. به خاطر فعالیت سیاسی غیرقانونی و همکاری با دانشجویان چپ گرا چند بار دستگیر و سرانجام از دانشگاه اخراج شد. پس از اخراج از دانشگاه خانواده اولیانوف به املاک مادرشان در روستای کواشکینو رفتند و در آلاکیفا ملکی تازه خریدند. ولادیمیر در آنجا بیشتر وقتش را به مطالعه و به‌ویژه خواندن آثار چرنیشفسکی گذراند که سخت تحت تأثیرش قرار داده بود. ولادیمیر به‌قدری تحت تأثیر شجاعت و پایمردی چرنیشفسکی و الگوی انقلابی او قرار گرفته بود که عکس کوچک وی را در کیف بغلی‌اش گذاشته بود و بعدها دربارهٔ این تأثیرگذاری اذعان کرد که چرنیشفسکی ذهن او را بارها و بارها شخم زده است. رمان «چه باید کرد؟» چرنیشفسکی آن‌چنان در ذهن و روانش نفوذ کرد که بعدها عنوان یکی از مهم‌ترین کتاب‌های خود را «چه باید کرد؟» گذاشت. او همچنین حول و حوش ۱۸۹۰ آثار مارکس و پلخانف را خواند و مارکسیسم را به عنوان آیینی پذیرفت که نحوه کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد و دربارهٔ انقلاب



سلسله اعصاب‌هایی به راه انداختند که به خاطر این اعصاب‌ها لنین بازداشت شد. او در مدت بازداشت موقت خطوط کلی یک برنامه حزبی مارکسیستی را روی کاغذ آورد و آن را با جوهر نامرئی (جوهر شیر) روی کاغذ نوشت. پس از یک سال و نیم زندان او ۳ سال تبعید در شوشنیکو به واقع در منطقه مینوسینسک (شرق سیربری) محکوم شد و چندی بعد نامزدش، نادرزا کروپسکایا، نیز به او پیوست و رسماً ازدواج کردند. لنین از دوران بازداشتگاه موقت به عنوان یک فرصت مطالعاتی استفاده کرد و مشغول کار روی رساله‌ای درباره رشد و توسعه اقتصادی روسیه شد که در سال ۱۸۹۹ آن را در قالب کتابی با عنوان «توسعه سرمایه‌داری در روسیه» و با نام مستعار «ولادیمیر ایلیچ» منتشر کرد. هدف و مقصود لنین از نوشتن این کتاب این بود که بگوید اگر روسیه یک کشور سرمایه‌داری است پس مدت‌هاست زمان برچیدن خاندان سلطنتی فرا رسیده است و پس از انقلاب بورتووا - دموکراتیک چندان طول نخواهد کشید که انقلاب سوسیالیستی (انقلاب دوم) رخ خواهد داد که عمیق‌تر و بنیادی‌تر از انقلاب اول خواهد بود. ۳ سال زندگی در تبعید باعث ارتقای فرهنگی لنین شده بود. او در این مدت توانست بود آثار بیشتری از مارکس، انگلس، و کائوتسکی بخواند و همچنین نگاهی به آثار اندیشمندان اقتصادی غیرسوسیالیست بود و فیلسوفان نئوکانتی انداخته بود و بلافاصله این اندیشمندان را به دلیل عدم اعتقادشان به ماتریالیسم مارکسیستی رد و نفی کرده بود. او حتی هر مارکسیستی که پیشنهادی برای حک اصلاح تقاسیم مارکسیستی پلخانف می‌داد را به راحتی مورد توهین قرار می‌داد.

● جدال با پلخانف

سرانجام در اوایل ۱۹۰۰ دوران تبعید به پایان رسید و لنین پس از خلاصی راه خود را به طرف انقلاب نه از سن‌پترزبورگ یا پسکوف که از زوریخ و مونیخ و لندن به پیش برد. به تنهایی عازم زوریخ سوئیس شد و با «گروه آزادی کار» پلخانف شروع به همکاری کرد. لنین، مارتف و حلقه پلخانف دست به انتشار روزنامه ایسکرا (انگَر) زدند. در جریان انتشار «ایسکرا» و ماجراهای پس از آن رابطه لنین با پلخانف به سردی گرایید. لنین و دوستانش در «ایسکرا» به نشر اخبار جنبش کارگری روسیه و تبلیغ انقلاب می‌پرداختند. روزنامه که مخفیانه به روسیه می‌رسید، از سال ۱۹۰۲ به هیات ارگان اصلی «حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه» در آمد. هدف این حزب سرنگونی تزار در روسیه و پایه‌گذاری یک نظام سوسیالیستی بود و با جنبش کمونیسم بین‌الملل روابط نزدیک داشت.

● زندگی در تبعید

اندکی پس از بازگشت لنین به روسیه سوسیال‌دموکرات‌های روسیه در سن‌پترزبورگ

علیه لنین بود او و همسرش نادرزا تصمیم گرفتند برای مدتی از منازعات درون‌حزبی کناره‌بگیرند و استراحت بکنند.

● غصب و قبضهٔ قدرت

در حالی که اعضای کمیتهٔ رهبری حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در خارج از روسیه سرگرم منازعات درونی بودند انقلاب ۱۹۰۵ هر دو جناح را غافلگیر کرد و هیچ کدام در حرکت‌های خودانگیخته این انقلاب نقشی نداشتند. از میان مهاجرینی که در این زمان به روسیه بازگشتند تروتسکی مهم‌ترین نقش را ایفا کرد که به هیچ‌کدام از دو جناح تعلق نداشت. لنین و مارتسف در نوامبر ۱۹۰۵ و پس از عفو عمومی به روسیه بازگشتند. پس از شکست انقلاب در حالی که منشویک‌ها به دنبال استفاده از فرصت‌های قانونی برای شرکت در انتخابات «دوما» بودند، لنین با گردآوری پول و سلاح در اندیشهٔ قیامی مسلحانه بود و پس از آن فعالیت‌های خود را در خارج از کشور ادامه داد و در کنگرهٔ پنجم حزب که ۱۹۰۷ در لندن برگزار شد بر سر مشارکت در دوما جانب منشویک‌ها را گرفت، اما سرانجام موفق شد در کنگرهٔ ۱۹۱۲ پراگ، منشویک‌ها را اخراج کند. از آن به بعد حزب مستقل بلشویک به رهبری لنین به تبلیغات و فعالیت در اتحادیه‌های کارگری داخل روسیه پرداخت. طی جنگ جهانی اول لنین در سوئیس بود و در همین مقطع بود که رهبران بین‌الملل دوم از جمله کائوتسکی را به انحراف و خیانت متهم کرد. به این ترتیب لنین به آن میزان خودخواهی، دکماتیسم و غرور رسیده بود که در طول چند سال همه معبودهای اولیه خود را قربانی خودشیفتگی خود کند. اول در مقابل پلخانف ایستاد و سرانجام کائوتسکی را خائن دانست. در فوریه ۱۹۱۷ انقلاب دیگری در روسیه اتفاق افتاد، بدون این که گروه‌های سوسیالیستی هیچ نقشی در ایجاد آن داشته باشند و حتی به ذهن آن‌ها قریب‌الوقوع بودن انقلاب خطور نمی‌کرد. در ژانویه ۱۹۱۷ لنین دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ سخنرانی کرد و گفت: «شاید ما نسل پیرتر دیگر نیروهای تعیین‌کنندهٔ انقلاب آینده را به چشم خود نبینیم.» پس از آغاز انقلاب فوریه ۱۹۱۷ لنین به کمک مقامات آلمانی به روسیه بازگشت و با حمایت از مبارزهٔ انقلابی به نام شوراهای کارگری، با شعارهای «نان، زمین، صلح»، «مرگ بر جنگ»، «قدرت برای شوراهای» و «ایسکرا» شد، اما پلخانف به مبارزه با دولت موقت کرنسکی پرداخت و حزب سوسیال دموکرات کارگران را به قیام مسلحانه تحریک کرد. او در نظر داشت نخست اکثریت شوراهای کارگری را به دست بگیرد و سپس به قبضهٔ قدرت بپردازد، اما در کنگرهٔ شوراها معلوم شد که بلشویک‌ها تنها از حمایت ۱۵ درصدی برخوردار هستند. پس از شکست شورش مسلحانه ژوئیه، لنین به فلاندا رفت و از آن‌جا هدایت عملیات را برعهده گرفت. سرانجام پس از قبضه شدن قدرت توسط بلشویک‌ها در ۱۷ اکتبر لنین به عنوان صدر شورای کمیساریای خلق، رهبری سیاسی را به دست گرفت. لنین در جلسه شورا نطقی هیجان‌انگیز ایراد کرد و به عنوان رئیس نخستین دولت سوسیالیستی جهان زمام امور را به دست گرفت. او هدف دولت تازه را «حاکمیت کارگران و دهقانان» و برپایی نظام سوسیالیستی در روسیه اعلام کرد. لنین که طی سوءقصدی در سال ۱۹۱۸ به سختی زخمی شده بود، در دو سال آخر زندگی عملاً از هدایت حزب و کشور ناتوان مانده بود. رهبری حزب به دست دو تن از یاران نزدیک او افتاد که با هم دشمنی دیرین داشتند: تروتسکی و استالین. پس از مرگ لنین در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، استالین مدعی جانشینی او شد. او با توطئه‌های زیرکانه و تصفیه‌های خونین، تروتسکی و سایر رقبای او را سر راه خود برداشت و در سال‌های بعد نظامی ساخت که یکی از مخوف‌ترین رژیم‌های تاریخ شناخته شده است.

منابع:

- سرویس، رابرت (۱۳۹۰). لنین: زندگی انقلابی سرخ. ترجمه بیژن اشتری. تهران: نشر ثالث.
- فاینچس، اورلاندو (۱۳۸۸). تراژدی مردم. ترجمه احد علیقلیان. تهران: نشر نی.
- کولافسکی، لشک (۱۳۸۹) جریان‌های اصلی در مارکسیسم (جلد دوم: عصر طلایی). ترجمه عباس میلانی. تهران: نشر دات.

ریشه فعالیت سیاسی فاتحان انقلاب اکتبر به حزب سوسیال دموکراتیک کارگران روسیه بازمی‌گردد. حزبی که دو سال مانده به پایان قرن نوزدهم در شهر مینسک شکل گرفت. بنیان اندیشه‌ای این حزب بر تئوری‌های مارکس و انگلس استوار بود و تفکر غالب اعضای آن مخالفت با تزارسم بود.

محفل چپ‌های قدرت طلب

نگاهی به تاریخچه حزب سوسیال دموکراتیک کارگران روسیه

مهدی دریس‌پور
روزنامه‌نگار

«انقلاب بلشویکی»، «بلشویک‌ها»، «بلشویسم» و «حزب بلشویک» عناوین پرسامدی هستند که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به اجبار به ذهن و زبان مردم مورخان و نویسندگان روسیه وارد شدند تا آنجا که به تعبیر یکی از قربانیان انقلاب «گویی از ابتدای خلقت بشر اینها [غالبان انقلاب اکتبر] بوده‌اند و پس» این تعبیر، به‌نوعی ساده‌شده این گفته تومسکی رهبر اتحادیه‌های کارگری شوروی در دوره لنین است که می‌گوید: «در نظام شوروی احزاب متعددی می‌توانند وجود داشته باشند، مشروط بر اینکه یکی حکومت کرده و مابقی در زندان به سر ببرند.» از دستاوردهای نظام تک‌حزبی و کارگرهای لنین آن بود که تاریخ حزب سوسیال دموکرات کارگری شوروی به گونه‌ای یک‌جانبه و توسط فاتحان به نگارش در آمد؛ چنانکه امروز کمتر می‌توان به انقلاب اکتبر و وقایع پیش و پس از آن با نگاهی غیر از آنچه اکثریت می‌خواست (و می‌خواهد) نگریست. باری، اکنون صد سال از انقلاب بلشویکی گذشته و در داخل و خارج از کشور از زوایای مختلف به این واقعه نگاه می‌شود که طبعاً یکی از زوایای تأمل دربارۀ پیشینه انقلابیون اکتبر ۱۹۱۷ است.

حزب سوسیال دموکراتیک کارگران

ریشه فعالیت سیاسی فاتحان انقلاب اکتبر به حزب سوسیال دموکراتیک کارگران روسیه بازمی‌گردد. حزبی که دو سال مانده به پایان قرن نوزدهم در شهر مینسک شکل گرفت. بنیان اندیشه‌ای این حزب بر تئوری‌های مارکس و انگلس استوار بود و تفکر غالب اعضای آن مخالفت با تزارسم بود. بخش زیادی از نیروهای این حزب، خارج از خاک روسیه اقامت داشتند؛ افرادی که بعدها شهرت پیدا کرده و بدل به تئورسین‌های اصلی حزب شدند. اما همه این فعالیت‌ها محدود به بیرون نماند و با مطرح شدن نام حزب به‌عنوان «بگانه حامی حقیقی کارگران» چه از میان کارگران و چه از میان دانشگاهیان افرادی جذب شدند. هر چه از زمان تأسیس حزب می‌گذشت، همگرایی کمتر می‌شد و اختلاف‌ها بیشتر بروز می‌کرد تا اینکه دو جناح اصلی به‌مرور و به دلایلی که در سطور زیر به بخش‌های آنها اشاره می‌شود، راه افتراق

لندن به کار خود پایان داد. در این کنگره ۶۰ نفر حاضر بودند که منتقدان-بلشویک‌ها- معتقد بودند ترکیب اعضا عمدتاً از افراد غیر کارگر تشکیل شده و این خلاف رویکرد خاص گرایانه حزب است اما تمام اختلاف‌نظرها به این انتقاد خلاصه نمی‌شد. اختلافات عمیق حزب شامل چند بخش می‌شد؛ اولین آنها مربوط به «تجدیدیه کارگران یهود» یا بوند (bund) می‌شد. آنها خواستار این بودند که به‌عنوان تنها نماینده تمام پروتتری‌های یهودی مستقیم روسیه شناخته شوند. مارترف و لنین درباره این خواسته هم‌موضع بودند و با تجزیه تشکیلات به دسته‌های جداگانه ملی مخالفت کردند اما بلشویک‌ها معتقدند پس از این درخواست به دلیل مواضع مشابه، منشویک‌های آینده و بوند بازها شروع به نزدیک شدن به یکدیگر کردند. دومین عامل اختلاف به بحث درباره حدود و ثغور عضوگیری حزب مربوط می‌شود. لنین می‌گفت: «کسی عضو حزب محسوب می‌شود که در یکی از تشکیلات حزب شرکت می‌نماید، وظایف حزبی خود را انجام می‌دهد، حق عضویت خود را می‌پردازد، نظم و انضباط را مراعات می‌کند و...» و در مقابل او مارترف می‌گفت: «کسی عضو حزب محسوب می‌شود که تحت کنترل حزب کار می‌کند و به تشکیلات حزبی به نحوی کمک می‌کند.» لنین در تفسیر ماده عضویت در حزب و در ادامه بحث پیشین‌شان از ضرورت تشکیل حزب بر پایه پروتتری‌های واقعی سخن گفت و از تشکیلات آهنگین دفاع کرد و تشکیل حزبی توده‌وار و با اعضای پراکنده [یعنی آنچه مد نظر مارترف بود] را زیر سؤال برد و صرفاً از عضویت کارگران دفاع کرد. در مقابل او مارترف و دیگر منشویک‌های آینده [استدلال می‌کردند از آنجا که حزب در دوره غیرقانونی بودن به سر می‌برد، عضویت در آن پرخطر است؛ بنابراین باید عضویت در حزب را به نحوی فرموله کرد که اعضا بدون آنکه موظف به شرکت در حوزه‌های حزب و عضویت در تشکیلات باشند، با حزب در ارتباط باشند و به این طریق است که دانشجویان و استادان دانشگاه و روشنفکران به سراغ حزب می‌آیند. این مجادله پس از رای‌گیری نهایتاً به پیروزی مارترف ختم شد.

سومین اختلاف به نحوه تعامل حزب با لیبرال‌ها مربوط می‌شد. لیبرال‌ها در آن زمان علیه حکومت مطلقه تزار بودند ولی نگاه مثبتی به کارگران نداشتند. لنین در این مسأله به استفاده

ابزاری از لیبرال‌ها در مقابله با تزار معتقد بود و همزمان از مرزبندی در مباحث کارگری و انقلاب سخن می‌گفت. در مقابل مارترف و هم‌فکرانش پیشنهاد کردند: «باید با لیبرال‌ها همدست بشویم و همکاری خود را با آنها مشروط به آن کنیم که آنها خواهان حق آزادی انتخابات باشند و کسانی که از میان آنها صادقانه خواستار این امر باشند، به این وسیله نشان خواهند داد ضدانقلاب نیستند.» این پیشنهاد در نظر لنین و هم‌فکرانش همکاری با بورژوازی تفسیر شد چرا که آنها معتقد بودند به هیچ وجه نمی‌توان با بورژوازی لیبرال به تفاهم رسید چرا که آنها فقط می‌خواهند کارگران را در مبارزه علیه حکومت استبدادی مورد استفاده قرار دهند.

چهارمین اختلاف سر اعضا هیأت تحریریه نشریه ایسکرا بود. پس از بروز اختلاف نظر در کنگره لنین پیشنهاد کرد که اعضای تحریریه باید از ۶ نفر به ۳ نفر کاهش پیدا کند و اکثریت نیز متعلق به جناح آنها [بلشویک‌ها] باشد. این تصمیم مخالفت مارترف را به همراه داشت و در نهایت اعضای تحریریه با رای اکثریت کنگره به ۲ نفر شامل لنین و پلخانف کاهش پیدا کرد. مجموع این چهار عامل و دیگر مسائل خرد جدایی دو جناح حزب یعنی بلشویک‌ها و منشویک‌ها را به دنبال داشت.

چپ اصول‌گرا؛ چپ عمل‌گرا

واژه بلشویسم به ایدئولوژی جناح اکثریت و منشویسم به ایدئولوژی جناح اقلیت حزب سوسیال دموکرات روسیه دلالت دارد. این دو شیوه‌نگرش فارغ از پیروان بعدی آن، در داخل و خارج از جغرافیای روسیه، چنانکه ذکر آن رفت، به ترتیب توسط لنین و مارترف نمایندگی می‌شدند. به بیان دیگر این دو فرد چهره‌های شاخصی بودند که اختلافات و خطوط قرمز میان دو خط موجود در حزب را به‌طور علنی مشخص کردند. اما این اختلافات چه بود؟ در یک نگاه کلی باید بلشویسم را نسخه به‌روز شده مارکسیسم براساس تاکتیک‌های لنین دانست؛ این تاکتیک‌ها نگاهی جدید به تجزیه، تقدم انقلاب بر اصلاح و همچنین استفاده از رویکردهای پوپولیستی را شامل می‌شد. در مقابل منشویسم از اصلاح تدریجی یا به تعبیری سیاست صبر و انتظار تا فرارسیدن زمان موعود دفاع می‌کرد و نگاه تک‌بعدی به خط‌کنشی‌های حزبی نداشت و به ائتلاف یا نوعی تسامح روی

خوش نشان می‌داد. «منشویک‌ها بر آن بودند که باید شرایط اقتصادی انقلاب سوسیالیستی کاملاً مهیا شود تا بتوان به پیروزی سوسیالیسم امیدوار بود. به نظر آنها دگرگون ساختن روابط تولیدی سرمایه‌دارانه حاکم، از طرق غیرخوشونت‌آمیز و کسب نفوذ درون پارلمان امکان‌پذیر بود. البته منشویک‌ها در عین حال مسئله سرنگون‌سازی دستگاه تزاری را نادیده نمی‌گرفتند.» تفاوت این دو دیدگاه موجب شد که تفکر منشویسم به گناه نابخوشودی آن زمانه یعنی حمایت از بورژوازی، سرمایه‌داری و لیبرالیسم متهم و حامیانش اپورتونیست خوانده شوند. اپورتونیست‌هایی که هدف‌شان رقیق کردن غلظت مبارزه طبقه کارگر و به وسیله لیبرالیسم بود. این اختلافات به مرور و بر سر تبیین وضع موجود، اتخاذ تاکتیک‌ها و نوع نگاه به سیاست شدت‌یستری گرفت. گریگوری زینوویف بلشویک درباره یکی از این اختلافات می‌گوید: «در سال ۱۹۰۶ این سؤال برای حزب مطرح شد که حالا چه باید کرد؟ آیا انقلاب به پایان رسیده است؟ نتیجه مشاجراتی که در این مورد صورت گرفت به عنوان این سؤال مطرح شد که آیا ما شاهد سال ۱۸۴۷ هستیم یا ۱۸۴۹؟ به عبارت دیگر این موضوع بدان معنا بود که آیا ما در سال ۱۸۴۷ یعنی در آستانه انقلاب سال ۱۸۴۸ قرار داریم یا در سال ۱۸۴۹ یعنی بعد از انقلاب نیمه‌پیروز و نیمه‌شکست‌خورده سال ۱۸۴۸؟ همانطور که می‌دانیم انقلاب ۱۸۴۸ در تعدادی از کشورها درست به همین صورت به وقوع پیوست یعنی زودرس بود و به مصالحه‌های ختم شد، و ثمرات پیروزی به نحو آشکاری نصیب بورژوازی شد. بنابراین در محافل حزبی این سؤال مطرح می‌شد که در حال حاضر در چه ایامی به سر می‌بریم و آیا سال ۱۹۰۶ سال ۱۸۴۷ است که آلمان و بخش عمده‌ای از اروپا پشت سر گذارند یا سال ۱۸۴۹ است که بر آنها گذشته است؟... در رابطه با این فرمول مباحثات بی‌نهایت شدیدی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها در گرفت. بلشویک‌ها معتقد بودند که ما شاهد ۱۸۴۷ هستیم، که انقلاب هنوز پایان نیافته است و وظایف عینی که به وسیله خود او برای او مطرح شده است هنوز به هیچ وجه به طور رضایت‌بخشی انجام نگرفته است و دیر یا زود موج انقلاب از نو به تلاطم درخواهد آمد. ما می‌گفتیم دهقانان موقف به کسب زمین نشده‌اند و خواست‌های کارگران برآورده نشده است و این دو طبقه اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل

می‌دهند و بنابراین از این نقطه نظر مسائلی که برای انقلاب مطرح بوده‌اند حل نشده‌اند. شاید تزار و استولیپین بتوانند مبارزه انقلابی را برای مدتی خفه کنند و لسی تازه در چنین صورتی هم فقط برای مدت کوتاهی خواهد بود و پس از آن بار دیگر مبارزه به طور گریزناپذیری ادامه خواهد یافت... منشویک‌ها می‌گفتند: «ها اینک راهی را که پروس بعد از ناکامی‌های ۱۸۴۸ پیمود طی می‌کنیم. یعنی راهی که نیمه به نفع انقلاب و نیمه به سود پادشاه تمام شد. تزار باقی ماند ولی ما یک سلطنت مشروطه خواهیم داشت و باید خودمان را با این واقعیت منطبق سازیم.»

حزب بلشویک؛ آنچه گفت، آنچه عمل کرد

پیروزی انقلاب اکتبر نقطه عطف فعالیت دو جناح حزب به‌شمار می‌آید. بلشویک‌ها پیش و پس از پیروزی در مباحثات خود اتهامات شدیدی را به منشویک‌ها وارد کردند و در خط‌کشی‌هایشان جناح اقلیت را غیرخودی، خائن، انحلال‌طلب، مسامحه‌کار و... خطاب کردند. این گونه سمپاشی‌ها و خط‌مشی‌های لنین در ادامه باعث بلعیده شدن ضدانقلاب-منشویسم و منشویک‌ها- شد. شاید بلعیده شدن واژه‌های اغراق‌آمیز به‌منظر برسد اما واقعیت این است که از اکتبر ۱۹۱۷ به بعد منشویسم به‌طرز برنامه‌ریزی‌شده‌ای از صحنه سیاست و حتی صفحه تاریخ حکومت تک‌حزبی محو شد. البته وقوع پیوست یعنی زودرس بود و به مصالحه‌های ختم شد، و ثمرات پیروزی به نحو آشکاری نصیب بورژوازی شد. بنابراین در محافل حزبی این سؤال مطرح می‌شد که در حال حاضر در چه ایامی به سر می‌بریم و آیا سال ۱۹۰۶ سال ۱۸۴۷ است که آلمان و بخش عمده‌ای از اروپا پشت سر گذارند یا سال ۱۸۴۹ است که بر آنها گذشته است؟... در رابطه با این فرمول مباحثات بی‌نهایت شدیدی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها در گرفت. بلشویک‌ها معتقد بودند که ما شاهد ۱۸۴۷ هستیم، که انقلاب هنوز پایان نیافته است و وظایف عینی که به وسیله خود او برای او مطرح شده است هنوز به هیچ وجه به طور رضایت‌بخشی انجام نگرفته است و دیر یا زود موج انقلاب از نو به تلاطم درخواهد آمد. ما می‌گفتیم دهقانان موقف به کسب زمین نشده‌اند و خواست‌های کارگران برآورده نشده است و این دو طبقه اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل

روند نارضایتی از رویکرد انقلابیون پیروز به کارگران نیز رسید. آنها چند ماه پس از انقلاب اکتبر در قطع‌نامه‌ای که براساس ارزیابی از نخستین ماه‌های پس از انقلاب اکتبر تنظیم شده بود، نوشتند: «در ۱۲ اکتبر ۱۹۱۷، حزب بلشویک همراه با جناح چپ حزب اس-ار-و پشتیبانی نظامی سربازان و ملوانان دولت موقت را سرنگون کرده و قدرت را کسب کرد. ما کارگران

پتروگراد این عمل را، هر چند که بدون آگاهی و شرکت‌مان به پایان رسید تأیید کرده و حتی پشتیبانی خود را از دولت جدید شوراهای خود را دولت کارگری-دهقانی نامید اعلام کردیم. آنها به ما قول دادند خواسته‌هایمان را تحقق بخشیده و منافع‌مان را حفظ کنند. ما نیز در مقابل تشکیلات‌مان را در اختیارشان قرار دادیم و در این راه خون فرزندان و برادرانمان بر زمین ریخته شد. ما فقر و گرسنگی را با صبر و حوصله تحمل کردیم و قدرت جدید به نام ما، قاطعانه با هر آنچه دشمن خود محسوب می‌کرد تسویه حساب کرد. ما در مقابل، به قیمت از دست رفتن حقوق و آزادی خود به وعده‌های توخالی امید بسته و دل خوش کردیم. اکنون چهارماه از آن زمان می‌گذرد. در این چهارماه از امید که داشتیم دل‌سرد شده و باورمان به نحو خشونت‌آمیزی لگدمال شده است.» مع‌الوصف، حزب بلشویک بسا بروز متدهای حکومتی‌اش، به تعبیر خود چندین دهه بر بخش بزرگی از کره خاکی حکومت کرد. حزبی که گریگوری زینوویف، ۲۵سال پس از تأسیس آن در وصف اقداماتش خطاب به زحمت‌کشان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی چنین گفت: «در اواسط سال‌های نود حزب ما برای اولین بار بمبارزه توده‌ای کارگران را براساس خواست‌های اقتصادی به شکل «اتحادیه مبارز برای رهایی طبقه کارگر» به وجود آورد. اواخر سال ۱۹۰۰ حزب روزنامه «ایسکرا» را بنیان‌گذاری کرد که کارگران روسیه را در راه پرچار و خس ولی افتخار آفرین مبارزه سیاسی علیه استبداد و بورژوازی راهنمایی می‌کرد. در ۱۹۰۵ حزب کارگران را به اولین انقلاب بزرگ هدایت کرد؛ انقلابی که شالوده پیروزی پرولتاریای آینده سال ۱۹۱۷ را ریخت.

در دسامبر ۱۹۰۵ حزب در راس پرولتاریای مسکو قرار داشت. پرولتاریایی که به وسیله قیام مسلحانه طبقه تحت ستم در تاریخ مبارزات رهایی‌بخش پرولتاریا نقش کم‌اهمیت‌تری از قیام کمون پاریس سال ۱۸۷۱ بازی نکرده است. البته وفاداری حزب نسبت به طبقه کارگر در ایام شکست به مراتب درخشان‌تر از ایام پیروزی است. بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ و در سال‌های شوم و سیاه ضدانقلاب حزب بلشویکی لفظ‌های کارگران را تنها و بی‌یاور نگذاشت. حزب [بلشویک] زیر ضربه‌های مداوم و بی‌شمار استبداد تزاری و بورژوازی ضدانقلابی پرچم پرولتاریا و انقلاب را برافراشته نگاه داشت و از آن دفاع و حفاظت کرد. در مبارزه دشوار و شدید علیه منشویسم-که در آن زمان مبدل به خیانتکار علیی به طبقه کارگر و انقلاب شده بود- تنها بلشویک‌ها بودند که تا آخر کار به‌خاطر حزب مبارزه کردند... در یک کشور عقب‌افتاده که فقط عده کمی قادر به خواندن و نوشتن بودند و در کشوری که تا چند سال پیش تحت یوغ وحشی‌ترین استبداد مال‌کانه نفس در سینه‌اش حبس شده بود، حزب کمونیست روسیه توانست پایین‌ترین اقشار زحمت‌کشان را به قیام برانگیزد و به آنها کمک کند تا حکومت کردن بر کشور را بیاموزند... وی در آخر با تعاریفی اغراق‌آمیز گفت: «آیا می‌توان غیر از رهبر و استاد حزب ما-ولادیمیر ایلیچ لنین- فرد دیگری در کره زمین نام برد که برای میلیون‌ها نفر از زحمت‌کشان سراسر جهان تا این اندازه عزیز و گرامی باشد؟ آیا می‌توان حزب دیگری را در تمام جهان ذکر کرد که به زحمت‌کشان وطن خود به اندازه حزب ما نزدیک و مربوط باشد؟»

منابع:

زینوویف، گریگوری (۱۳۵۵). «تاریخچه حزب کمونیست (بلشویک) روسیه». انتشارات سیهاکل شوکت، حمید (۱۳۷۹). «از انحصارطلبی انقلابی تا سرکوب دولتی». انتشارات اختران
تروتسکی، لئون (۱۳۹۳). «تاریخ انقلاب روسیه، ترجمه سعید باستانی». انتشارات نیلوفر
بشیریه، حسین (۱۳۷۶). «تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم؛ اندیشه‌های مارکسیستی». انتشارات نی



دخالت قدرت در جمعیت

انقلاب اکتبر و مسأله جمعیت در اتحاد جماهیر شوروی^۱

ژورژ مک
مترجم: سیدرضا وسمه‌گر

مقدمه‌ی مترجم: تخطئه‌ی انقلاب اکتبر و رهبران آن به اتهام تمامیت‌طلبی و سرکوب آزادی‌های مدنی و اقدام به تصفیه‌های انسانی اگرچه قطعاً وجهی از حقیقت را داراست شاید آسان‌ترین و دم‌دست‌ترین قضاوت ممکن در باب این واقعه‌ی بزرگ باشد. شاید وقت آن رسیده که اندکی از این کلیشه‌ی جذاب و خشونت‌کننده فاصله گرفت و انقلاب اکتبر را دور از منظر مطلوب لیبرال‌دموکراسی، این بار از نزدیکی و در مواجهه با خصایص ویژه‌ی سرزمین پهناور روسیه در سال ۱۹۱۷ و مصائب و مشکلات رویاروی انقلابیون آن عصر ببینیم. مقاله‌ی حاضر که در نخستین شماره‌ی نشریه‌ی معتبر و دوران‌ساز آنال به سال ۱۹۲۹ چاپ شده، چنین نگاه اصیل، معاصر و مستندی ارائه می‌دهد و کارنامه‌ی انقلاب اکتبر را دربار‌های بنیادین‌ترین (و البته شاید غیرجذابترین) شاخص‌های توسعه و پیش‌شرط‌های استقرار دموکراسی (بهداشت، امید به زندگی، شهرنشینی و...) به بحث می‌گذارد.

در هفدهم دسامبر ۱۹۲۶ سرشماری عمومی جمعیت در اتحاد جماهیر شوروی برگزار شد. این رویداد که از مدت‌ها پیش به همت اداریه مرکزی آمار تدارک دیده شده بود، داده‌های فوق‌العاده جذابی در باب تحول جمعیت به دست می‌دهد.^۲ با بهره‌گیری از داده‌های سرشماری ۱۹۲۶، اداریه آمار روسیه جمعیت کل اتحاد جماهیر شوروی را در اول ژانویه ۱۹۲۷ به صورت اعداد گردشده ۱۴۷ میلیون برآورد کرده است. این توده‌ی انسانی حدوداً یک‌سیزدهم کل جمعیت جهان را شامل می‌شود؛ بنابراین اهمیت این مسأله نیاز به اغراق ندارد؛ ضمن این که جمعیت مذکور با سرعتی شگفت‌آور در حال رشد است.

اگر به سرشماری ۱۸۹۷ برگردیم و جمعیت سرزمین‌های جداشده از امپراطوری روسیه در طول این دوران را کنار بگذاریم، خواهیم دید که جمعیت قلمرو کنونی اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان بالغ بر حدود ۱۰۷ میلیون نفر بوده است. پس در طی سی سال، جمعیت ۴۰ میلیون نفر رشد کرده است - یعنی بیش از ۳۷ درصد در مجموع - و این عدد علی‌رغم تلفات بی‌شمار مربوط به جنگ، انقلاب و قحطی است.

برای آن که بینشی دقیق‌تر در باب سرعت رشد این جمعیت به دست آوریم، به ترتیب به دو دوره‌ی «عادی» در این برهه‌ی سی ساله نگاهی می‌اندازیم: ۱۹۱۴-۱۸۹۷ و ۱۹۲۷-۱۹۲۲.

ابتدا دوره‌ی ۱۹۱۴-۱۸۹۷ را در نظر بگیریم: آمار روسیه به ما نشان می‌دهد که در سال ۱۹۱۴ در قلمرو کنونی اتحاد جماهیر شوروی ۱۴۰ میلیون نفر سکونت داشته‌اند. پس در طول هفده سال، رشد جمعیت برابر با ۳۳ میلیون بوده است، یعنی نرخ رشد سالانه‌ی معادل ۱٫۶ درصد. این نرخ رشد را می‌توان نسبتاً بالا دانست، چرا که از اعداد هم‌متناهی برای انگلستان در ۱۸۸۰ و آلمان در ۱۹۰۰ فراتر است. با این شتاب، جمعیت در قلمرو مورد توجه ما باید در سال ۱۹۳۰ به حدود ۱۸۰ میلیون برسد، یعنی حداقل مساوی با مجموع جمعیت امپراطوری کهن روسیه در ۱۹۱۴ و این به رغم جدایی کشورهای همچون لهستان، دول بالتیک، فنلاند و بساریای است.



اما جنگ و انقلاب رخ داده‌اند و در جمعیت روسیه شکافی عظیم را موجب شده‌اند. بنا بر سرشماری ناقص سال ۱۹۲۰، جمعیت در آن زمان بیش از ۱۳۴ میلیون نبوده است؛ فراتر از آن، در میانه‌ی سال ۱۹۲۲ و بعد از قحطی وحشتناک ۱۹۲۱، این عدد - بنا بر برآوردها - به ۱۳۲ میلیون کاهش یافت. این روند برابر است با یک کاهش مطلق ۸ میلیون نفره طی هفت سال. اما اگر این عدد را با عددی مقایسه کنیم که جمعیت پس از حرکت بارشده‌ی عادی‌اش باید بدان می‌رسید (یعنی ۱۵۹ میلیون)، آن‌گاه تلفات نسبی به ۲۷ میلیون نفر بالغ می‌شود. در این ۲۷ میلیون نفر، سهم مربوط به افزایش در گذشتگان بر اساس یک

تقریب معین برای دوره‌ی جنگ خارجی چنین می‌تواند برآورد شود: ۲٫۵ میلیون کشته‌شده در جبهه؛ ۲٫۲ میلیون مرگ‌ومیر در میان جمعیت غیرنظامی علاوه بر وضع عادی، ۱٫۵ میلیون در گذشته بر اثر جراحات. در بساب دوره‌ی جنگ داخلی برآورد جالب‌تر است. بر اساس مناطق گوناگون، ضریب مرگ‌ومیر تفاوت‌های عظیم نشان می‌دهد: در لنینگراد، به سال ۱۹۱۸، ضریب مرگ‌ومیر در هر ۱۰۰۰ نفر ۴۳٫۷ بوده است؛ در سال ۱۹۱۹، ۷۲٫۶؛ در ۱۹۲۰، ۵۰٫۶ (به جای ۲۶٫۳ در ۱۹۱۳-۱۹۱۲). در مسکو ضریب مرگ‌ومیر به سال ۱۹۱۸، ۲۸ در ۱۰۰۰ بود؛ ۴۵٫۱ تا ۱۹۱۹، ۴۶٫۲ در ۱۹۲۰ (به جای ۲۳٫۱ در ۱۹۱۴-۱۹۱۳). در ولایات، به سال ۱۹۲۰، ضریب مرگ‌ومیر از ۳۰ تا ۵۰ در ۱۰۰۰ نفر متغیر بوده است، به جای ۲۶ تا ۳۰ در ۱۹۱۴. پس - تحت همه‌ی احتیاط‌ها - رشد مرگ‌ومیر را می‌توانیم تا سه برابر برآورد کنیم؛ از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ افزایش در گذشته‌ها به حدود ۶٫۵ میلیون می‌رسد. در مجموع، از ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۲، شمار در گذشته‌ها از وضع عادی، ۱۲٫۷ میلیون فراتر رفته است (۲٫۵ کشته‌شده + ۱٫۵ میلیون مجروح + ۲٫۲ + ۶٫۵ غیرنظامی = ۱۲٫۷ میلیون).

نتیجه می‌گیریم که فقدان بر اثر کاهش زادوولد به ۱۲٫۷ منهای ۲۷ یعنی ۱۴٫۳ میلیون رسیده است. در مورد دوره‌ی جنگ خارجی برخی نویسندگان این کاهش را تا ۱٫۳ میلیون برآورد کرده‌اند. این عدد به هیچ روی اغراق‌آمیز نخواهد بود اگر به داده‌های

زادوولد، که تقریباً در همان سطح دوران پیش از جنگ باقی مانده بود، تبیین کنیم؛ داده‌های ارائه‌شده در بالا می‌توانند ما را در باب این امر متقاعد کنند. این افزایش مازاد عمدتاً به کاهش مرگ‌ومیر و به‌خصوص مرگ‌ومیر کودکان مرتبط است. کاهش مرگ‌ومیر عمومی پیامدی است از رشد خدمات بهداشتی و اقدامات پیشگیرانه‌ی پزشکی صورت‌گرفته در جریان اپیدمی‌های بزرگ متعاقب قحطی ۱۹۲۱. براساس داده‌های کمی‌ساری‌ای سلامت عمومی، شمار تلفات این اپیدمی‌ها در هر ۱۰۰۰۰ نفر در جدول شماره ۳ قابل مشاهده است.

واقعیت جالب توجه آن که می‌توان گفت بیماری وبا ریشه‌کن شده است. مرگ‌ومیر کودکان از ۲۶ درصد در سال ۱۹۱۳ به ۱۸٫۷ در سال ۱۹۲۶ کاهش یافته است (رقم کاهش در مسکو حتی تا ۵۰ درصد رسیده است). این کاهش تا حدی به نقش بیمه‌های اجتماعی بازمی‌گردد که از بار سنگین روی دوش خانواده‌ها برای مواظبت از کودکان

در سنین پایین کاسته است. دلایل این افزایش جمعیت هر چه که باشند، به هر حال نمی‌توانیم چشم به روی پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این پدیده بیندیم. در واقع، اگر این نرخ رشد به مدت ده سال ادامه یابد، اتحاد شوروی سی میلیون نفر جمعیت بیشتر خواهد داشت؛ زایش یک قدرت بزرگ دیگر. اگر این عدد را به یک امپراطوری با ۴۵۰ میلیون جمعیت همچون امپراطوری بریتانیا منتقل کنیم، این رشد مطابق ۹۰ میلیون خواهد بود؛ همین عدد برای امپراطوری فرانسه ۲۴ میلیون خواهد بود.

اما شاید این رشد تصادفی و ناشی از شرایط ویژه باشد. این امر به وضوح ممکن است؛ اما این پدیده بیش از آن با سراسر تاریخ مردم روس سنخیت دارد که چنان توضیحی بتواند مسا را راضی کند. نگاهی به دوران ماقبل سرشماری ۱۸۹۷ اندکی مخاطره‌آمیز می‌نماید. اما آمار به‌دست آمده توسط revisions (بازبینی‌ها)، که اساساً

پس این داده‌های متنوع تأیید می‌کنند که، در این برهه، نرخ رشد جمعیت روسیه بالاتر از دوران قبیل از جنگ و احتمالاً بالاتر از هر جای دیگر در جهان بوده است. حتی اگر بپذیریم که برآوردها دربار‌های سال ۱۹۱۴ بسیار خطاآلود باشند، باز هم نمی‌توانیم تفاوت میان این دو ضریب یعنی ۱٫۶ و ۲٫۲ را با صرف توسل به اشتباهات آمارگیری تبیین کنیم. همچنین نمی‌توانیم این تفاوت را با توسل به صرف افزایش

برنامه‌ای نبود برای تعیین پایه‌ی مالیاتی و بنابراین از حدی از دقت برخوردار بود، نشان می‌دهد که جمعیت امپراطوری تزاری که در سال ۱۷۲۴، ۱۳ میلیون نفر بوده، در سال ۱۷۶۲ به ۱۹ میلیون؛ در ۱۷۹۶ به ۳۶ میلیون؛ در ۱۸۱۵ به ۶۲ میلیون و در ۱۸۵۱ به ۶۹ میلیون رسیده است. البته بلافاصله اشاره کنیم که این اعداد بیش‌تر از رشد سیاسی قدرت خبر می‌دهند تا رشد جمعیت‌شناختی به معنای دقیق کلمه، چرا که بخشی از این رشد جمعیت، در طول قرون گذشته، به خاطر گسترش قلمرو تحت حاکمیت خاندان رومانوف بوده است. اما رابط‌های معین میان این رشد سیاسی و اسکان جمعیت در این قلمروها وجود دارد. توده‌ی روس، که در ابتدا در غرب و شمال غرب متمرکز بود، اندک‌اندک به سوی جنوب شرق و شرق گسترش یافت. انضمام سرزمین‌های غربی قطعاً اندکی بر نرخ رشد تأثیر داشته اما آن را عمیقاً تغییر نداده است.

بدین صورت در طول دو سده، جمعیت امپراطوری روس بیش از ده برابر شده است، که مطابق با یک رشد سالانه به نحو میانگین بیش از یک درصد است. با توجه به همه‌ی حوادث، جنگ‌ها و قحطی‌ها و... که می‌توانستند رشد جمعیت را در جریان این دو سده‌ی گذشته متوقف کنند، این امر اثبات می‌شود که مردم روس همیشه از این منظر از یک سرزندگی برجسته برخوردار بوده‌اند. این شکل از سرزندگی به نظر می‌رسد هنوز، و به نحو هر دم‌افزون، در زمان حاضر خود را به نمایش می‌گذارد. پس باید آن را بپذیریم و در پی پیش‌بینی پیامدهای مترتب بر آن باشیم.

حال نخستین پرسشی که به ذهن خطور می‌کند: آیا در روسیه جا برای این همه آدم وجود دارد؟ پاسخ به نظر واضح است. اگر شاخص تراکم بر کیلومتر در این سرزمین را با همین شاخص برای قدرت‌های اروپایی مقایسه کنیم، باید بگوییم که در حال حاضر جمعیت اتحاد جماهیر شوروی هنوز هم - به نحو میانگین - کاملاً کُنگ است. در واقع، تراکم ۶٫۹ بر کیلومتر مربعی شوروی در مقایسه با ۲۵٫۶ در بلژیک، ۱۳۴ در آلمان و حتی ۷۴ در فرانسه چه می‌تواند باشد؟ به وضوح بسیار کم. اما این چنین مقایسه‌ای به نظر چندان منطقی نمی‌رسد. آیا بهتر نیست

متولدین	درگذشتگان	مازاد
۴۵/۵	۲۹/۴	۱۶/۱
۴۳/۳۹	۲۴/۱۱	۱۹/۲۸
۴۵/۵۲	۲۵/۱۵	۲۰/۳۷
۴۴/۱۰	۲۱/۴۱	۲۲/۰۹

متولدین	درگذشتگان	مازاد
۴۱/۵	۲۰/۴	۲۱/۱
۳۸/۳	۱۸/۲	۲۰/۱
۴۰/۵	۱۷/۸	۲۲/۷

متولدین	تیفوس	آبله
-	راجعه	-
۱۹۱۳	۱/۹	۴/۴
۱۹۲۶	۱/۰	۱/۱
۱۹۲۷	۰/۴	۰/۹

در دانش موجود، هم‌اکنون دو نظریه در باب کنترل جمعیت وجود دارد: یکی بر دخالت دولت استوار است و سازمان‌دهی تمرکزگرایانه‌ی تبلیغات نئومالوسی را تدارک می‌بیند؛ دیگری منحصر بر فرد تکیه می‌کند و برای رسیدن به موفقیت چیزی کمتر از غیرملی کردن اراضی را توصیه نمی‌کند.

جدول شماره ۴			
تراکم	جمعیت (هزار نفر)	مساحت (هزار کیلومتر مربع)	۱- نواحی با جمعیت بسیار اندک
۰/۳	۲۰۷۸	۶۴۴۶	الف- ناحیه شمالی یخ‌زده
۲/۳	۸۵۱۵	۳۶۴۶	ب- ناحیه مرکزی نیمه‌بیابانی
۱/۱	۵۵۸۰	۶۶۲۱	پ- سیبری مرکزی و شرقی
تراکم	جمعیت (هزار نفر)	مساحت (هزار کیلومتر مربع)	۲- نواحی با جمعیت محدود
۲۱	۷۴۴۰	۳۴۹	الف- شمال غربی (لنینگراد)
۱۴	۱۲۹۴۴	۹۰۵	ب- اورال و ولگه اورال (به جز توبولسک)
۲۴	۱۵۷۶۹	۶۵۵	پ- ولگای میانی و سفلی
۲۸	۹۰۷۷	۳۱۸	ت- کریمه و قفقاز شمالی
۳۲	۵۸۵۰	۱۸۴	ث- ماورا، قفقاز
۱۵/۵	۵۲۷۰	۳۴۰	ج- ازبکستان
۹/۱	۵۲۴۱	۵۷۸	د- سیبری شرقی
تراکم	جمعیت (هزار نفر)	مساحت (هزار کیلومتر مربع)	۳- نواحی با جمعیت متراکم
۴۱	۹۲۸۲	۲۲۶	الف- روسیه غربی (اسمونسک)
۵۰	۳۰۱۳۲	۶۱۱	ب- ناحیه مرکزی (مسکو)
۶۴/۲	۲۹۰۲۰	۴۵۲	پ- اکرابین

جدول شماره ۵		
تاریخ	در هزار نفر	درصد مجموع
۱۷۲۴	۳۲۸	۳
۱۷۸۲	۸۰۲	۳/۱
۱۸۱۲	۱۶۰۲	۴/۴
۱۸۵۱	۳۴۸۲	۷/۸
۱۸۷۸	۶۰۹۱	۹/۲
۱۸۹۷	۱۶۸۲۹	۱۳/۰
۱۹۲۷	۲۶۳۰۰	۱۹/۷

mensuel, Moscou). Pour le mouvement migratoire, Obolenski V. V. (Ossinsk, Meidunarodnye i mezkontinentalnye migraciivdovoennoj Rossii i v S. S. S. R. (Les migrations internationales et intercontinentales dans la Russie d'avant-guerre et l'U. R. S. S., Moscou, 1928 cet ouvrage paraîtra dans l'en- (quête de M. Wilcox sur les migrations

بی‌نوشته‌ها:

۱- این مقاله ترجمه‌ایست از: Méquet Georges, Le problème de la population en U.R.S.S., in: Annales d'histoire économique et sociale. 1^o année, N. 1, 1929, pp. 48-57.

۲- طبیعتاً احتیاط حکم می‌کند که در باب دقت مطلق نتایج هنوز اولیه‌ی سرشماری محتاط باشیم. سرشماران در برخی مناطق دورافتاده‌ی شمال شرق دور، ماه‌ها به منظور جستجوی قبایل بیابانگرد سرگردان بوده‌اند. واضح است که در این شرایط ما نمی‌توانیم انتظار دقت موشکافانه داشته باشیم. اما با توجه به این که تقریباً تمام امکان‌های اشتباه متمرکز بر اعداد مرتبط با سرزمین‌های نیمه‌بیابانی است، بهره‌گیری از این داده‌های اولیه برای استنتاج نتایج کلی بی‌احتیاطی نخواهد بود.

۳- در باب چهل و یک ناحیه‌ی مورد مطالعه، رشد در ۱۰۰۰ چنین گزارش شده است:

رشد (در ۱۰۰۰)			
۱۹۱۴	۱۹۱۵	۱۹۱۶	
۰	۰	۲	از ۷/۶ تا ۱۰
۰	۱	۲	از ۱۰ تا ۱۲/۵
۱	۱	۷	از ۱۲/۶ تا ۱۵/۱
۰	۱۰	۵	از ۱۵/۷ تا ۱۷/۵
۶	۷	۱۰	از ۱۷/۶ تا ۲۰/۵
۱۲	۱۲	۹	از ۲۰/۶ تا ۲۲/۵
۱۳	۵	۵	از ۲۲/۶ تا ۲۵
۵	۵	۱	از ۲۵/۱ تا ۲۷/۵
۳	۰	۰	از ۲۷/۶ تا ۳۰
۱	۰	۰	از ۳۰/۱ تا ۳۲/۵
۴۱	۴۱	۴۱	

۱) دوره‌ی قبل از ۱۸۸۰ P. Milioukov. — Očerki po istorii russ-hoj kulturi, 5e edit. - St. Pétersbourg, 1909. Kovalesky. — Rossija v Koncé XIX vėka, St. Pétersbourg, 1898.

۲) دوره‌ی ۱۸۸۰-۱۹۱۳ Sbornik Svėdėnij po Rossii (Ministère de l'Intérieur, recueils de renseignements sur la Russie), 1882, 1883, 1884-85, 1890, 1896, St. Pétersbourg. — Eiegodnik Rossii (Ministère de l'Intérieur (russe et français). — Annales de la Russie (annuel depuis 1904), St. Pétersbourg. — Eiegodnik ministerstva finansov (Ministère des Finances, Annuaire, St. Pétersbourg, 1898, avec les données du recense- (ment de 1897

۳) دوره‌ی ۱۹۱۴-۱۹۲۷ Oganovskij N. — Očerki po ekonomičeskoj geoffraphii V. S. S. R. (Essais sur la géographie économique de TU. R. S. S.), Moscou, 1924. — Statističeskij eiegodnik (Administration centrale de la statistique, Annuaire statistique, a) pour 1918-1920, t. I, chiffres pour 1914 et 1920, Moscou, 1921; b) pour 1922-1923, Moscou, 1924; c) pour 1924, Moscou, 1926). — Sbornik statističeskikh svėdėnij po S. S. S. R. (Recueil de renseignements statistiques sur TU. R. S. S., 1918-1923, Moscou, 1924). — Narodnoe Khozjajstvo v cifrah (L'économie nationale de l'U. R. S. S. exprimée en chiffres, n° 1, Moscou, 1924; n°2, Moscou, 1925). — Statističeskij spravoinik S. S. S. R. (Guide statistique de l'U. R. S. S., 1927, Moscou, 1927, avec les données du recensement de 1926). — Ten years of Soviet Powers in Figures, Moscou, 1927. — Bulletin centralnogo statističeskogo upravlenija (Bulletin de l'Administration centrale de statistique, de 1919 à 1926, paraissant irrégulièrement) et Statističeskoe obozrėnie (Revue statistique, 1927-1928,

حتی در وضعیت کار هفت ساعت در روز، عملاً هر سه‌ساله تنها چند هزار کارگر جدید را می‌تواند جذب کند و تعداد بسیار کمی از کارگران مسن‌تر می‌توانند از حقوق بازنشستگی بهره‌برند.

تأمل دقیق نشان می‌دهد که بیش از نیمی از سرزمین‌های خاک‌سپار، تراکم جمعیت در آن‌ها از ۵۰ کیلومتر مربع می‌گذرد. پس مناطقی وجود دارد که با توجه به سطح کشاورزی و رشد عمومی اقتصاد، زمین به نوعی از جمعیت اشباع شده است. ساکنان این نواحی لاجرم ناچارند به جدایی؛ حال یا باید سرزمین‌شان را ترک گویند یا طبقه‌ی اجتماعی‌شان را تغییر دهند. در این جا ورود به جزئیات بحث امکان‌پذیر نیست، اما اصل این واقعیت در ملاحظات طولانی گذشته تأیید شده است. از یک سو، شمار مهاجران- به داخل یا به خارج- و به علاوه بخش عمده‌ی کارگران فصلی، همیشه از همین نواحی، ناشی می‌شوند. همچنین صنایع دستی نیز در برخی از این نواحی به شکل بسیار ویژه رشد کرده است.

پس پاسخ به پرسشی که در آغاز این بحث مطرح کردیم مثبت است، اما نه آنقدر واضح که در نگاه نخست به نظر می‌رسد. بله، در روسیه برای همه‌ی این جمعیت جا وجود دارد، اما تا حدی همانطور که- با در نظر گرفتن تمامی نرخ‌ها- در امپراطوری بریتانیا برای همه‌ی بیکاران متروپل جا وجود خواهد داشت، به شرطی که کاری کنیم تصمیم بگیرند که یک دومینون (کشورهای مشترک‌المنافع) مهاجرت کنند و یا این که یک معدنی را بر سر زمین‌ها کشف کنند و یا این که کشاورزی برود. در مورد اتحاد شوروی، مسئله به خاطر کمبود سرمایه، عقب‌ماندگی اقتصاد ملی و نادانی توده‌های مردم، از این هم پیچیده‌تر است. در کل باید به سرعت راه‌هایی یافت برای اشتغال نیروی کار، به نحوی که نسل جوان که از قرار سالی سه میلیون نفر بر جمعیتش افزوده می‌شود بتواند به زندگی ادامه دهد. تاکنون، در دهات، تنها گام واقعی برداشته‌شده برای اشتغال جمعیت افزوده‌شده، از نو برقرار کردن قانونی مستمری‌ای است که، حداقل در تئوری، در طول سال‌های اولیه‌ی انقلاب حذف شده بود. اما این کارها به هیچ روی کافی نیستند و رشد مفرط بیکاری در شهرها این مسئله را به نحو انکارناپذیری نشان می‌دهد. صنعت،

ژ. میک (زنو)

منابع: در اینجا صرفاً نشانی مختصر آثار مورد استفاده در بحث تحول جمعیت را ذکر می‌کنیم:

از ۱۰۰۰۰ نفر از ۲۲ به ۳۱ شهر افزایش یافت؛ تعداد شهرهای دارای جمعیت ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر از ۳۵ به ۵۹ و سرانجام تعداد شهرهای دارای جمعیت ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر از ۱۰۴ به ۱۳۳ شهر افزایش پیدا کرد.

با وجود همه‌ی این‌ها، سهم جمعیت شهری به نسبت نرخ آن در بسیاری کشورهای دیگر هنوز بسیار پایین است. در واقع، نرخ شهرنشینی در انگلستان ۷۹ درصد، آلمان ۶۲ درصد، ایالات متحده ۵۱ درصد و فرانسه ۴۶ درصد است. پس نرخ ۱۷٫۹ درصدی اتحاد جماهیر شوروی به نظر راه درازی برای تمرکز جمعیت شهری پیش‌رو دارد. اما این نرخ در باب نواحی مختلف فوق‌العاده متغیر است. ناحیه‌ای که از این نظر نزدیک‌ترین فاصله را نسبت به میانگین دارد، اکرابین با ۱۸٫۵ درصد است؛ اما در ناحیه‌ی معدنی اکرابین (حوزه‌ی دونتسک)، تمرکز شهری به ۴۱٫۸ درصد نیز می‌رسد. به همین ترتیب، در ناحیه‌ی معدنی اورال این نرخ به ۵۱ درصد، در سوردولوفسک به ۵۶٫۱ و در ناحیه‌ی زلاتوست به ۵۹٫۲ می‌رسد. ما در ایالت مسکو با نرخ ۵۹ درصدی شهرنشینی و در ایالت لنینگراد با نرخ ۶۷٫۲ درصدی مواجه می‌شویم.

این ارقام نشان می‌دهد مناطقی وجود دارد که در آن‌ها نرخ تمرکز جمعیت شهرنشین به نرخ‌های موجود در کشورهای صنعتی همچون آلمان می‌رسد.

اما این انباشت جمعیت صرفاً پیامدی از تشکل یا وسعت بخشیدن به شهرها و نتیجه‌ی صنعتی‌سازی نیست. دلیل این امر آن است که در برخی نواحی، تراکم جمعیت روستایی در زمان حاضر می‌تواند بی‌نهایت بالا دانسته شود. در اکرابین، نرخ تراکم بر کیلومتر جمعیت روستایی به نحو میانگین ۵۲٫۳ است؛ در کرانه‌ی راست دنیپر (کیف)، این تراکم روستایی به ۷۳٫۵ می‌رسد که این عدد در ناحیه‌ی کامنتس حتی تا ۸۷٫۵ نیز بالا می‌رود. مورد اکرابین یا آن خاک حاصلخیزش، تنها موردی است که در نواحی مرکزی سرزمین‌های خاک‌سپار، تراکم روستایی از ۵۰ کیلومتر مربع می‌گذرد.

پس پاسخ به پرسشی که در آغاز این بحث مطرح کردیم مثبت است، اما نه آنقدر واضح که در نگاه نخست به نظر می‌رسد. بله، در روسیه برای همه‌ی این جمعیت جا وجود دارد، اما تا حدی همانطور که- با در نظر گرفتن تمامی نرخ‌ها- در امپراطوری بریتانیا برای همه‌ی بیکاران متروپل جا وجود خواهد داشت، به شرطی که کاری کنیم تصمیم بگیرند که یک دومینون (کشورهای مشترک‌المنافع) مهاجرت کنند و یا این که یک معدنی را بر سر زمین‌ها کشف کنند و یا این که کشاورزی برود. در مورد اتحاد شوروی، مسئله به خاطر کمبود سرمایه، عقب‌ماندگی اقتصاد ملی و نادانی توده‌های مردم، از این هم پیچیده‌تر است. در کل باید به سرعت راه‌هایی یافت برای اشتغال نیروی کار، به نحوی که نسل جوان که از قرار سالی سه میلیون نفر بر جمعیتش افزوده می‌شود بتواند به زندگی ادامه دهد. تاکنون، در دهات، تنها گام واقعی برداشته‌شده برای اشتغال جمعیت افزوده‌شده، از نو برقرار کردن قانونی مستمری‌ای است که، حداقل در تئوری، در طول سال‌های اولیه‌ی انقلاب حذف شده بود. اما این کارها به هیچ روی کافی نیستند و رشد مفرط بیکاری در شهرها این مسئله را به نحو انکارناپذیری نشان می‌دهد. صنعت،

پس پاسخ به پرسشی که در آغاز این بحث مطرح کردیم مثبت است، اما نه آنقدر واضح که در نگاه نخست به نظر می‌رسد. بله، در روسیه برای همه‌ی این جمعیت جا وجود دارد، اما تا حدی همانطور که- با در نظر گرفتن تمامی نرخ‌ها- در امپراطوری بریتانیا برای همه‌ی بیکاران متروپل جا وجود خواهد داشت، به شرطی که کاری کنیم تصمیم بگیرند که یک دومینون (کشورهای مشترک‌المنافع) مهاجرت کنند و یا این که یک معدنی را بر سر زمین‌ها کشف کنند و یا این که کشاورزی برود. در مورد اتحاد شوروی، مسئله به خاطر کمبود سرمایه، عقب‌ماندگی اقتصاد ملی و نادانی توده‌های مردم، از این هم پیچیده‌تر است. در کل باید به سرعت راه‌هایی یافت برای اشتغال نیروی کار، به نحوی که نسل جوان که از قرار سالی سه میلیون نفر بر جمعیتش افزوده می‌شود بتواند به زندگی ادامه دهد. تاکنون، در دهات، تنها گام واقعی برداشته‌شده برای اشتغال جمعیت افزوده‌شده، از نو برقرار کردن قانونی مستمری‌ای است که، حداقل در تئوری، در طول سال‌های اولیه‌ی انقلاب حذف شده بود. اما این کارها به هیچ روی کافی نیستند و رشد مفرط بیکاری در شهرها این مسئله را به نحو انکارناپذیری نشان می‌دهد. صنعت،

بیشتر از مرکز، در جستجوی مناطقی برای توسعه‌طلبی همواره به مهاجرت به سوی شرق دست زده است. اما از همان سده‌ی نوزدهم مشخص شد که این گونه از توسعه‌طلبی کافی نیست. از ۱۸۶۰ به بعد، مهاجرت ماوراءبهار با سرعت رشد یافت. در طرخ سی سال، از ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۰، تعداد این مهاجران از یک میلیون گذشت. از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۵، این عدد به ۳۳۰۰۰۰ نفر رسید (از این تعداد، ناحیه‌ی امپراطوری کهن روس که مطابق است با سرزمین کنونی اتحاد جماهیر شوروی تقریباً یک سوم جمعیت را به خود اختصاص داد؛ باقیمانده متعلق به غیربومیان ساکن در حدود و ثغور امپراطوری همچون لهستانی‌ها، فنلاندی‌ها، یهودیان و... بودند). این امر نشان می‌دهد که از میانه‌ی سده‌ی نوزدهم به بعد، مهاجرت ماوراءبهار به رقابت با مستعمره‌سازی در شرق پرداخته بود. در واقع، مستعمره‌سازی در شرق که دیگر مناطق در دسترس و بسیار حاصلخیز را اشغال کرده بود، حال با مشکلات قابل توجهی که آشکارا ناشی از سختی سفر از مسیر زمینی و خصایل اقلیم سیبری بودند روبه‌رو شده بود. اما مهمتر از همه، این واقعیت بود که امکان وجود سرزمین‌های حقیقتاً نو و جدید به نحو قابل توجهی کاهش یافته بود.

فراموش نکنیم که درست نیمی از سرزمین شوروی عملاً در شرایط کنونی اقتصاد روستایی برای کشت و زرع نامناسب است. حدود ۷ میلیون کیلومتر مربع از ۲۱ میلیون کیلومتر مربع مساحت کل شوروی را منطقه‌ی یخ‌زده یا نیمه‌یخ‌زده شامل می‌شود. از سوسی دیگر، مناطق نیمه‌بیابانی آسیای مرکزی نیز برای آن که قابل سکونت شوند نیاز به کار شدید دارند که این امر امکان‌های مستعمره‌سازی را برای نسل حاضر بسیار کاهش می‌دهد. پس آشکار است که مازاد جمعیت در عصر ما دیگر نمی‌تواند صرفاً بر گسترش در سطح حساب کند، بلکه باید در پی انباشت در عمق باشد.

به نحو موازی اتفاق افتاده‌اند: در حالی که توده‌های مستعمره‌نشین به سوی شرق در حال گسترش بودند، تراکم جمعیت در مناطق غربی و پس از آن در ناحیه‌ی آسیای دور بی‌وقفه در مسیر افزایش بوده است. بنا بر داده‌های «بازبینی‌ها»، در ناحیه‌ی مسکو، تراکم از ۲۶ کیلومتر مربع در سال ۱۷۲۴ به ۳۵ در سال ۱۸۵۸ و ۴۵ در ۱۸۹۷ رسید. در ناحیه‌ی کی‌یف، تراکم جمعیت از ۱۰ در سال ۱۷۲۴ به ۳۶ در ۱۸۵۸ و ۵۰ در ۱۸۹۷ رسید. در ناحیه‌ی لنینگراد- البته در اینجا با در نظر داشتن رشد اندکی مصنوعی تراکم به دلیل تأسیس پایتخت جدید در این ناحیه- تراکم از ۴٫۵ در ۱۷۲۴ به ۱۸ در ۱۸۹۷ رسید. در جنوب (آزوف) تراکم از ۳٫۵ در ۱۷۲۴ به ۳۹ در ۱۸۹۷ رسید. سرانجام در شرق (کازان)، این نرخ از ۲٫۳ در ۱۷۲۴ به ۲۶ در ۱۸۹۷ رسید.

این پدیده‌ی انباشت به واسطه‌ی رشد مطلق و البته نسبی جمعیت شهری که در جدول شماره ۵ به خوبی قابل مشاهده است، تقویت شده است. پدیده‌ی کاملاً ویژه‌ی دوره‌ی میان سال‌های ۱۸۹۷ تا ۱۹۲۷ افزایش تعداد شهرهای بزرگ است. در سال ۱۸۹۷ در قلمرو کنونی اتحاد جماهیر شوروی ۱۴ شهر با جمعیت بیشتر از ۱۰۰۰۰ نفر و حدود ۳۰ شهر با جمعیت ۵۰۰۰ نفر تا ۱۰۰۰۰ نفر وجود داشت، حال آن که در سال ۱۹۲۷ تعداد شهرهای دسته‌ی اول به ۳۱ شهر با ۹٫۵ میلیون نفر جمعیت و تعداد شهرهای دسته‌ی دوم به ۵۹ شهر با جمعیت مجموع ۴ میلیون رسید. ضمناً در این بحث باید به یاد داشته باشیم که طی دوره‌ی جنگ داخلی جریان انباشت جمعیت شهری قویاً مختل شد. از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲، برخی شهرها به معنی واقعی کلمه از سکنه خالی شدند. شهرنشینان گرسنه و ترسان از وحشت‌افکنی و ارباب سرخ به دهات گریختند و پس از ۱۹۲۱ بار دیگر به شهرها برگشتند؛ برای نمونه، لنینگراد دوسوم جمعیت‌اش را از دست داد. اما از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ تعداد شهرهای دارای جمعیت بالاتر

اتحاد جماهیر شوروی را با قدرت‌های بزرگ و دارای مستعمره مقایسه کنیم؟ نرخ تراکم بر کیلومتر مربع برای امپراطوری بریتانیا بیش از ۱۳ نیست و برای امپراطوری فرانسه هم ۷٫۷ است. و با این تغییر ساده در دسته‌بندی امور، نوری بالکل متفاوت بر مسئله‌ی ما پرتو می‌افکند. ملاحظاتی که در پی می‌آیند، بر این تغییر منظر تأکید خواهند کرد. اول آن که این تراکم میانگین ۶٫۹ که از آن گفتیم، چه معنایی دارد؟ این عدد چیزی نیست جز یک میانگین که چنان تنوع عمیقی از تراکم‌های محلی را گرد هم می‌آورد که مشکل است از آن سودی برآید.

در جدول شماره ۴، ما نواحی مختلف را از لحاظ تراکم جمعیت طبقه‌بندی کرده‌ایم. اگر ما به نقشه‌ای از اتحاد جماهیر شوروی که در آن نقاط سیاه نشان‌دهنده توده‌های جمعیتی ده‌هزار نفره نقش شده باشد بنگریم، آنگاه در همان نگاه نخست متوجه یک لکه‌ی بزرگ سیاه در غرب خواهیم شد؛ لکه در راستای شرق به سرعت رنگ می‌بازد و در راستای شمال شرقی که در آنجا با یک لکه‌ی پررنگ دیگر یعنی لکه‌ی متعلق به ناحیه‌ی صنعتی مرکزی برخورد می‌کند، و در راستای جنوب شرق که ما همچنان با مجموعه‌ای از لکه‌ها در امتداد دریای آزوف و دو سوی قفقاز مواجه می‌شویم، با سرعت کمتری این محوشدگی ادامه می‌یابد. در بخش آسیایی ما دو محور اسکان جمعیت را می‌بینیم که در مقایسه با نواحی اروپایی بسیار کم‌رنگ‌تر هستند: یکی در ماوراءقفقاز، در جنوب دریای آرال و دیگری در سیبری غربی، در شمال شرق دریاچه‌ی آرال و بعد یک مجموعه نقاط پراکنده در راستای اقیانوس آرام. در نتیجه، فارغ از ناحیه‌ی اروپایی که همان گونه که خواهیم دید، شاید بتوان جمعیت آن را کافی دانست، همه‌ی نواحی دشت آسیایی و البته بخش آسیایی روسیه تا پر شدن از جمعیت بسیار جا دارند. حرکت جمعیت به سوی شرق چیزی جز تداوم یک جریان مداوم در طی سده‌های گذشته نخواهد بود. تا سده‌ی شانزدهم، روس‌ها به مثابه یک سپر برای تمدن غربی در مقابل تهاجمات آسیایی عمل می‌کردند. در طول سده‌های چهاردهم و پانزدهم، شاهزاده‌نشین‌ها (principautés) محل سکونت جمعیت‌هایی شدند که تا آن زمان به نوعی در همسایگی مغولان و تاتاران می‌زیستند. مگر تا پایان سده‌ی پانزدهم که این شاهزاده‌نشین‌ها به راهبیمایی‌های نظامی برای حمایت از ناحیه‌ی مرکزی روسیه‌ی اروپایی دست زدند. در سده‌ی شانزدهم، این محور دفاع نظامی درست از کی‌یف، تولا و یژنی نووگورود می‌گذشت، و این معنی که تقریباً نیمی از روسیه‌ی اروپایی را در جنوب شرق رها کرد. در سده‌ی بعد، هنگامی که «دوران درسد» (période de trouble) دیگر به پایان رسیده بود، استعمار به نحو مداوم به سوی شرق و جنوب شرق گسترش بیشتری یافت. در این دوره دیگر در روسیه‌ی اروپایی جز یک ناحیه‌ی تقریباً بکر که همواره به سوی جنوب شرقی در محور ادسا-سامارا بسط می‌یافت، ناحیه‌ی بکر دیگری باقی نمانده بود. در همان زمانی که این پیشرفت به سوی جنوب شرق انجام می‌شد، توده‌های دیگری از مستعمره‌نشین‌ها، کم و بیش تحت هدایت حکومت مرکزی، به سوی اورال و سیبری متمایل شدند. به طوری که در میانه‌ی سده‌ی هجدهم، تأسیس یک محور دوم دفاع نظامی در طول رودخانه‌ی اورال ضروری به نظر رسید. سرانجام در همین دوره بود که جریان مستعمره‌سازی به سوی دریای سیاه و دریای خزر گسترش یافت؛ روسیه‌ی اروپایی اکنون خود را به تمامی در مسیر اسکان جمعیت می‌دید. و در عین حال، سیل مستعمره‌سازی از سیبری و ماوراءقفقاز نیز فراگذاشت.

همچنین، در طول سده‌های گذشته، توده‌ی روس که مدام در مسیر رشد جمعیت بوده است، با دور شدن هر چه

استراتژیست مارکسیسم

مروری بر کتاب‌شناسی **لنین**

◀ **سمیرا دردشتی**
روزنامه‌نگار

کند. بعدها دست‌نویس‌های این اثر در ۲۰ جزوه تحت عنوان «دفاتر امپریالیسم» منتشر شد. محمد پورهرمان در سال ۱۳۵۷ این اثر را از روی چاپ پنجم متن اصلی آن به فارسی ترجمه کرده است و در جلد دوم مجموعه آثار لنین که به وسیله وی ترجمه شده، به چاپ رسیده است.

چه باید کرد؟

این کتاب که در سال ۱۹۰۱ نوشته شده و در سال ۱۹۰۲ منتشر شده است، یکی از اساسی‌ترین مباحث تئوریک در رابطه با سازمان‌یابی جنبش کارگری است. طی این نوشته لنین می‌گوید توضیح دهد چگونه ممکن است در وضعیت نامساعد جامعه‌ای که اختناق در آن حاکم است (روسیه تزاری) انقلاب کارگری را سازماندهی کرد. وی در این اثر توضیح می‌دهد که مبارزات اقتصادی کارگران برای افزایش دستمزدها، کاهش ساعت کار و غیره به سادگی سیاسی نخواهد شد و به این منظور باید حزب سیاسی و پیشگام از انقلابیون تشکیل شود تا ایده‌های سیاسی مارکسیستی را میان کارگران ترویج کند. این جزوه به دلیل اهمیت آن و ارتباطی که با جامعه ایران در آن زمان داشت به فارسی ترجمه شده و در جلد نخست مجموعه آثار لنین منتشر شده است.

یک گام به پیش، دو گام به پس (بحران در حزب ما)

این کتاب در سال ۱۹۰۴ به رشته تحریر درآمده و در ژنو به چاپ رسیده است. هدف لنین در این رساله نیز واکاوی جریان مبارزه است و در آن به ذکر جزئیاتی بسیار می‌پردازد تا مبرم‌ترین مسائل روز در حزب را مورد واکاوی قرار دهد. از جمله به اهمیت سیاسی تقسیم حزب به اقلیت و اکثریت اشاره دارد که در کنگره دوم روی داده و تمام تقسیمات پیشین میان سوسیال‌دموکرات‌های روس را تحت شعاع قرار داده است. همچنین در رابطه با اصول و خط مشی روزنامه ایسکرا که در اروپا منتشر می‌شد و به عنوان ارگان اصلی حزب سوسیال‌دموکرات کارگری مطرح بود، بحث می‌کند. این اثر نیز در جلد اول مجموعه آثار لنین منتشر شده است.

بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم

این کتاب یکی از مهم‌ترین نوشته‌های لنین است. وی طی این نوشته تنقید انتقاد خود را به سوی کسانی نشانده رفته که با نوعی دیدگاه چپ و انتقادی به بلشویک‌ها حمله می‌کنند. لنین با یادآوری اهمیت بین‌المللی انقلاب روسیه، رهبران دومین کنگره از جمله کائوتسکی را به سختی مورد انتقاد قرار می‌دهد و آنان را به دلیل عدم شناخت روابط بین‌الملل و نقش شوروی به عنوان یک مدل انقلابی سرزنش می‌کند. اشاره به دشمنان طبقه کارگر، تاریخچه بلشویسم و بررسی چپ‌روی در کمونیسم بریتانیا و آلمان از دیگر موضوعاتی است که کتاب به آن‌ها پرداخته است. این اثر که در سال ۱۹۲۰ نوشته شده، شامل ده فصل و یک ضمیمه است. کتاب برای نخستین‌بار در ۱۳۳۵ توسط محمد پورهرمان به فارسی ترجمه و در مجموعه آثار لنین منتشر شده است.

تزه‌ای آوریل

این اثر مجموعه‌ای کوتاه و خلاصه از



ده دستورالعملی است که لنین در ۲۰ آوریل ۱۹۱۷ زمانی که به تازگی از تبعید بازگشته بود، برای پیشبرد انقلاب منتشر کرد که طی آن گزارشی از وظایف پرولتاریای انقلابی ارائه شده است. این جزوه شامل توصیه‌های بسیار کوتاهی است در باب جنگ، آگاهی طبقاتی، برنامه ارضی، شوراها، بانک ملی، وظایف حزبی و انترناسیونالیسم جدید که بارها به فارسی نیز ترجمه شده است.

دولت و انقلاب

کتاب در سال ۱۹۱۷ به رشته تحریر درآمده است و مهم‌ترین اثر لنین در رابطه با دولت محسوب می‌شود. نقش دولت در جامعه، ضرورت انقلاب پرولتاری و ناکامی تئوریک سوسیال‌دموکراسی در دستیابی به انقلاب به منظور ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا مباحث محوری این اثر را تشکیل می‌دهند. لنین می‌گوید سوالات نظری در رابطه با وجود دولت پس از انقلاب پرولتاریا را پاسخ دهد. وی همچنین به پایه‌های اقتصادی زوال دولت در این کتاب اشاره دارد. محمد پورهرمان و علی بیات این کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌اند و در جلد نخست مجموعه آثار لنین نیز به چاپ رسیده است.

سوسیالیسم و مذهب

این جزوه تلاشی است تا جهت‌گیری حزب کارگران برابر مذهب را روشن کند. به باور لنین کارگری که برای رهایی خود مبارزه می‌کند و به آگاهی رسیده است، ایمان به مذهب را کنار می‌گذارد. وی باید بهشت را به کشیشان و بورژواهای متعصب واگذارد و سعی کند زندگی بهتری روی زمین برای خود به دست آورد.

انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد

کائوتسکی در این کتاب سخت مورد حمله لنین قرار گرفته و به ویژه لنین به رساله «دیکتاتوری پرولتاریا» که به وسیله کائوتسکی نوشته شده، اشاره دارد. وی معتقد است کائوتسکی به سفسطه‌جویی‌های مرتدانه روی آورده و از مارکسیسم دست کشیده است و این امر را می‌توان در تلاش وی برای تهی ساختن مارکسیسم از روح زنده انقلابی آن و تنزل مارکس به یک لیبرال متعارف مشاهده کرد. نویسنده می‌گوید با انتقاد از کائوتسکی

از میهن را ضدیت با انترناسیونالیسم تلقی کرد. این کتاب توسط علی دبیری به فارسی ترجمه شده است.

به غیر از این آثار شمار متعددی از دیگر نوشته‌های لنین به وسیله نیروهای هوادار وی در ایران، به‌ویژه اعضای حزب توده و علاقه‌مندان به تاریخ جماهیر شوروی به فارسی ترجمه شده است؛ از جمله کتاب‌هایی چون «دوران ارتجاعی استولینینی بلشویک‌ها»، «سال‌های اعتدالی جنبش کارگری در آستانه نخستین جنگ»، «دوران جنگ امپریالیستی دومین انقلاب در روسیه»، «دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر»، «دوران انتقال به کار صلح‌آمیز احیای اقتصاد ملی» و «دوران مداخله جنگی بیگانگان و جنگ داخلی» که در قالب مجموعه آثار لنین به وسیله محمد پورهرمان ترجمه شده است و انتشارات فردوس آن را به چاپ رسانده است. همچنین مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها، کنگره‌ها، آیین‌نامه‌ها، تزه‌ها، طرح‌ها، پرسش‌ها، اعلامیه‌ها، فرمان‌ها و وظایف حکومت شوروی به صورت پراکنده به فارسی ترجمه شده است. کتاب‌هایی چون «حزب سیاسی در روسیه و تکالیف پرولتاریا»، «به زیر پرچمی دروغین»، «هفت نوشتار از لنین، ماجراجویی انقلابی»، «درباره مالیات جنسی»، «شاره پلخوتوف به تاریخ»، «کارل مارکس و شرحی کوتاه بر مارکسیسم»، «دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوازی»، «درس‌های وقایع مسکو»، «نامه‌هایی درباره تاکتیک‌ها»، «درباره مالیات جنسی» و «نامه‌های لنین به ماکسیم گورکی» که از سوی مترجمین به فارسی برگردانده شده و هریک بخشی از زوایای اندیشه لنین را براسا مخاطبین فارسی‌زبان او روشن می‌کنند.

به غیر از این مجموعه به سبب سیطره دیرپای اندیشه‌های چپ در تاریخ ایران از زمان انقلاب روسیه، نوشته‌ها و کتاب‌های بسیاری در تأیید و رد این رویکرد به رشته تحریر درآمده است و به تبع آن لنین و اندیشه مارکسیسم-لنینیسم که او پایه گذاشت، موضوع آثار و پژوهش‌های مختلفی شد.

لنین؛ زندگی انقلابی سرخ

بیژن اشتری در یکی از جدیدترین ترجمه‌های خود از مجموعه رهبران سرخ، کتاب رابرت سرویس را به فارسی ترجمه کرده است. این اثر زندگی‌نامه ولادیمیر لنین است و نشان می‌دهد که چگونه وی پس از اعدام برادرش به یک انقلابی مبدل می‌شود. فعالیت‌های دانشجویی، اخراج از دانشگاه، روند آشنایی او با دیگر انقلابیون، فعالیت‌های مطبوعاتی، زندان، تبعید، رهبری بلشویک‌ها، انتشار آثار و بررسی مبارزات او از دیگر موضوعاتی است که کتاب به آن‌ها می‌پردازد. این اثر تا زمان مرگ لنین، زندگی وی را دنبال می‌کند و انبوهی از اطلاعات را درباره این انقلابی بزرگ قرن بیستم در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. همچنین در حاشیه بخش‌های مختلف کتاب تصاویری از لنین، خانواده، دوستان و همکارانش به چاپ رسیده است.

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

کتاب در ژوئیه ۱۹۱۶ نوشته شده و در اکتبر همان سال در روسیه منتشر شده است. هدف لنین در این اثر همزمان مبارزه با سیاست «الحاق» قدرت‌های بزرگ از یک سو و مقابله با دیدگاه ملی‌گرایانه برخی سوسیال‌دموکرات‌ها است که منافع پرولتاریای بین‌المللی را در نظر نداشته و از منافع محدود ملی دفاع می‌کنند. به عقیده وی باید اوضاع را در مقیاس جهانی در نظر آورد و هر گونه دفاع

مارکسیسم-لنینیسم به زبان ساده

قطعا هواداران چپ در ایران، نخستین کسانی بودند که دست به خوانش لنین زدند و کوشیدند از طریق فهم اندیشه‌های وی راه مبارزه را هموار کنند. کتاب مارکسیسم-لنینیسم به زبان ساده که با نام فرعی «الفبای مبارزه» نیز شناخته می‌شود، توسط احسان طبری به رشته تحریر درآمده و نویسنده می‌گوید با نیم‌نگاهی به ایران و وضعیت

زمانی که لنین در ۱۸۹۴ نخستین اثر خود را به صورت غیرقانونی در چند صد نسخه منتشر کرد، به سرعت در روسیه دست به دست می‌شد و صدای روشن نخستین فراخوان برای انقلاب پرولتاریایی درست از همین زمان به گوش رسید.

جنبش انقلابی کارگران در این کشور دست به تفسیر اندیشه‌های لنین بزند.

درباره ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم لنین

یکی از مهم‌ترین آثار فلسفی لنین کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» است. این کتاب یکی از دروس مرجع در رابطه با تدریس فلسفه مارکسیسم-لنینیسم است و لنین طی آن ادعا می‌کند که ادراکات انسانی به طور صحیح و دقیق منعکس‌کننده جهان خارج هستند. این کتاب در سال ۱۹۰۸ زمانی که لنین در ژنو و لندن در تبعید به سر می‌برد، به رشته تحریر درآمد و بعدها به عنوان فلسفی‌ترین اثر لنین به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شد و واکنش‌های مختلفی را به دنبال داشت.

کتاب «درباره ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم لنین» نوشته آواسترین از جمله کتاب‌هایی است که پیرامون کار فلسفی لنین نگاشته شده و می‌گوید این اثر را به زبانی ساده‌تر برای مخاطبین توضیح دهد. به علاوه این اثر مطالبی پیرامون مقام تاریخی لنین و جهان‌بینی فلسفی وی نیز به صورت کلی آورده است.

فلسفه لنین

این اثر بیشتر مقاله‌ای است که کارل کرش در پاسخ به نقد آنتوان پانه کوک به کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» لنین نوشت؛ برای نخستین‌بار در مجله مارکسیسم زنده به چاپ رسید اما بعدها در برخی از چاپ‌های کتاب پانه کوک با نام «لنین به‌مثابه فیلسوف» به عنوان ضمیمه آورده شد. این مقاله نیز کوششی برای تفسیر مارکسیسم-لنینیسم است.

لنین و فلسفه

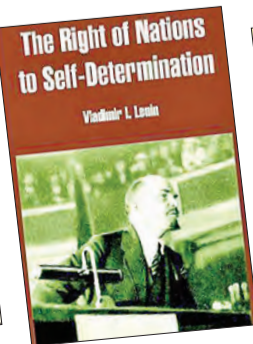
میلان انبوه آثاری که درباره فلسفه مارکسیسم-لنینیسم به فارسی ترجمه شده است، عمده آن‌ها از زبان روسی یا از نویسندگانی بوده است که بر مبنای آثار روسی به نگارش آثار خود پرداخته‌اند. آلتوسر اما یکی از کسانی است که در بطن حزب کمونیست فرانسه آثار متعددی را در رابطه با مارکسیسم و فلسفه نوشته است. در کتاب «لنین و فلسفه» که سیدجواد طباطبایی آن را ترجمه کرده است، آلتوسر به سراغ لنین رفته تا علت تأخیر فلسفه مارکسیستی نسبت به علم تاریخ را جست‌وجو کند. تزه‌های فلسفی لنین، لنین و پراتیک فلسفی و لنین و موضع‌گیری در فلسفه مهم‌ترین مباحثی هستند که در مقاله اصلی این کتاب در رابطه با لنین به آنها پرداخته می‌شود.

نظریه لنینیستی سازماندهی

این اثر شامل دو رساله درباره مفهوم لنینی از سازماندهی حزب انقلابی طبقه کارگر است. این کتاب به وسیله «ارنست مندل» اقتصاددان مارکسیسم به رشته تحریر درآمده است. سازماندهی بوروکراسی، مبارزه انقلابی، انتقال آگاهی طبقاتی و بررسی نظریه سازماندهی در برنامه‌های انقلابی، عملکرد انقلابی، ساترالیزم دموکراتیک و دموکراسی شورایی از موضوعاتی هستند که مندل در این اثر به آن‌ها پرداخته است.

از لنین تا پوتین

در این کتاب تلاش شده تا حدود یک قرن از تاریخ روسیه مورد واکاوی قرار گیرد. یعنی از زمان انقلاب اکتبر در این کشور و برآمدن لنین تا دوران معاصر که طی آن تحولات کنونی روسیه مورد بررسی قرار گرفته است. این کتاب در سال ۱۳۹۱ به وسیله محمد طلوعی به رشته تحریر درآمده است.

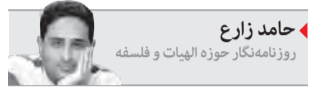


کتاب

نمی‌توان کتمان کرد که کار مارکس به مثابه پیام‌آور بزرگ زوال سرمایه‌داری، در کانون هر بحث سیاسی و اقتصادی دهه‌های سرنوشت‌ساز از قرن بیستم قرار داشته است. در مورد ایران می‌توان از تاثیر فوق‌العاده مغرب مارکسیسم در گفتمان‌سازی تجدیدسختی‌ها برای متفکران قوم و روشنفکران شهر از ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۰ سخن به میان آورد.

کدام مارکس

مروری بر آثار و آراء کارل مارکس در زبان فارسی



حامد زارع
روزنامه‌نگار حوزه هیات و فلسفه

اگر تعریف و توصیف ریمون آرون از کارل مارکس را بپذیریم که او نخستین جامعه‌شناس سرمایه‌داری بود، نمی‌توانیم از گستره‌های عظیمی که ذیل توجه به مارکس می‌تواند در جهان سوم به وجود آید بگذریم. اگر چه پس از جنگ جهانی دوم، لنیسم و استالینیسم به مثابه یک روح سرگردان، سرزمین‌های خاور دور و نزدیک را درمی‌نوردید، نمی‌توان کتمان کرد که کار مارکس به مثابه پیام‌آور بزرگ زوال سرمایه‌داری، در کانون هر بحث سیاسی و اقتصادی دهه‌های سرنوشت‌ساز از قرن بیستم قرار داشته است. در مورد ایران می‌توان از تاثیر فوق‌العاده مغرب مارکسیسم در گفتمان‌سازی تجدیدسختی‌ها برای متفکران قوم و روشنفکران شهر از ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۰ سخن به میان آورد. اگر در چهار دهه پیش‌گفته توجه سیاسی به مارکسیسم تاریخی رواج یافته بود، در چهار دهه اخیر توجه معرفتی به مارکسیسم به مثابه یک علم رواج یافته و کتاب‌های مهم مارکس و همچنین رساله‌های زیادی درباره او به فارسی برگردانده شده است. در این نهضت ترجمه نقش افرادی مثل باقر پرهام، حسن مرتضوی و در وهله بعد کاظم فیروزمند و اکبر معصوم بیگی را باید مورد تاکید و تمجید قرار داد. در این یادداشت به بررسی آثاری از کارل مارکس می‌پردازیم که به فارسی ترجمه شده است. ناگفته نپیادست که مارکس بیش از چهل سال در کار خواندن و نوشتن بود و آثار زیادی از خود بر جای گذاشت. برخی از این آثار در زمان حیات و برخی دیگر سال‌ها پس از مرگ او منتشر شدند. بدون در نظر گرفتن ترتیب تاریخی نشر این آثار، به معرفی کتاب‌های ترجمه‌شده به ترتیب سال انتشار در ایران خواهیم پرداخت.

سیاسی برخوردار است. خسرو پارسا از مبارزین سیاسی علیه حکومت محمدرضا شاه است که در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی» و «جبهه ملی» سابقه فعالیت داشته است. کتابی که پارسا ترجمه کرده است حاوی یادداشت‌هایی است که مارکس هنگام تدارک و تدوین نقد اقتصاد سیاسی و سرمایه در سال‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۷ تحریر کرده است. در این یادداشت‌ها از جامعه بی‌طبقه اولیه با عنوان جامعه اشتراکی سخن به میان آمده و موضوعاتی چون مسئله طرز برخورد بشر با شرایط عینی تولید و نیز تجدید تولید خود و شیوه‌های تولیدی مختلف در اثر طرز برخورد‌های متفاوت بررسی و ارزیابی شده است. در این کتاب به چگونگی رویکرد مارکس به تحول تاریخی، نحوه برخورد دیالکتیکی با پدیده‌ها و اثرگذاری متقابل انسان و طبیعت بر یکدیگر پرداخته شده است. شایان ذکر است که ترجمه این کتاب به قلم خسرو پارسا انجام شده و بیست و پنج سال بعد و به همت انتشارات نگاه چاپ جدیدی از آن ارائه شده است.



گروندریسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی (۱۳۶۳)

گروندریسه را نخستین طرح مقدماتی مارکس در نقد اقتصاد سیاسی و طرح اولیه کتاب کاپیتال می‌دانند. گروندریسه که بخشی از پروژه گسترده سیاسی-اقتصادی مارکس تلقی می‌شود، تفسیرهای متداول از وی را به چالش می‌کشد و به بوته آزمون می‌گردد. باقر پرهام و احمد تدین ترجمه این کتاب کلیدی کارل مارکس را بر عهده داشته‌اند.



دست‌نویس‌های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴-۱۸۴۵ (۱۳۷۷)

این کتاب از آن دست آثار مارکس است که پس از مرگ او توسط پژوهشگران اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد. کتاب مجموعه یادداشت‌هایی است که بین آوریل و اوت ۱۸۴۴ توسط کارل مارکس نوشته شده است و حسن مرتضوی آن را به فارسی برگردانده و انتشارات آگاه آن را چاپ است.



هجدهم برومر لونی بناپارت (۱۳۷۷)

موضوع کتاب حول محور کودتای لونی بناپارت در فرانسه است. کودتایی که پایانی بر جمهوری دوم فرانسه بود. مارکس در این کتاب خود روایتی از اقدامات لونی بناپارت در انحلال مجلس مقننه و شورای دولتی

به دست می‌دهد. او برای توصیف رژیم لویی بناپارت از اصطلاح بناپارتیسم استفاده می‌کند. اصطلاحی که پس از آن در موارد متعدد کاربرد پیدا کرد. کتاب توسط باقر پرهام و به همت نشر مرکز در ایران منتشر شده است.



پنج مقاله مارکس و انگلس درباره ایران (۱۳۷۹)

کارل مارکس به همراه فردریش انگلس به عنوان روزنامه‌نگار مقالاتی در روزنامه آمریکایی «نیویورک دیلی تریبون» نوشته است که مضمون اکثر آنها نقد سیاست دولت‌های بریتانیا، روسیه تزاری و فرانسه بود. در خلال سال‌های ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ مقالاتی درباره ایران و نقد سیاست‌های دولت‌های استعمارگر در ایران از سوی مارکس و انگلس نوشته شد. این کتاب با ترجمه داور شیخاوندی و توسط نشر آتیه روانه بازار نشر کشور شده است.



لودویگ فون برنباخ و ایدئولوژی آلمانی (۱۳۷۹)

تزاهای فون برنباخ و ایدئولوژی آلمانی را می‌توان تلاش‌های مارکس و انگلس برای گذار از نظام فکری هگل‌های جوان دانست که به ارائه فهم جامعی از ماتریالیسم تاریخی نیز اختصاص دارد. بسیاری معتقدند که این کتاب نه تنها از مهم‌ترین نوشته‌های مارکس و انگلس به شمار می‌رود، که حاوی نکات بسیار مهمی از دیدگاه‌های مارکس درباره ماتریالیسم تاریخی و جامعه کمونیستی است. در این کتاب است که مارکس برای نخستین بار صورت‌بندی مورد نظرش را از ادوار تاریخی حرکت جامعه و جامعه بی‌طبقه کمونیستی تشریح کرده است. این دو نوشته پس از مرگ مارکس و انگلس منتشر شدند. در ایران نشر چشمه این دو نوشته را در قالب یک مجموعه و با ترجمه پرویز بابایی منتشر کرده است.



درباره تکامل مادی تاریخ (۱۳۸۰)

این کتاب شامل دو رساله و ۲۸ نامه کارل مارکس است که با ترجمه خسرو پارسا توسط نشر دیگر تجدید چاپ شد. در کتاب «درباره تکامل مادی تاریخ» دو رساله و ۲۸ نامه علاوه بر پیش‌گفتار پارسا مراحل رشد و تکامل انسان از دوران آغازین تا زمانی که اندک‌اندک از دست خود برای ابزارسازی، دامداری، کشاورزی و ابداع شیوه‌های تولید و تقسیم سود جست،



و سیاسی که در لندن توسط خود مارکس انتشار می‌یافت، به چاپ رسید. این مقالات بار دیگر در سال ۱۸۵۹ توسط فردریش انگلس گردآوری و منتشر شد. نشر مرکز با ترجمه باقر پرهام آن را به فارسی برگردانده و منتشر کرده است.



خانواده مقدس (۱۳۸۸)

این کتاب به صورت مشترک توسط کارل مارکس و فردریش انگلس نوشته شده است. خانواده مقدس در واقع نقدی بر اندیشه‌های هگل‌های جوان است که در زمان نگارش کتاب در حلقه‌های آکادمیک آلمان بسیار مشهور و محبوب بودند. خانواده مقدس از اولین آثار مشترک مارکس و انگلس است که در آن اندیشه‌های خود را در مورد مسائل اجتماعی با وضوح کاملی بیان می‌کنند. لنین درباره این کتاب می‌گوید: «مارکس در این کتاب از فلسفه هگل به سوسیالیسم می‌رسد.» این کتاب را تیرداد نیکی ترجمه و نشر آمه آن را منتشر کرده است.



سانسور و آزادی مطبوعات (۱۳۸۴)

این کتاب با ترجمه حسن مرتضوی روانه بازار نشر کشور شده است. نشر اختران در معرفی این کتاب آورده است: «سانسور مبارزه را نابود نمی‌کند بلکه آن را یک‌جانبه می‌کند، مبارزه‌های آشکار را به مبارزه‌های پنهان تبدیل می‌کند، مبارزه بر سر اصول را به مبارزه اصول بدون قدرت با قدرتی بدون اصول تبدیل می‌کند.»



سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی (جلد یکم) (۱۳۸۶)

این اثر مهم مارکس توسط حسن مرتضوی برای بار دوم به زبان فارسی ترجمه و توسط انتشارات آگاه منتشر شده

نشان داده می‌شود. همچنین در رساله «درباره ماتریالیسم تاریخی» شرحی درباره تاریخ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور انگلستان که پیش‌تر ذیل کتابی با عنوان سوسیالیسم تخیلی و علمی منتشر شده بود، می‌خوانیم. در بخش انتهایی کتاب نیز متن مکاتبات مارکس و انگلس را درباره برداشت‌های نادرست از ماتریالیسم تاریخی و نحوه شکل‌گیری و تکوین سوسیالیسم علمی می‌خوانیم که طسی آن مهم‌ترین اصول و وظایف سیاسی طبقه کارگر در موقعیت‌های بسیار متفاوت و لحظات تاریخی تبیین می‌شود.



اختلاف فلسفه طبیعت دموکریتوس و اپیکور (۱۳۸۱)

این کتاب در واقع رساله دکترای کارل مارکس است که در سال ۱۸۴۱ در دانشگاه ینا نوشته شده است. این رساله را محمود عبادیان و حسن قاضی‌مرادی به فارسی ترجمه کرده‌اند و نشر اختران آن را منتشر کرده است.



فقر فلسفه (۱۳۸۳)

این کتاب برای نخستین بار در تابستان ۱۸۴۷ به زبان فرانسه منتشر شد. اساس این نوشته علیه گرایش‌های رفرمیستی در جنبش کارگری است. این اثر پاسخی است به فلسفه فقر پرودون و جهان‌بینی پر از تناقض و خیال‌پردازانه خرده‌پورژوائی او در تقابل با توسعه سرمایه‌داری که برای او عواقب نابودکننده‌ای به همراه داشت. فقر فلسفه یکی از بهترین آثار مارکس است که با ترجمه آرتین آراکل توسط انتشارات اهورا روانه بازار نشر کشور شده است.



نبردهای طبقاتی در فرانسه (۱۳۷۹)

این اثر کارل مارکس در فاصله ژانویه و آوریل ۱۸۵۰ در چهار شماره نشریه «نویه راینیشه تسایتونگ»، مجله اقتصادی

است. مرتضوی در مقدمه‌ی خود بر این جلد، چهار دلیل را برای ترجمه مجدد جلد یکم برمی‌شمارد: (۱) تغییرات زبان فارسی از منظر جافاناد نسبی واژه‌های یکدست‌تری برای بیان مقولات اقتصادی فلسفی، پس از گذشت سی و چند سال از نخستین ترجمه‌ی سرمایه توسط ایرج اسکندری، (۲) دگرگونی‌های مهم در عرصه‌ی جغرافیای سیاسی و نظام بین‌المللی، به عبارت دیگر گذار از عصر جنگ سرد به دوران سیادت نولیبرالیسم، (۳) تغییرات گسترده در درک و شناخت مارکس پژوهان دنیا از روند تکوین نگارش سرمایه در فاصله‌ی این چند دهه و درک پیوند عمیق مارکس جوان و مارکس سال‌خورده به‌مثابه یک فرآیند واحد و در نتیجه ترجمه‌ی سرمایه‌همچون یک پروژه‌ی سراسری از دست‌نویس‌ها، فقر فلسفه، گروندریسه، دست‌نویس‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱، و سسه جلد سرمایه که خود را در رویداد مهم انتشار ویراست جدید مجموعه آثار کامل مارکس و انگلس (MEGA) در سال ۱۹۹۱ نشان داد و تمامی روایت‌های دیگر مجلد یکم سرمایه را که زیر نظر مارکس یا انگلس انتشار یافته بودند، در مجلدات جداگانه‌ای در برمی‌گرفت و (۴) اهمیت ترجمه‌ی فرانسوی ۱۸۷۱-۱۸۷۳ جلد اول که به‌نوعی تألیف و ترجمه مارکس بود. مرتضوی در ترجمه جلد یکم کاپیتال از همکاری نزدیک مترجمان دیگری نیز، همچون کاوه بوییری، در تطبیق دادن ترجمه با ویرایش‌های مختلف سرمایه بهره برده است. ترجمه مرتضوی ابتدا بر اساس ترجمه انگلیسی بن فلوکس انجام شده و سپس با نسخه آلمانی، و ترجمه فرانسه ژان پییر لفور (۱۹۸۳) تطبیق داده شده است. پس از آن بار دیگر با ترجمه فرانسوی ژوزف روا (۱۸۷۵) که خود مارکس در آن اعمال نظر کرده، مطابقت داده شده است. شایان ذکر است هم‌زمان با انتشار ترجمه جلد یکم سرمایه در سال ۱۳۸۶ در ایران، جمشید هادیان نیز ترجمه دیگری از همان جلد را در اروپا به پایان می‌رساند که توسط انتشارات نسیم به زیور طبع آراسته می‌شود.

سرمایه، نقد اقتصاد سیاسی (جلد دوم) (۱۳۹۳)

کارل مارکس نتوانست قبل از مرگ جلد دوم و سوم سرمایه را کامل کند. اما فردریش انگلس دوست و همکارش پس از مرگ او جلد دوم و سوم را بر اساس دست‌نویس‌های مارکس به ترتیب در سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ منتشر کرد. ترجمه جلد دوم کاپیتال سه سال بعد از پایان ترجمه جلد اول آن از سوی حسن مرتضوی منتشر شد. چاپ اول این جلد توسط انتشارات نگاه معاصر و چاپ‌های بعدی توسط انتشارات لاهیتا روانه بازار نشر کشور شد.

سرمایه، نقد اقتصاد سیاسی (جلد سوم) (۱۳۹۶)

کار ترجمه جلد سوم کاپیتال سال جاری توسط حسن مرتضوی به پایان می‌رسد. مترجم در پیش‌گفتار خود بر جلد سوم اذعان داشته است که برخلاف دو مجلد قبلی، در این مجلد به مقایسه ویراست انگلس از مجلد سوم سرمایه با خود دست‌نویس‌های مارکس نپرداخته، چراکه تغییرات گسترده انگلس در متن بیش از آن است که بتوان در یک مجلد تمامی آن‌ها را منعکس کرد: «ترجمه این کتاب را ابتدا براساس ترجمه انگلیسی انتشارات پنگوئن شروع کردم و سپس تمام متن را با متن اصلی آلمانی و ترجمه فرانسوی‌اش مقایسه کردم. چاره‌ای جز این نیست که خود دست‌نویس مارکس که پایه کار انگلس بوده است جداگانه ترجمه شود اما این خود برنامه دیگری است که امیدوارم روزی از پس آن برآیم. از آنجا که مجله ماتریالیسم تاریخی کل متن دست‌نویس اصلی مارکس برای مجلد سوم را به انگلیسی ترجمه کرده اختلافات دو متن روشن شده است.»

وقتی انقلاب شد، هنری پرزرق و برق، با الگوهای تکراری و تابع نظر سانسور دسراسر روسیه تزاری حاکم بود، هنری که نه ربطی به زمانه داشت نه انعکاسی از روحیه جوانانه بود. همان‌طور که بلشویک‌ها به سرعت جایگزین حکومت تزاری شدند، فوتوریست‌ها هم توانستند خودشان را جریان غالب کشور قلمداد کنند.



مادر؛ بودوفکین با نگاهی رمانتیک به موضوع انقلاب نگریست



مردی با دوربین فیلمبرداری؛ مستندی که بزرگترین دستاورد «سینما - چشم» است



اعصاب؛ یکی از اولین فیلم‌هایی که مکتب مونتاز را معرفی کرد

وقتی دوزخ سرد شد

چطور انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روی سینما تأثیر گذاشت

کریم نیکونظر

منتقد

جوانان هفده، هجده‌ساله‌ای گرفتند که تاب و توان زندگی با قواعد پدربزرگ‌ها را نداشتند. آن‌ها انقلاب می‌خواستند و این انقلاب رخ داده بود، حالا نوبت آن‌ها بود تا همه‌چیز را دگرگون کنند، هنری تازه بیافرینند و دست‌کم زبانی تازه برای دوره‌ی پس‌انقلاب پیدا کنند. چیزی که ماهیت انقلاب منحصر به فردشان را به همه نشان دهد. این بود که عصر مونتاز شروع شد، عصری که اگرچه بروز گسترده‌اش در سینما بود و بدل به زبانی حیرت‌انگیز و جهانی شد ولی در هنرهای مختلف ریشه داشت و به کار می‌رفت. مونتاز خلق الساعه شکل نگرفت، این‌طور نبود که جوان‌ها به راحتی آن را کشف کنند. نه، این ایده، در دوره‌ی لنین ثمر داد، در عصر انقلاب اکتبر شکوفا شد و همه را تکان داد ولی ریشه‌ی آن در مبارزه‌ای بود که درست مثل خود انقلاب سال‌ها قبل شکل گرفته بود.

برای این که بدانیم مونتاز چطور در شوری شکل گرفت باید با دو چهره‌ی مهم غیرسینمایی آشنا شویم؛ ولادیمیر مایاکوفسکی و مهیر هولد. هر دوی این چهره‌ها اول به سینما بدین بودند و خیلی واضح و شفاف سینما را بورژوازی، ضعیف و در خدمت طبقه‌ی قدرتمند می‌دانستند. هنوز خیلی مانده بود تا لنین بگوید: «برای ما مهم‌ترین هنرها، سینماست.» مهیر هولد معتقد بود که «در هنر هیچ‌جایی برای سینما توگراف وجود ندارد، حتی در مقام یک وسیله‌ی کمکی صرف» و مایاکوفسکی در ماهیت هنری سینما شک کرده بود. با این همه هر دو چنان تأثیر مهمی در سینما گذاشتند که حالا در صدسالگی نقش آنها کاملاً قابل رصد است. مهیر هولد بازیگر و کارگردان تئاتر، شاگرد کنستانتین استانیسلاوسکی و از مهم‌ترین چهره‌های تئاتر در اوایل قرن

بیستم بود. استانیسلاوسکی که به رئالیسم اعتقاد داشت به بازیگران توصیه می‌کرد و به آن‌ها آموزش می‌داد تا به انگیزه‌های درونی توجه کنند، خودشان را جای شخصیت‌ها قرار دهند و بدل به خود شخصیت شوند. او مهم‌ترین اجراهای نمایشنامه‌های آنتوان چخوف را روی صحنه برده بود و چنان تأثیر عمیقی روی تئاتر گذاشته بود که تقریباً هیچ روش دیگری جز شیوه‌ی او مورد استفاده‌ی تئاتری‌ها نبود. اما مهیر هولد علیه آموزه‌های استادش شورید؛ او از بازیگرانش «حرکت» می‌خواست نه عاطفه و احساس. او می‌گفت بازیگر نباید برای ایجاد یک انگیزه و حس خودش را محدود به رفتارهای استاندارد و آشنا کند. بلکه باید از این چارچوب بیرون بیاید و با حرکت تمام بدنش جلوه‌ای از آن موقعیت را بسازد. او نه به فرد که به کل گروه توجه می‌کرد و می‌گفت که تماشاگر با دیدن کلیت حرکت، ماهیت انگیزه را درک می‌کند. نظریه‌ی بیومکانیک او عرصه‌ی تازه‌ای در تئاتر بود، جایی که هنرمندان جوان را جذب می‌کرد تا با شیوه‌ی تازه‌ی او به سمت هنری جدید حرکت کنند. اجراهای او به‌خاطر طراحی‌های هندسی میزانش و حتی دکورها، حرکت بازیگران و شیوه‌ی متفاوت در ارائه متن‌ها بسیار شگفت‌انگیز بود. ولی این‌ها چه ربطی به سینما دارد؟ مهیر هولد سه سال بعد از اینکه هنر بودن سینما را انکار کرد فیلم ساخت! اما مهم‌تر از فیلم‌هایی که ساخت، پرورش شاگردانی بود که نزد او آموزش دیدند: سرگی آیزنشتاین مهم‌ترین چهره‌ی این جمع بود که شیفته‌ی تئوری «حرکت» مهیر هولد شد. یوتکوویچ روایت می‌کند که یک‌بار مهیر هولد همراه شاگردانش به تماشای نمایشی آمد که آیزنشتاین کارگردانی کرده بود و دستان

آیزنشتاین هنگام اجرا، یخ کرده بود. اما ماجرای مایاکوفسکی متفاوت است. پاسترناک معتقد بود وقاحت کلامی مایاکوفسکی نقابی بر کم‌رویی بی‌پایان او و اعتماد به نفس ظاهری‌اش پیامد جسارتی توأم با اضطراب و نومییدی بی‌دلیل بود. هر چه بود مایاکوفسکی انسان آرام و سربه‌راهی نبود، در ۱۵ سالگی به جرم فعالیت‌های کمونیستی به زندان افتاده بود و بعدها به‌خاطر عقایدش مدام تحت فشار قرار گرفت. روح او در سیاست آرام‌قرار نگرفت، سمت نقاشی رفت و کمی بعد به شعر روی آورد و در این عرصه همواره شگفت‌زده کرد. ولی مهم‌ترین اقدام او امضای بیانیه‌ای بود که در دسامبر ۱۹۱۲ ظهور جنبش فوتوریست‌های روسی را اعلام کرد. جنبشی که می‌گفت هنر قراردادی باید از بین برود و هنری نو متناسب با عصر ماشین جانشین آن بشود. عناصر مهم در این آثار ماشین، قطار، کشتی و... بودند که ماهیت حرکت را گوشزد می‌کردند. مشخص است که شکل‌های هندسی در ساختار آنها نقش مهم و مؤثری داشت. وقتی نخستین نمایشگاه نقاشی افرادی مثل تاتلین، گونچارووا و لاریانف برگزار شد این جنبش به شکل رسمی بروز کرد. کمی بعد نقاشی‌های کویبیس-فوتوریستی ماله‌ویچ همه‌چیز را عیان کرد: در آثار او عناصر گوناگون در نوعی ترکیب و آمیختگی بصری کنار هم قرار می‌گرفتند. مایاکوفسکی که حامی این جنبش بود چنین ساختاری را در اشعارش به‌کار گرفت؛ او کلمات را خرد کرد و دوباره آن‌ها را با تصاویری بی‌رحمانه و خشن کنار هم می‌گذاشت. ماله‌ویچ به درستی گفته است که فوتوریسم و کویبیس‌فرم‌های انقلابی در هنری بودند که انقلاب در زندگی سیاسی و اقتصادی ۱۹۱۷ را از پیش خبر می‌دادند.

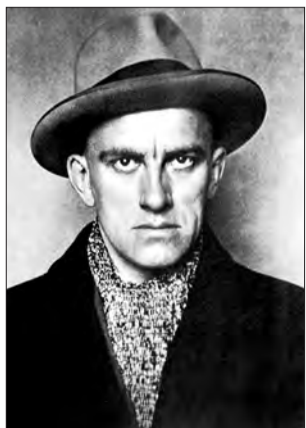
وقتی انقلاب شد، هنری پرزرق و برق، با الگوهای تکراری و تابع نظر سانسور دسراسر روسیه تزاری حاکم بود، هنری که نه ربطی به زمانه داشت نه انعکاسی از روحیه جوانانه بود. همان‌طور که بلشویک‌ها به سرعت جایگزین حکومت تزاری شدند، فوتوریست‌ها هم توانستند خودشان را جریان غالب کشور قلمداد کنند. فوتوریست‌ها هنرشان را در خدمت ایدئولوژی تازه قرار دادند و آثار متعددی برای یادآوری و بزرگ‌داشت انقلاب تولید کردند. آن‌ها به سراسر کشور سفر می‌کردند و چنان با شور و نشاط از انقلاب تازه دفاع می‌کردند که خیلی زود فوتوریسم سبک و شیوه‌ی رسمی شوروی شد. بسیاری از چهره‌های مطرح این جنبش (مثل ماله‌ویچ، تاتلین، کاندینسکی، پونین) برای رهبری و مدیریت شوراها اداره‌ی هنرهای زیبای مسکو و پتروگراد انتخاب شدند و کارشان را در دوره‌ی جدید آغاز کردند. ولی از همان ابتدا مخالفت‌هایی با آن‌ها شد. فوتوریست‌ها سال‌ها عوام را به‌خاطر سلیقه و منش‌شان مسخره کرده بودند و گروه‌های کارگری آن‌ها را فرصت‌طلب‌هایی می‌دیدند که می‌خواهد مناصب را به‌دست بیاورند. بنابراین انتقاد از آن‌ها جدی شد. به همین دلیل جنبش دچار انشقاق شد: گروهی تحت رهبری ماله‌ویچ هنر غیرایدئولوژیک را ستایش کرد و گروهی تحت نظر تاتلین به سمت تولید محصولاتی با مواد صنعتی و کاملاً قابل فهم برای عامه‌ی مردم پیش رفت. این تاتلین بود که جنبش ساخت‌گرایی (کنستراکتیویسم) را به راه انداخت؛ جنبشی که به هنر تجربی معتقد بود اما هم‌زمان آن را مکتبی برای خلق آثار سودمند و انقلابی می‌دانست. مایاکوفسکی هم به این گروه پیوست و شاخه‌ی رادیکال این گروه به نام «لف» گرد او شکل گرفت.

مهیر هولد که با دکور صنعتی و بیومکانیک در تئاتر کار می‌کرد به شیوه‌ی ساخت‌گراها علاقه‌مند شد. اجراهای او به مرور تحت تأثیر این نظریه قرار گرفت و در نمایشی به نام «دریاچه لیول» نمایشنامه‌راه چند اپیزود تقسیم کرد که هر کدام با فضایی متفاوت و نورپردازی مجزا به هم متصل می‌شدند. همان روزها گرافیک‌سیتی شعری از مایاکوفسکی را به صورت فوتومونتاژ ارائه کرد. آیزنشتاین «هر انسان خردمند» نوشته‌ی «سترووسکی» را به شیوه‌ی مجموعه‌ای از حرکات، پانتومیم و شوخی‌هایی به سبک سیرک ارائه داد. مهیر هولد تحت تأثیر آیزنشتاین نمایشنامه‌ای با ۱۳۰ اپیزود روی صحنه برد؛ او ایده‌ی تضاد را از شاگرد سابقش، آیزنشتاین، گرفته و به تئاتر آورده بود. ژیگا ورتوف که گروه مستندسازی تشکیل داده بود چنان تحت تأثیر اشعار و ساختمان شعر مایاکوفسکی بود که از ایده‌ی او در مستندهایش استفاده می‌کرد. این‌ها درست زمانی رخ داد که کولشوف در مدرسه‌ی سینمایی مشغول کار روی نظریه‌اش بود: سال ۱۹۲۳ بود و همه تحت تأثیر فضای پرتنش هنری بودند.

اکران فیلم آمریکایی «مصب» ساخته‌ی دیوید وارک گریفیث، در مسکو سینماگران روسی را شگفت‌زده کرد. فیلم چهار اپیزود داشت و گریفیث، با وجود ثابت بودن دوربین، با کمک مونتاز توانسته بود و با برش‌نماها، ریتم و معنای تازه‌ای در ذهن مخاطب ایجاد کند. این‌ها درست هم‌زمان بود با تجربه‌ی ساخت‌گراها در عرصه‌ی تئاتر و نقاشی و شعر. شیوه‌ی کار گریفیث برای کسی مثل کولشوف جالب بود؛ او به شکل نظری درگیر مونتاز فیلم بود و سعی می‌کرد با قطعات مختلف فیلم‌های متفاوت، به نتایج تازه‌ای برسد. آزمایش او با ماژوین، بازیگر مشهور



وسولود بودوفکین؛ نظریه‌پرداز و کارگردانی که مثل کولشوف می‌اندیشید و نظریاتش معمولاً مخالف آیزنشتاین بود. او تا اواخر عمرش فیلم ساخت.



ولادیمیر مایاکوفسکی؛ شاعر انقلابی و یکی از مؤثرترین چهره‌های هنر شوروی. او در اوایل دهه‌ی ۲۰ میلادی به دلیل فرم‌گرایی محکوم شد و سال ۱۹۳۰ خودکشی کرد.



لف کولشوف؛ تئوریسین مکتب مونتاز که مدرس بسیاری از کارگردان‌های سینمای شوروی بود. او تا آخر عمر معلم باقی ماند.



وسولود مهیر هولد؛ تئوریسین و کارگردان تئاتر که شیوه‌ی «بیومکانیک» او روشی خلاف آموزه‌های استانیسلاوسکی بود. او در اوایل دهه‌ی ۳۰ میلادی به اعدام محکوم شد.



ژیگا ورتوف؛ انقلابی دوآتشه‌ای بود که در دوره‌ی حکومت استالین مجبور شد فیلم‌های خبری را تدوین کند.



سرگی آیزنشتاین؛ کارگردانی که در دهه‌ی ۳۰ میلادی از ساخت فیلم درباری تاریخ معاصر محروم شد.

سرگئی یوتکویچ کارگردان و همکار سرگئی آیزنشتاین، گفته است: «یک نسل، کاملاً ناپدید شده بود. بزرگ‌ترهای ما در سراسر کشور متفرق شده بودند یا در جنگ داخلی از بین رفته بودند یا روسیه را ترک کرده بودند. بنابراین جمهوری فاقد یک سازمان مشخص بود. کشور می‌خواست ما کار کنیم... روزهای شگفت‌انگیز و فوق‌العاده‌ای بود... آغاز یک هنر انقلابی.»

این فیلم‌ها را ببینید

داستانی تعریف کند از عشق یک مادر به فرزندش. عشقی که به احساس گناه ختم می‌شود؛ مادر به خاطر پسرش است که جای تفنگ‌های مخفی شده را به پلیس لو می‌دهد به این خیال که بعد از این کار، پسر را آزاد خواهند کرد. اما نمی‌کند و مادر با عذاب وجدانی عمیق باقی می‌ماند و در پی راه‌حلی برای آزادی پسر. مهم‌ترین صحنه‌های فیلم جایی است که شیوهی تدوین پودوفکین مشخص می‌شود؛ پسر اسیر شده در زندان، نامه‌ای مخفیانه از مادر دریافت می‌کند و می‌فهمد قرار است او را از زندان فراری دهند. پسر با خواندن نامه مثل پچه‌ها ذوق‌زده می‌شود و شروع می‌کند به بسالا و پایین پریدن. این لحظات به بازی کسودکان در آب و خروش امواج آب قطع می‌شود. یا صحنه‌ای دیگر: اعتصاب کنندگان در خیابان‌ها راه می‌روند و در این میان نماهنگی هم می‌بینیم از آب روانی که میان جوی‌ها در کوچه و از سقف خانه‌ها سرازیر است. شیوهی مونتاژ پودوفکین غافلگیر کننده و جذاب است.



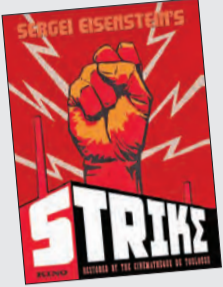
مردی با دوربین فیلمبرداری

این حیرت‌انگیزترین اثری است که ژینگا ورتوف ساخته؛ فیلمی با آزادی عمل شگفت‌انگیز که همه‌ی قواعد سینمایی مستند را در هم می‌ریزد. ماجرای این مستند بلند و صامت، درباره‌ی زندگی و کار در شهر اودسا، خارکف و کیف است و مردم در ارتباط با ابزار مدرن نشان داده می‌شوند. ولی این تصاویر ساده نیستند. انواع و اقسام ایده‌های سینمایی در آن به کار رفته: سوپریمپوز، جامپ کات، فریز فریم، اسلوموشن، کلوزآپ‌های عجیب، نماهای مایل و حتی انیمیشن در آن به چشم می‌خورد. ژینگا ورتوف دوربین را مثل چشم انسان می‌دانست اما این جا مرزهای نظریه‌اش در سینما چشم را درمی‌نورد و شیوه‌ای تازه در اجرا خلق می‌کند. این فیلم میان تمام آثار دهه‌ی ۲۰ میلادی سینمای شوروی می‌درخشد.



زمین

یک فیلم دهقانی منحصربه‌فرد که داوژنکو در سال ۱۹۲۵ ساخت. فیلم درباره‌ی طبیعت، زندگی و مرگ است و چنان با تصاویر تماشاکر را غافلگیر می‌کند که تجربه‌ی آن هرگز از یاد نمی‌رود. تصویر بارندگی در انتهای فیلم که نوعی حس‌وحال تطهیر به مخاطب می‌دهد هنوز هم جذاب است. مهم‌ترین ویژگی فیلم در همین کاربرد عجیب عناصر صحنه و طبیعی برای خلق موقعیت احساسی است. اما «زمین» از پرداختن به ارتباط مردم با ماشین هم غافل نمی‌شود؛ مضمونی که مورد علاقه‌ی تمام فیلمسازان مکتب مونتاژ بود.



اعتصاب

فیلمی درباره‌ی اعتصاب کارگران در جریان انقلاب اکتبر. مهم‌ترین نکته‌ی فیلم طرح نظریه‌ی مونتاژ آیزنشتاین است: در صحنه‌ای از فیلم، تصویر خانواده‌ی کارگران با سلاخی حیوانات ترکیب می‌شود تا در ذهن معانی تازه‌ای تداعی شود. فیلم، هنوز که هنوز است زنده و سرپاست و به شکل حیرت‌انگیزی موازن به نظر می‌رسد. آیزنشتاین می‌گفت که فیلمساز باید واقعیت را پاره‌پاره کند و بر اساس الگویی که کامل‌ترین حس را منتقل می‌کند دوباره از نو آن را بسازد. اعتصاب با وجود پرداختن به موضوعی کاملاً اجتماعی اسیر واقعیت نمی‌شود و از آن فراتر می‌رود. این فیلم محصول ۱۹۲۴ است.



رزمناو پوتمکین

آندره بازن این فیلم را به دلیل برداشت رئالیستی بسیار می‌ستود. نکته این بود که تئوری مونتاژ آیزنشتاین در این فیلم به وضوح و در کامل‌ترین شکل خود دیده می‌شود. ماجرای رزمناو پوتمکین مربوط به حادثه‌ای است که در سال ۱۹۰۵ رخ داده. فیلم از پنج اپیزود تشکیل شده: «مردان و حشره‌ها» که مقاومت ملوانان به علت این که به آنها گوشت فاسد داده می‌شود را نشان می‌دهد. «نمایش در بندر» شورش ملوانان و کشته شدن رهبران و اکتویچوک را بیان می‌کند. «مردی مرده برای عدالت فریاد می‌زند» تشییع جنازه‌ی واکویچوک به وسیله‌ی مردم اودسا را نشان می‌دهد. «پلکان اودسا» که سربازان تزاری مردم اودسا را قتل عام می‌کنند و «تسلیم سربازان» که در آن سربازان به شورشیان می‌پیوندند. سکانس معروف پلکان اودسا، سال‌های سال است که به عنوان نمونه‌ی دقیق و کامل مونتاژ آیزنشتاین آموزش داده می‌شود و در بسیاری از فیلم‌ها (مثل «تسخیرناپذیران») هم به چشم می‌خورد. این فیلم محصول ۱۹۲۵ است.



مادر

پودوفکین این فیلم را در ۱۹۲۶ ساخت. «مادر» به ارتباط یک مادر و فرزندش در پس‌زمینه‌ای از انقلاب کارگری شکست‌خورده‌ی ۱۹۰۵ می‌پردازد. فیلم یکپارچه در حمایت از جریان بلشویکی ساخته شده و تبلیغاتی به نظر می‌رسد ولی بسیار هنرمندانه داستانی پراحساس را روایت می‌کند. فیلم موفق می‌شود در پس‌شمار،



زمین؛ نمونه‌ی متعالی سینمای شاعرانه‌ی شوروی

به آزادی در این عرصه می‌داد. لوچارسکی یار قدیمی لنین بود و دیدی باز به هنر و سینما داشت. در دوره‌ی او بود که سینمای شوروی جان گرفت.

چه بر سر سینمای شوروی آمد

سال ۱۹۲۸، سال شکوفایی و البته پایان عصر خلاقیت سینمای بود. با مرگ لنین در ۱۹۲۴ اولین حمله‌ها به ساخت‌گراها در گرافیک و ادبیات شروع شد. مهم‌ترین هدف هم مایاکوفسکی و گروه لاف بودند. می‌گویند لنین از آثار مایاکوفسکی چندان خوشش نمی‌آمد ولی با این حال با مرگ لنین بود که اولین تهاجم شروع شد. هنرمندان عضو حزب کمونیست مایاکوفسکی را شامت می‌کردند که به فرم زیاده از حد علاقه نشان می‌دهد و بدون عضویت در حزب از مزایای آن بهره‌مند می‌شود. مایاکوفسکی می‌گفت کتاب‌ها و آثارش مثل کارت عضویت حزب عمل می‌کنند! ولی وقتی شیفتگی بوروکرات‌ها و مسئولین شوروی نسبت به هنر پیشروی شوروی تمام شد عصر تازه‌ای فرا رسید. حالا با تغییر رهبران، سیاست‌های کلی شوروی هم تغییر کرد. در ۱۹۳۰ بود که نمایش «گرمابه» مایاکوفسکی رد شد و فیلم «زمین» داوژنکو ضدانقلابی دانسته شد. آیزنشتاین که به آمریکا رفته بود هنگام بازگشت با بی‌میلی مدیران سینمای روبه‌رو شد و تا مدت‌ها نتوانست فیلم بسازد. با خودکشی مایاکوفسکی بزرگ‌ترین رهبر آوانگاردها از بین رفت. استالین بوریس شومیاتسکی را در رأس امور سینمایی قرار داد، کسی که فرم سنتی قصه‌گویی را به شیوه‌های مونتاژ ترجیح می‌داد. وقتی در سال ۱۹۳۲ حزب رئالیسم اجتماعی را سبک رسمی دولت خواند کار فعالان ایده‌ی مونتاژ در روسیه تمام شد. آیزنشتاین به تدریس پناه برد و بعدها هم از ساخت فیلم درباره‌ی مسائل روز محروم شد. کولشوف در دانشگاه سرش را گرم کرد و ژینگا ورتوف هم به تدوین فیلم‌های خبری پناه برد. مه‌یر هولده به دلیل مخالفت رسمی با نظر دولت به اعدام محکوم شد، زنش که بازیگر تئاتر بود در خانه‌اش به قتل رسید و گروه زیادی از سینماگران فرمالیست از کار بی‌کار شدند. این دوره‌ای بود که هر نوع فرمالیسمی ممنوع بود. شروع جنگ جهانی دوم هم آخرین میخ را بر تابوت سینمای شوروی کوبید. در پایان جنگ تولید این سینما به ۶ فیلم در سال رسید و از آن همه شکوه، تنوع، خلاقیت و استعداد خبر نبود. این، آغاز عصر دیگری بود.

توضیح: این مطلب با استفاده از کتاب‌های: «سینما در انقلاب، دوران فهرمانی سینمای شوروی»، گردآوردگان: لودا و جین اشتاینر، مارسل مارتین ترجمه‌ی فرازانه راجی، نشر چشمه چاپ اول ۱۳۸۷/ «تاریخ سینمای هنری» نوشته‌ی اولریش گرگور، انوباتالاس ترجمه‌ی هوشنگ طاهری، موسسه فرهنگی هنری ماهور، چاپ دوم ۱۳۸۴/ «شکل فیلم» نوشته‌ی سرگئی آیزنشتاین ترجمه‌ی پرتو اشراق، انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۶۹/ «تئوری‌های اساسی فیلم» نوشته‌ی دادلی اندرو ترجمه‌ی مسعود مدنی، انتشارات عکس معاصر، چاپ اول ۱۳۶۵ نوشته شده است



رزمناو پوتمکین؛ شاهکاری که سکانس پلکان اودسای آن را هنوز در دانشگاه‌ها آموزش می‌دهند.

اما جالب است که همه‌ی این‌ها هم‌زمان است با جنبش فرمالیست‌های روس؛ جنبشی که سؤالی اساسی از هنر می‌پرسید؛ ما به چیز هنری می‌گوییم؟ توضیح و یکسور شکوفسکی توضیح‌دهنده‌ی نظریه‌ی فرمالیسم روسی است: «هنر برای آن است که شخص احساس خود را از زندگی باز یابد. هنر برای آن است که آدم بتواند اشیا را احساس کند مثلاً سنگ را سنگی احساس کند. هنر باعث می‌شود که ما اشیا را آن‌چنان که هستند و نه چنان‌که شناخته شده‌اند درک کنیم. تکنیک هنری عبارت است از اشیا را نا آشنا کردن [آشنایی‌زدایی]؛ شکل‌ها را پیچیده کردن، درک را مشکل و طولانی کردن. چون فرآیند درک خود غایت هنری است و باید هر چه بیشتر آن را طولانی کرد.» فرمالیست‌ها معتقد بودند که اگر سینما واقعیت را بازسازی کند در حقیقت کاربردی استعاری دارد (مثل برگزاری یک عروسی که استعاره‌ای از شروع زندگی مشترک است) اما وقتی ما را به مشاهده‌ی همان واقعیت به روش ویژه‌ای وادار در حقیقت در خدمت کار کرد هنری قرار گرفته است. این تعریف یعنی هنر، روشی بود برای خروج شیئی از جریان روزمره‌ی زندگی. این تعریف، با شیوه‌ی کار آیزنشتاین و ژینگا ورتوف کاملاً هم‌ساز و هم‌داستان بود. بنابراین انگار همه‌ی این جریان‌ها در دل هم دنیایی ویژه را خلق می‌کردند که انعکاسی از دوران تازه بود.

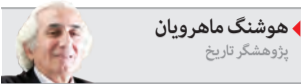
دیوید بورولد معتقد است جریان مونتاژ سینمایی روسیه دو شاخه دارد: اولی کولشوف و پودوفکین و دومی آیزنشتاین و ژینگا ورتوف. این تفسیر درستی است اما تفاوت بین آیزنشتاین و ورتوف هم بسیار زیاد است: این دو در رویکرد افراطی به موضوع مونتاژ شبیه به هم‌اند اما اصلاً مشابه یکدیگر عمل نمی‌کنند. ورتوف در واقع اولین مستندساز جهان بود، کسی که گروهی به نام «سینما چشم» را به راه انداخت تا مستندهایی از زندگی عادی مردم تولید کنند. او شعار مخصوصی داشت: «مرگ بر فیلمنامه‌های افسانه‌پرداز بورژوازی! درود بر زندگی، همان گونه که هست!» ژینگا ورتوف یک انقلابی دوآتشه بود که اگرچه عضو گروه لاف بود ولی به شکل افراطی به ضبط زندگی ساده مردم علاقه داشت و معمولاً در مونتاژ تکه‌هایی را برای رسیدن به هدفی مشخص به هم متصل می‌کرد. شیوه‌ی او ورود فیلمبردار-فیلمساز به خود فیلم بود؛ در مهم‌ترین فیلمش «مردی با دوربین فیلمبرداری» فیلمبردار در صحنه‌هایی کاملاً به چشم می‌آید. ولی او سبکی پرهیجان، پرانرژی و بسیار پر جنب‌وجوش را پایه‌گذاری کرد که بعدها به شکل «سینما ورته» به حیاتش ادامه داد.

و کنار این‌ها الکساندر داوژنکو بود که سینمایی به کلی متفاوت با این فیلمسازان داشت. او می‌گفت: «عظمت رویدادها مرا واداشته تا مصالح و مواد اولیه را زیر فشار فضاهای بسیار در هم بیامیزم. این کار را فقط هنگامی می‌توانی انجام دهی که زبانی شاعرانه برگزینی و این همان چیزی است که ظاهراً شاخص کارهای هنری من است.» واقعیت این است که برخلاف جنب‌وجوش شیوه‌های فیلمسازی

روسی بسیار معروف است: کولشوف یک نمای ثابت از ماژورخین را کنار تصاویری از یک کاسه سوپ، یک زن مرده و یک دختر بچه در حال بازی قرار داد. تماشاگران از تلاقی این نماها احساس متفاوتی دریافت کردند: با اولی دچار احساس گشتگی، با دومی احساس غم و با سومی احساس سرخوشی کردند. او به همراه شاگردش وسولود پودوفکین، روش مونتاژ را گسترش داد. پودوفکین معتقد بود فیلمساز توانایی دارد تا بیننده را چنان به تماشای یک رویداد سینمایی وادارد که انگار آن رویداد واقعی و حقیقی است. او می‌گفت که فیلمساز انتخاب و نظم دادن صحیح این تکه‌های واقعیت است و بیننده را پنهانی به پذیرش داستان، رویداد یا مضمون فیلم هدایت می‌کند. بنابراین در شروع جنبش مونتاژ سینمایی جریانی معتدل به وجود آمد که معتقد بود مونتاژ در نهایت باید به واقعیت نزدیک شود و تماشاگر را قانع کند که روایت فیلم واقعی است.

اما آیزنشتاین که مدتی شاگرد کولشوف بود چندان با ایده‌ی پودوفکین همراه نبود. او دنبال بیننده‌ی منفعل نبود و بیش از آن تماشاگری خلاق را جست‌وجو می‌کرد. آن روزها آیزنشتاین روی اجراهای مه‌یر هولده تحقیق می‌کرد و با گروه لاف هم همراه بود. تماشای نمایش کابوکی او را با جلوه‌ی دیگری از هنر آشنا کرد: آنچه که در کابوکی مطرح بود، نوع اغراق به نظر می‌رسید که کاملاً مخالف شکل اجرای تئاتر در اروپا بود ولی این اغراق، در همه‌ی اجزا وجود داشت و چون هیچ تکه‌ای از نمایش را مشاهده نمی‌کرد به نوعی خنثی‌سازی یا دموکراسی شدن اجزای صحنه می‌انجامید؛ درست شبیه نظری که ساخت‌گراها درباره‌ی دکور تئاتر می‌گفتند. آیزنشتاین معتقد بود که تئاتر اسیر واقعیت نیست بنابراین به این فکر می‌کرد که در سینما به قالبی برسد تا عناصری مثل نور، بازیگر، داستان و حتی زیرنویس‌ها وابسته به هم باشند و در عین حال از واقع‌گرایی خام رها شود. او می‌گفت که ضبط ساده‌ی زندگی سینما نیست. آشنایی او با هیکو چشم‌انداز دیگری مقابل او گشود، ساختمان پاره‌ای هایکو، تصویرسازی با حداقل‌ها و تأثیر کل شعر روی تماشاگر او را مجذوب کرد. کم‌کم آیزنشتاین متوجه شد اجزای متضاد چنین تأثیری روی تماشاگر دارند، در واقع از نظر او ذهن انسان عملکردی دیالکتیکی دارد و می‌تواند مفهوم کلی را از اجزای متضاد استخراج کند. این نظر باعث شد که او به نوعی بیان استعاری در مونتاژ برسد: نظریه‌ی «مونتاژ جاذبه» از همین‌جا شکل گرفت؛ این نظریه ترکیبی از حرکت و بیومکانیک به شیوه‌ی مه‌یر هولده، تکه‌های پراکنده و متضاد شبیه به آثار ساخت‌گراها و خارج کردن سینما از قالب واقعیت بود. او در کنار ژینگا ورتوف، رویکردی رادیکال و پیشرو در قبال مونتاژ داشتند و شیوه‌ی کارشان روی ادبیات و تئاتر بسیار تأثیرگذار بوده؛ به قدری که برخی از اشعار سینماتوگرافی و مونتاژ غیرقابل درک است، همان‌طور که کارهای مه‌یر هولده در تئاتر هم بدون دانستن نظریات آیزنشتاین تنها نوعی افراطی‌گری به‌نظر می‌رسد.

دیدگاه



هوشنگ ماهرویان

پژوهشگر تاریخ

سوسیال‌دموکرات‌های قسرن نوزدهم، در سلسله مباحث خود انقلاب را شامل دو مرحله دموکراتیک و سوسیالیستی می‌دانستند و بر اساس این تقسیم‌بندی انقلاب در آستانه وقوع روسیه را انقلابی دموکراتیک تلقی می‌کردند. افرادی چون کائوتسکی و دیگر سوسیال‌دموکرات‌های اروپا اعتقاد داشتند انقلاب دموکراتیک باید به وسیله بورژوازی انجام شوده آنها معتقد بودند طبقه کارگر باید ادامه‌دهنده این مسیر باشد تا انقلاب دموکراتیک در نهایت به سرانجام برسد اما لنین که موافقت اولیه‌اش را با آن تقسیم‌بندی اعلام کرده بود، مقابل چنین گفته‌هایی می‌گفت بورژوازی در مسیر انقلاب با تزار زدوبند می‌کند و در نتیجه انقلاب دموکراتیک سقط جنین و روند آن متوقف می‌شود. این قبیل نقطه‌نظرات لنین در آثار وی نظیر «چه باید کرد؟»، «یک گام به پیش، دو گام به پس» مطرح شده و مورد انتقاد برخی روشنفکران نیز قرار گرفته است که معروف‌ترین آنها رزا لو کزامبورگ بود که پس از انتشار کتاب «چه باید کرد؟» گفت: اگر اندیشه‌های مطرح‌شده در این کتاب بر روسیه حاکم شود، استبداد فجیعی آنجا به وجود می‌آید. پس از جنگ جهانی اول و ترور لوکزامبورگ لنین گفت: «عقاب انقلاب سرده». پس از این گفته لنین، یکی از سوسیالیست‌های فرانسه به‌نام پولانزاس گفت: «رزا عقاب انقلاب بود؛ چرا که از همان ابتدا و با خواندن «چه باید کرد؟» دریافت که اندیشه‌ای که چنین قدرتی به یک حزب بدهد، در نهایت به استبداد ختم می‌شود.» این قبیل اختلاف‌ها در مباحث مختلفی ادامه پیدا کرد تا آنکه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پیروز شد.

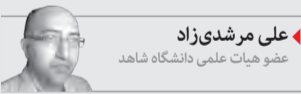
پس از پیروزی انقلاب لنین با آن مواضع پیشین اعلام کرد انقلاب به مرحله سوسیالیستی رسیده و انقلاب تمام شده است. اما این تمام ماجرا نبود. در سال ۱۹۱۹ کنفرانسی برگزار شد و لنین آنجا به صراحت اعلام کرد: همان‌گونه که کمون پاریس اعلام کرد ما نیز تفکیک قوا

را قبول نداریم. این در حالی بود که تفکیک‌قوا یکی پایه‌های اصلی دموکراسی محسوب می‌شد که انقلاب با شعار آن به پیروزی رسیده بود. لنین پس از رد اصل تفکیک قوا، دموکراسی غربی را به دو پاره تقسیم کرد و از «دموکراسی بر طبقه کارگر» و «دیکتاتوری برای بورژوازی» سخن گفت و با این تفکیک خودساخته بر دموکراسی نیز خط بطلان کشید. او همچنین آزادی اندیشه، آزادی مطبوعات و پارلمان را نیز متعلق به بورژوازی دانست و گفت: بورژوازی با استفاده از چنین سوادری قصد آن دارد که انقلاب ما را به شکست بکشانند. فاتحان انقلاب اکتبر پس از پیروزی، مطابق شعارهایشان مجلس مؤسسان را تشکیل دادند اما چون اس‌ارها اکثریت کرسی‌ها را به‌دست آوردند، باز هم خلف وعده کرده و مجلس مؤسسان را نیز منحل کردند. لنین بار د و لغو این موارد آغاز دیکتاتوری‌اش را اعلام کرد و عملاً انقلاب دموکراتیک را سقط جنین کرد و روسیه را به دوران استبداد تزاری بازگرداند. گویی ضمیر ناخودآگاه جمعی، به‌نجوی در قالب مارکسیسم تداوم یافت و امپراتوری از نو بنا شد. به بیان دیگر، پس از انقلاب اکتبر و قدرت گرفتن افرادی همچون استالین گویی زمان به عقب بازگشت و حوادث به‌نجوی رقم خورد که تحول و شعارهای انقلاب را به نقطه صفر بازگرداند؛ آن‌گونه که انقلاب دموکراتیک به کلی از اذهان پاک شد. به هر حال آنچه مسلم است دیکتاتوری استالین، روندی که هفتاد سال از تاریخ قرن بیستم را آلوده خود کرد، به دست لنین بنا گذاشته شد.

- دیکتاتوری پرولتاریا تئوریزه می‌شود**

یکی از پرسش‌های مطرح درباره انقلاب اکتبر، چگونگی شکل‌گیری لنینیسم و نسبت آن با اندیشه‌های کارل مارکس است. مارکس شاگرد هگل بود و با اندیشه‌های کانت و دیگر متفکران نیز آشنایی داشت؛ بنابراین اندیشه‌های او را باید حاصل فلسفه غرب دانست چنانکه رد اندیشه این اندیشمندان را در آثار فلسفی او مشاهده می‌کنیم. مارکس در آثار خود پس از کمون پاریس چندین بار از دیکتاتوری پرولتاریا سخن گفت اما لنین این مقوله را تئوریزه کرد و از مارکسیسم

کدام انقلاب روسیه؟



علی مرشدی‌زاد

عضو هیات علمی دانشگاه شاهد

یکصد سال پیش بود که کشور روسیه دستخوش انقلابی بزرگ شد. انقلابی که تحولی بنیادین برای این کشور و کشورهای اطراف و نیز اغراق نیست اگر بگوییم برای جهان به بار آورد. انقلابی که در تعریف مارکسیستی آن، اگرچه انقلابی اجتماعی، ولی زود هنگام بود. مارکس و مارکسیست‌ها انتظار چنین انقلابی در آن زمان در روسیه را نداشتند. روسیه حلقه‌ی ضعیف سرمایه‌داری بود و حالا کو تا انقلاب؟! انقلاب روسیه در بحبوحه جنگ جهانی اول توسط گروهی انقلابی اتفاق افتاد و لنین و هم‌قطاران‌ش روسیه را وارد مرحله جدیدی کردند. می‌گویند نزد یک مورخ از اگر و ای کاش صحبت نکنید. مورخان به این دو اصطلاح حساسیت دارند و بدنباشان کبهر می‌زند. مورخان معتقدند در تاریخ نباید از آنچه اتفاق نیفتاده صحبت کرد، چون اتفاق نیفتاده و بنابراین نمی‌تواند موضوع بررسی واقع شود، و از طرف دیگر، اگر بخواهیم از آنچه اتفاق نیفتاده سخن بگوییم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

در این نوشتار قصد ندارم به اگر‌ها و ای کاش‌های تاریخی بپردازم، بلکه از جنبه‌ای دیگر انقلاب روسیه را مرور کردم تا ببینیم انقلاب روسیه در زمان وقوع خود، چه تاثیری بر کشورهای همسایه، از جمله ایران، و نیز بر

سازندگ

لنینیسم هیچ ارتباطی با ارزش‌ها و هنجارهای زندگی قرن بیست‌ویکمی ندارد. این تفکر پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از درون متلاشی شد؛ چنانکه می‌بینیم شارل بتلهایم که روزی با این قبیل تفکرات همدل بود، در کتاب جلد چهارم مبارزه طبقاتی در شوروی اصل تفکر لنینیسم را رد می‌کند.

مدعیان دروغین حقیقت

اسفند بود و پیر و جوان در فقدان بزرگ‌ترین دیکتاتور قرن بیستم می‌گریستند. حزب توده معتقد است مترجمان بزرگی همچون به‌آزین و… را به جامعه روشنفکری ایران معرفی کرده است و در واقع می‌گوید روشنفکران در بستر حزب آنها پرورش یافته‌اند. می‌دانیم که به‌آزین مترجمی زبردست بوده است اما در مقابل باید بگوییم حزب توده و روشنفکران‌اش نه به تسامح و تساهل اعتقاد داشتند و نه به آزادی اندیشه و اینها روشنفکری ایران را به مسیری نادرست هدایت کردند. تاریخ گواه آن است که حسام لنگرودی به دست عباسی و محمد مسعود به دست خسرو روزبه به قتل رسیده‌اند اما در کمال ناباوری می‌بینیم حزب توده متن دفاعیه روزبه را سانسور می‌کند و بخش مربوط به قتل محمد مسعود را حذف می‌کند و ماشین حذف فیزیکی حزب را به عنوان غول فکری دست‌نیافتنی به جامعه معرفی می‌کند. دامنه این دوگانگی و تناقض بدانجا ختم شد که ششاملو پس از اعتراف کیانوری مبنی بر نقش روزبه در قتل محمد مسعود، شعر تقدیمی‌اش به روزبه را پس گرفت. از طرف دیگر با کانون نویسندگان روبرو می‌شویم که شعارش دفاع از آزادی قلم است. شعاری که به دور از حقیقت بود چرا که آنها صرفاً برای کتاب‌های خودی قائل به آزادی بودند و مسلماً حاضر به دفاع از نشر کتابی که به نقد لنینیسم می‌پرداخت، نمی‌شدند.

اساساً تشکیلی که به اندیشه لنین اعتقاد دارد و معتقد است باید اندیشه غیر را نابود کرد چگونه می‌تواند به آزادی صدای مخالف قائل باشد؟! به هر روی روشنفکری چپ که تحت تأثیر انقلاب اکتبر و تفکرات لنین و امثال او شکل گرفت، مانع از شکل‌گیری مباحث دموکراتیک در ایران شد و سیطره این تفکر باعث شد در مکانی همچون دانشکده حقوق دانشگاه تهران چپ‌ها خواندن آثار روسو و ولتر و… را تعقیب کرده و دانشجوی نوپا را به خواندن جزوات مائو تشویق کنند. البته در این میان باید به برخورد حکومت‌ها با اندیشه مخالف نیز توجه داشت. در دهه ۸۰ قرن بیستم، حزب کمونیست فرانسه و مائوئیست‌ها قدرت داشتند و مجلاتی نظیر «New Left» و «Monthly Review» منتشر می‌شدند اما می‌بینیم که تأثیر‌گذاری زیادی

تک‌بعدی همواره از آن به نیکی یاد می‌کنند. اما در این میان می‌بینیم که مصطفی شاعیان موضعی برخلاف مواضع دیگر چپ‌ها اتخاذ و لنین را محکوم می‌کند. شاعیان در سال ۱۳۴۷ کتابی با عنوان «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» نوشت و در آن سیاست‌های لنین درباره میرزا را نقد کرده‌؛ البته این کتاب پس از مدت کوتاهی لغو مجوز شد و اکنون به کتابی نایاب تبدیل شده است. غرض از طرح نام شاعیان آن بود که بدانیم هیچ یک از چپ‌ها حاضر نشدند صادقانه درباره کشته شدن میرزا و کلیت قیام جنگل اظهار نظر کنند و به‌طور شفاف توضیح دهند که چرا یکی از چپ‌ها به‌نام خالو قربان سر یغزده میرزا را از تن جدا می‌کند و به رضاشاه تقدیم می‌کند. پس از رویداد جنگل با گروه ۵۳ نفر مواجه می‌شویم؛ گروهی که نمی‌توان آن را به‌طور کامل تحت تأثیر شوروی و KGB دانست اما پس از شهریور ۲۰ حزب توده با مشورت مستقیم و براساس دستورالعمل‌های KGB بیان‌گذاشته می‌شود و بر پایه همین امر می‌بینیم که در دوره ملی صنعت نفت احسان طبری از ملی‌شدن نفت جنوب سخن می‌گوید و تلوخیا اعلام می‌کند که نفت شمال را متعلق به روس‌ها می‌داند. این روند تنها در مواضع سیاسی و اقتصادی خلاصه نمی‌شود و به فضای روشنفکری نیز نفوذ می‌کند و روشنفکری را که باید آثار لاک و مونتسکیو و ولتر ترجمه کند و از روشنگری، آزادی اندیشه و تفکیک قوا سخن بگوید را به خدمت اندیشه چپ درمی‌آورد و به ترجمه جزوات استالین سرگرم می‌کند. چنانکه می‌بینیم به‌آزین در خاطرات خود با عنوان «از هر دری» می‌نویسد: «ولین کتاب‌هایی که ما خواندیم ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی استالین بود.» یعنی بر پایه چنین خوراک فکری سطحی، چنین افرادی جذب اندیشه مارکسیسم-لنینیسم شدند و این در حالی بود که برای مثال سوسیال‌دموکرات‌های اروپا به آرای هگل و مارکس و دیگر متفکران اشراف داشتند. چهره‌هایی که با خواندن جزوات استالین تبدیل به روشنفکران زمانه شدند پس از مرگ او، در سوگ‌گاش تظاهراتی وسیع برگزار کردند که ابتدای آن میدان فوزیه و انتهای آن میدان ۲۴

- انحراف روشنفکری**

نخستین بازخورد انقلاب اکتبر یا به بیان بهتر اندیشه لنینیسم را در قیام میرزا کوچک‌خان مشاهده می‌کنیم. در ماجرای میرزا کوچک‌خان، حیدرخان عموغولی و برخی دیگر از چپ‌ها به رشت آمده و قصد برپایی انقلاب سوسیالیستی داشتند و پیروزی لنین در روسیه موفقیت را برای آنها مسجل کرده بود. برخلاف انتظار حمایتی از جانب لنین صورت نگرفت و میرزا کشته شد و آن پروژه ناتمام باقی ماند. این واقعه در تاریخ چپ نقطه عطفی محسوب می‌شود و حاملان این اندیشه به‌صورت

شد. این پیمان‌نامه‌ی پنج بندی بدون اطلاع یا حضور و مشارکت ایران منعقد شد و بدنبال اطلاع و اعتراض ایران، بالاخره در ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۷ ایران را به صورت رسمی در جریان آن قرار دادند. در سال ۱۹۱۵ این مناطق به دو قسمت تقلیل یافت و منطقه بی‌طرف نیز از بین رفت. در واقع ایران در آستانه‌ی تجزیه قرار گرفته بود و پایان جنگ جهانی دوم می‌توانست سرآغاز تقسیم ایران باشد، ولی انقلاب روسیه این هدف را ناکام گذاشت. به دنبال انقلاب، لنین در چهاردهم دسامبر ۱۹۱۷ در اعلامیه‌ای قرارداد ۱۹۰۷ را فاقد اعتبار اعلام و تأکید کرد هر قراردادی که با استقلال، تمامیت ارضی و آزادی عمل ایران منافات داشته باشد بی اعتبار است. این رویداد در آن برهه‌ی حساس بسیار اهمیت داشت و محافل دیپلماتیک ایرانی را بسیار تحت تأثیر قرار داد. تنها در یک شرایط انقلابی امکان وقوع چنین رویدادی وجود دارد، چون در شرایط عادی دولت‌های قدرتمند در هر سطحی حاضر نیستند در شرایط هر‌ج‌ومرج‌گونه‌ی نظام بین‌المللی منافع را که کسب کرده‌اند راحت از دست بدهند. یک ماه بعد از این اعلامیه‌ی لنین، تروتسکی نیز اعلام کرد که نیروهای روسیه که در قالب قرارداد ۱۹۰۷ در ایران مستقر شده بودند، از ایران خارج خواهند شد. وی به عنوان کمیسر امور خارجه در چهاردهم ژانویه‌ی ۱۹۱۸ (۲۴ دی‌ماه ۱۲۹۶) در نامه‌ای به سفارت ایران چنین نوشت: «نظر به اینکه ملت ایران از وضع آتیه‌هنگامه ۱۹۰۷

ندارند. چرا که لیبرال‌دموکراسی به حدی فضای فکری را گشود که مخاطب توانست درستی و نادرستی اندیشه چپ را با مطالعه دقیق تشخیص دهد اما در ایران کتاب با سرکوب شدید حکومت مواجه شد. به اعتقاد من اگر شاه و ساواک اجازه انتشار و توزیع قانونی جزوه «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» احمدزاده را می‌دادند و با

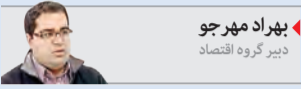
ویرتین از آن اسطوره‌زدایی می‌کردند می‌توانستند از تبدیل آن کتاب و نظایر آن به کتاب مقدس جلوگیری کنند. چنانکه امروز می‌بینیم سه ترجمه از کتاب سرمایه مارکس در بازار نشر موجود است و از کتاب و نویسنده‌اش تقدس‌زدایی شده است. این رویکرد در اروپا نیز مسیوق به سابقه است؛ در آنجا در دوره‌ای کتاب رژی دیره به چند زبان ترجمه و منتشر شد و زمانی که همگان به محتویات کتاب پسی بردند وی ناگزیر از رد تئوری‌های پیشین خود شد. در واقع استراتژی غرب آن بود که جامعه را مقابل رادیکالیسم باز کند اما ششاه چنین درکی از حکومت‌داری نداشت و مقابل اندیشه‌های رادیکال، خشونت و سرکوب را افزایش داد. البته که باید به نقش بعضی شه‌روشنفکران در تشدید این فرآیند اشاره کرد؛ آتهایی که معتقد بودند سیهاکل مهر سکوت را شکست نمی‌دانستند که نتیجه گفته‌شان تشدید اختلاف و سرکوب توسط رژیم شاه است.

- لنینیسم و جهان امروز**

در پایان باید گفت لنینیسم هیچ ارتباطی با ارزش‌ها و هنجارهای زندگی قرن بیست‌ویکمی ندارد. این تفکر پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از درون متلاشی شده چنانکه می‌بینیم شارل بتلهایم که روزی بسا این قبیل تفکرات همدل بود، در کتاب جلد چهارم مبارزه طبقاتی در شوروی اصل تفکر لنینیسم را رد می‌کند و این خود نشانه پایان این اندیشه است؛ مدعیان امروزی چپ نیز دیگر از دیکتاتوری پرولتاریا سسخنی به میان نمی‌آورند اما با این حال به نظر نیاز است لنینیسم بیش از این به تیغ نقد سپرده شود چرا که به‌رغم به حاشیه رفتن این اندیشه‌ها، پوتین شعار احیای روسیه بزرگ را سر داده است و اسطوره‌های جمعی به صحنه آمده‌اند.

منعقد بین روس و انگلیس مردد است با نهایت احترام به نام حکومت جمهوری روسیه مراتب ذیل را به استحضار خاطر شریف می‌رساند: موافق نص صریح اصول سیاست بین‌المللی که در کنگره ثانی کمیسرهای ممالک روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است، شورای کمیسرهای ملت روس اعلام می‌دارند که معاهده فوق‌الذکر نظر به اینکه علیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده به کلی ملغی و تمام معاهدات سابق و لاحق آن نیز هر جا حیات ملت، آزادی و استقلال ایران را محدود نماید، از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.» این رویداد برای انگلستان بسیار سنگین بود، ولی آنها نیز با فاصله‌ی یک ماه آن را پذیرفتند. البته انگلیسی‌ها طرحی همچون قرارداد ۱۹۱۹ را در ذهن داشتند که بعداً منعقد شد و زمینه‌ساز باقی ماندن انگلیسی‌ها در ایران و استمرار نفوذ آنها بود. دلایل چندی برای این اقدام انقلابیون روسیه برشمرده‌اند، از جمله ماهیت ایدئولوژیک و انقلابی دولت شوروی در آن زمان، نیاز به کسب محبوبیت جهانی و نشان دادن اینکه دولت انقلابی شوروی ماهیتی متفاوت از دولت تزاری دارد و… به هر حال به هر علت و انگیزه‌ای این اقدام صورت گرفته باشد، منافع بسیاری را نصیب ایران کرد.

انقلاب روسیه در نیمه نخست قرن بیستم اتفاق افتاد. قرن بیستم را می‌توان قرن ایدئولوژی‌ها نیز نام گذاشت؛ قرن‌ی که در ابتدای



بهراد مهرجو

دبیر گروه اقتصاد

آمارها گاهی حرف می‌زنند و پرده از رازها برمی‌دارند، مثل اینکه ۲۳ هزار شعبه بانکی در ایران فعال است و حداقل ۲۱۳ هزار کارمند از قبیل آنها نان می‌خورند. هیچ کدام از این بانک‌ها رابطه معناداری با شرکت‌های آمریکایی ندارند. کمی دورتر در سوئیس یکی از ۵ بانک بزرگ این کشور متعلق به مردی هندی است که ۱۴ سال در ایران زندگی کرده است. بانک «هندوجا» ۱۲ شرکت زیرمجموعه دارد و در ۵ کشور دیگر جهان هم شعبه‌هایی دارد که اصلی‌ترین آنها در سوئیس و آلمان است. مالک بانک دبلیته ایران است و امید دارد بتواند یک شعبه الکترونیکی در ایران راه‌اندازی کند، ولی حساسیت‌های آمریکا اجازه این ریسک بزرگ را به او نمی‌دهد و در نتیجه هر ۲۴ بانک ایرانی و تمام کارمندان و شعبه‌هایشان هم جذابیتی برای این مرد هندی ایجاد نمی‌کنند. او به همراه بسیاری دیگر از شرکت‌های سرشناس جهان نه ایران را تحریم می‌کند و نه برای حضور در بازاریش صف می‌کشد. اظهارنظرهای ترامپ در آخرین سخنرانی‌اش چیزی روی سر ایران خراب نکرد، آسبیبی به آینده اقتصاد کشور

نزد و حتی بازارهای همیشه حساس داخلی را هم با شوکی مواجه نکرد. حتی روزنامه ایران یک روز پس از اظهارنظرهای ترامپ به نقل از یکی از صرافان بازار تهران نوشت: «حرف‌های او چندان مهم نبود و به همین دلیل هم دلار گران نشد.» مسعود خوانساری رئیس اتاق بازرگانی تهران هم در سرمقاله خود در ماهنامه آینده‌نگر اشاره کرد: «حرف‌های ترامپ جهان را به نفع ایران متحد کرد.» این نگاه خوشبینانه البته با دو گزاره دیگر هم همراه شد: «اقتصاد ایران محور روابط خود را با کشورهای اروپایی قرار داده است. متأسفانه رفتارهای خارج از عرف دیپلماسی آمریکا موجب می‌شود تا شرکت‌های اروپایی که با این کشور نیز در ارتباط هستند در مورد رابطه با ایران با محافطه کاری برخورد کنند. در این مقطع وظیفه دستگاه دیپلماسی اقتصادی کشور این است که اروپا را به این باور برساند که در مورد رابطه با ایران شجاعانه و مستقل از منافع خود با آمریکا رفتار کند. اظهارنظرهای ترامپ جامعه اقتصادی جهان را مطمئن ساخت که دیوار برجام به این سادگی‌ها نمی‌ریزد و آمریکا نیز با وجود شعارهایی که در دوره انتخابات این کشور بیان می‌شد، به تنهایی پتانسیل مواجهه با ایران را ندارد.» اقتصاد ایران ترامپ را چندان جدی نگرفت ولی «تعلیق» در فضای تصمیم‌گیری همچنان باقی ماند. هنوز هم

کمپانی‌های معتبر جهانی مثل هندوجا نمی‌دانند با چه آینده‌ای مواجه خواهند شد. آیا می‌توان به ایران آمد یا نه؟

وضع خوب، وضع بد

آخرین گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد در پایان فصل تابستان معاملات مسکن ۲۳٫۷ درصد رشد داشته است. قیمت‌ها نیز بین ۷ تا ۸ درصد رشد داشته است. در صورتی که این روند باقی بماند، احتمالاً بازار مسکن در نیمه اول سال آینده با تحولات جدی برای خروج از رکود مواجه می‌شود و این صنعت با بیش از ۷۰۰ رشته وابسته و بیش از ۱٫۵ میلیون اشتغال به چرخه اقتصاد باز می‌گردد. اما هنوز هیچ کدام از معامله‌گران بازار مسکن به درستی نمی‌دانند که دلیل رشد قیمت‌ها و اقبال بیشتر مردم به بازار چه بوده است. شاخص بهبود وضعیت بازار مسکن از نظر سرمایه‌ای به خانه‌های شمال و غرب تهران مربوط است. آخرین گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد ۳۵ هزار واحد مسکونی خالی در مناطق شمالی تهران وجود دارد که به دلیل قیمت بالا، مشتری ندارند. آمارهای عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی، نشان می‌دهد به ازای ۲۴ میلیون خانوار ایرانی، ۲۷ میلیون خانه وجود دارد. اما هنوز تقاضای قابل توجه در بازار مسکن بی‌پاسخ مانده و ۱۹ میلیون نفر در بدمسکنی مطلق زندگی می‌کنند

برخی مانند امیرزاده، از فعالان این صنعت و عضو هیات‌نمایندگان اتاق بازرگانی، اعتقاد دارند: «وضعیت سیاست خوب است. اظهارنظرهای ترامپ هم آتقدر جدی نبود که کسی نگران و مضطرب شود. اما واقعیت این است که بازار در تردید است. یعنی حالا مسکن سرمایه‌ای امن و مطمئن است. بنابراین با وجود اینکه افق بی‌نور و نشان می‌دهد که برجام سرچایش محکم ایستاده برخی سرمایه‌گذاران خرد ترجیح می‌دهند که پول‌هایشان را به جایی مطمئن ببرند.» عباس آرگون دیگر عضو هیات نمایندگان اتاق تهران هم براین باور است: «بخشی از دلیل رشد قیمت مسکن به جهت وضعیت بانک‌ها و کاهش نرخ سود است. شاخص تأثیرگذاری صحبت‌های ترامپ را باید در بازار سرمایه دید که بعد از این اظهارنظرها اتفاق خاصی در این بخش رخ نداد.» این اظهارنظرها تأیید می‌کند که تندی بیش از اندازه رئیس‌جمهور آمریکا حال بازارهای ایران را بد نکرده است. دقیقاً چند روز پس از سخنرانی ترامپ ایران موفق به اعضای چند قرارداد بزرگ خارجی دیگر هم شد. موسسه مطالعاتی بیزینس مانیئور هم در آخرین گزارش خود که به وضعیت اقتصادی ایران پرداخته بود به سرمایه‌گذاران توصیه کرد به سمت ایران بیایند، چرا که بازار خرده‌فروشی ایران درحال رشد است. این موسسه در گزارش خود قید کرده ترامپ نمی‌تواند از توافق برجام

خارج شود و از این جهت نگرانی‌ای متوجه اقتصاد ایران نیست: «به احتمال ۷۵ درصد توافق هسته‌ای پابرجا می‌ماند و تهران به تمامی بندها و بخش‌های توافق‌شده در این پیمان جهانی پایبند است. در واقع ایران در نظر ندارد با بازی‌ای که ترامپ راه انداخته وارد میدان شود و توافقی که برای امضای آن بیش از یک دهه زمان صرف شد را به خطر بیندازد. ایران در این مسیر بسیار هوشمندانه رفتار می‌کند و هیچ بهانه‌ای برای بر هم خوردن توافق به دست غربی‌ها نمی‌دهد. حتی نمایندگان سازمان ملل و کشورهای غربی هم بارها بر این مساله تأکید کردند که ایران کاملاً به تعهداتش پایبند است و این کار ایران را می‌توان بسیار درایت‌مندانه و صحیح دانست. ولی آمریکایی که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آن است، ترجیح می‌دهد از طریق وضع تحریم‌های اقتصادی به بهانه‌های غیرهسته‌ای، فضا را در ایران و در سطح بین‌المللی متشنج کند و منتظر دیدن عکس‌العملی است که بهانه‌ای برای خارج شدن از این توافق جهانی است.» طی دو سالی که از توافق هسته‌ای گذشته ایران موفق به انعقاد قراردادهای ۸۶ میلیارد دلاری با کمپانی‌های خارجی شده است. بیشترین تعداد این قراردادها با شرکت‌های دولتی ایران بسته شده، ولی در صورتی که شرایط باثبات باقی بماند، احتمال همکاری‌های مشترک مهم میان‌بخش خصوصی ایران و سرمایه‌گذاران خارجی هم وجود دارد.

موسسه بیزینس مانیئور حتی پیش‌بینی کرده که در صورت لغو برجام از سوی آمریکا باز هم جریان ورود سرمایه‌ها به اقتصاد ایران متوقف نمی‌شود.

پایه‌های محکمی پیدا کرده که به سادگی از میان نمی‌رود. مهمترین بخش این مطالعه به ارائه آمارها مربوط است: «۶۳٫۷ درصد از مردم آمریکا بر این باور هستند تا زمانی که ایران به تعهداتش در توافق هسته‌ای پایبند است، آمریکا هم باید به این توافق پایبند بماند. اما ۳۴٫۴ درصد از افراد مورد مطالعه بر این باورند به دلیل کاستی‌هایی که در این توافقی وجود دارد- کاستی از نقطه‌نظر این افراد- باید مذاکرات ادامه پیدا کند و توافق جدیدی حاصل شود. آنها بر این باور هستند که توافق تنها راه حل مساله ایران است، ولی باید توافق همه‌جانبه و کامل باشد و ضعفی در آن توافق وجود نداشته باشد.» این نظرسنجی در مورد ایران نیز به یافته‌های دقیقی رسیده است: «در ایران ۳۰٫۷ درصد از مردم مورد مطالعه اعلام کردند که با قدرت تمام از این توافق حمایت می‌کنند و بر این باور هستند که این توافق دستاورد بسیار مهمی برای ایران بود. ۳۶٫۴ درصد از مردم گفتند که این توافق را تأیید می‌کنند، ولی قدرت و اطمینان گروه اول را نداشتند. در مجموع بالغ بر ۶۷ درصد از افراد مورد مطالعه حامی این توافق بودند و ۱۵٫۹ درصد

توسعه

فصل ۴ : اقتصاد و صنعت

شرکت‌های اروپایی یک چشم‌شان به ایران است و یک چشم‌شان به آمریکا

بازار تردید

از افراد مورد مطالعه در ایران گفتند که این توافق را نمی‌توانند تأیید کنند، ولی دلیلی قطعی و محکم برای رد آن هم ندارند. اما ۱۱٫۶ درصد گفتند که قویاً توافق هسته‌ای ایران و گروه ۱+۵ را تأیید نمی‌کنند. در این مطالعه ۵٫۴ درصد از مردم ایران به این سوال پاسخی ندادند و اعلام کردند که پاسخی برای این پرسش ندارند.» افسکار عمومی ایـران و آمریکا بر توافق پایبند هستند و به همین دلیل سیاستمداران نیز به سادگی نمی‌توانند قیدبرجام را بزنند. در فضای اقتصادی این یکی از بزرگترین برگ‌های برنده کمپانی‌هاست.

همه این اطلاعات نشان می‌دهد که برخورد با برجام به سادگی ممکن نیست و به همین دلیل هم سخنرانی ترامپ در تغییر مسیر بازارها موثر نبود. اما نگرانی اقتصاد ایران از جایی آغاز می‌شود که آمریکایی‌ها شرکای خود را در مورد حضور در اقتصاد ایران با تردید مواجه می‌سازند. اظهارنظرهای مقامات آمریکایی موجب شده تردیدهایی در مورد تصمیم‌گیری‌های بلندمدت ایجاد شود. این جریان سرمایه‌گذاران معتبر و حرفه‌ای را به احتیاط وادار می‌کند. آنها نظر قطعی خود برای حضور در ایران را ابراز نمی‌کنند و به همین دلیل مشخص نمی‌شود که در کوتاه‌مدت سیلی از سرمایه‌ها به سمت ایران روانه می‌شود یا اینکه کمپانی‌های جهانی یک چشم‌شان به آمریکا و چشم دیگرشان روی نام ایران می‌ماند؟

امنیت یعنی همه چیز

«امنیت یعنی مهمترین فاکتور برای سرمایه‌گذار خارجی، ولی شجاعت هم مهم است.» شریف نظام مافی رئیس اتاق بازرگانی مشترک ایران و سوئیس این جمله را در تفسیر وضعیت اقتصادی ایران و روابطش با اروپا بیان می‌کنسد. او نمایندگی یکی از مهمترین شرکت‌های سوئسی در ایران را دارد و خانواده‌اش نیز طی ۱۰۰ سال اخیر در صدر تجارت و اقتصاد ایران بوده‌اند. منصوره اتحادیه مادر او مترجمی سرشناس است که پیش از این کتاب زندگینامه محمد حسن امین‌الضرب را ترجمه کرده و در اختیار فعالان اقتصادی ایران قرار داده تا کمی بسا هویت تاریخی خود آشنا شوند. نظام مافی و خانواده‌اش طی یک قرن اخیر در جریان مهمترین تحولات اقتصادی ایران بوده‌اند و تقریباً انواع بحران‌ها را از سرگذرانده‌اند. او اعتقاد دارد: «رینگه ترامپ خواهد یکطرفه از برجام خارج شود، واقع‌بینانه نیست. احتمالاً هم کنگره در نهایت تصمیمی با احتیاط و میانه‌روی می‌گیرد و فضا را برهم نمی‌زند. اما یک مشکل بزرگ ما این است که ترامپ سیاست پنهانی دارد که موجب زیان ما می‌شود. او همه را در تعلیق نگه داشته است.» آندره مسعودی سرمایه‌دار ایرانی- ارمنی مقیم

سوئیس است. او طی سال‌های گذشته چندین بار تلاش کرده تا به بازار ایران بازگردد. وی در حاشیه همایش زوریخ که برای برقراری ارتباط میان صاحبان صنایع ایرانی و اروپایی برگزار شده بود، این‌چنین آینده روابط را تحلیل کرد: «شرکت‌های اروپایی دوست دارند که با ایران همکاری کنند. آنها مطالعه در مورد اقتصاد ایران را هم آغاز کرده‌اند. مرتب به ایران نماینده می‌فرستند و تأیید هم می‌کنند که اقتصاد ایران جذابیت‌های زیادی برای سرمایه‌گذاری دارد. اما بیشتر کار این شرکت‌ها در حد مذاکره و مطالعه مانده است، چراکه آنها نمی‌توانند با جرأت در مورد آینده کارشان تصمیم بگیرند. در واقع باید گفت که آمریکا جسارت عمل را از ایران گرفته است.» کمی پیش از آنکه ترامپ به انتقادهای یکطرفه و بدون مبنا از ایران بپردازد، مسعود خوانساری رئیس اتاق تهران در دیداری که از شهر ژنو داشت به یکی از اعضای پارلمان سوئیس گفته بود: «کشورهای اروپایی برای رابطه با ایران باید شجاعت بیشتری از خودشان نشان دهند و از آن مهمتر اینکه مستقل از آمریکا تصمیم بگیرند.» شریف نظام مافی هم در این نامن خاورمیانه امنیت دارد. این مزیت مهمی است که اروپایی‌ها هم آن را درک کرده‌اند. ۴۰۰ میلیونی منطقه دسترسی داشته باشند، ایران بهترین راه است. همه چیز امنیت است ولی الان آنها جسارت هم می‌خواهند که متأسفانه مواضع سیاسی آمریکا این جسارت را از آنها می‌گیرد.»

براساس آنچه موسسه بیزینس مانیئور پیش‌بینی کرده، بعید است کنگره آمریکا در مورد برجام تصمیم سختی بگیرد، اما حداقل تا آن زمان فرآیند مذاکره و مطالعه شرکت‌های اروپایی با طرف‌های ایرانی ادامه دارد.

بازارهای پس از ترامپ

بازارهای ایران به شدت سیاسی هستند. هر اظهارنظری می‌تواند شاخص‌ها را روی نمودارها به اوج عزت یا حضيض ذلت بکشاند. بورس و ارز نیز نمادی از تمام تنش‌های سیاسی به حساب می‌آیند، این بازارها آتقدر ثبات ندارند که به طعنه‌ای نلرزند یا به اشارتی ذوقزده نشوند. در موقعیت‌های خاص سیاسی مانند مذاکرات هسته‌ای نیز بیشتر از همه بالا و پایین شدند؛ بورس آف‌قدر ذوقزده شد که بعد از رسیدن به توافقی هسته‌ای، شاخص آن تا حدود ۲۰ هزار واحد رشد کرد و رکوردی برای چند دهه به جا گذاشت. اما همین بازارهای به شدت سیاسی، به تمام اظهارات ترامپ دهن کجی کردند؛ شاخص بورس بالا رفت و قیمت ارز کاهش یافت. دلار، هم‌راه را با نرخ ۳۸۰۰ تومانی شروع کرده بود، اما تنها طی دو هفته قیمت آن به ۴۰۴۰ تومان نیز رسید و حتی تا نزدیکی ۴۰۵۰ تومان

نیز رسیده بود. این افزایش قیمت و رد کردن کانال ۴ هزار تومانی، مانند همیشه التهاب‌هایی را ایجاد کرد و شائبه‌هایی ایجاد شد که دولت برای جبران کسری بودجه خود نرخ دلار را افزایش داده است. اما بر اساس روایت صرافان، این افزایش قیمت ناشی از هیجان سخنرانی ترامپ بود؛ مردم به سودای گران شدن دلار تقاضا را بالا برده و ارزش خریداری کرده بودند. اما درست یک روز بعد از سخنرانی ترامپ، قیمت ارز کاهش یافت و به ۴۰۰۸ تومان رسید. صحبت‌های صرافان و کارشناسان نشان می‌دهد که بانک مرکزی به تریق ارز در بازار پرداخت تا به این ترتیب بازار را تنظیم کند و اجازه ندهد افسار بازار ارز بر اثر تلنگر رئیس‌جمهوری آمریکا از دست دولت رشد‌ها. اما یکی دو روز بعد از سخنرانی ترامپ گزارش‌های میدانی از کف بازار تصویر روشنی از دیدگاه مردم نشان می‌داد. صرافان در پاسخ به علت کاهش نرخ دلار یک علت را مدام تکرار می‌کردند: «ترامپ که برجام را پاره نکرد، چرند و پرند گفت.» اما با این حال، نرخ ارز بعد از یک هفته کاهش، روند افزایشی خود را دوباره از سر گرفت و در هفته اول آبان‌ماه به ۴۰۶۰ تومان رسید.

بورس نیز سه نگاه سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران خرد را نشان می‌دهد، پس از تهدیدهای ترامپ علیه ایران رشد کرد. شاخص کل بورس در روز ۱۹ مهر ماه یعنی پیش از اعلام رسمی مواضع آمریکا علیه ایران، روی عدد ۷۴۴ هزار و ۷۴۴ واحد ایستاده بود یک روز بعد از اعلام مواضع آمریکا با رشد ۵۱۹ واحدی و با یک کانال افزایش به ۸۵ هزار و ۲۶۳ واحد رسید. در سومین روز پس از سخنرانی ترامپ، شاخص با رشد ۱۹۵ واحدی از نیمه کانال ۸۵ هزار واحدی گذشت و به ۸۵ هزار و ۵۹۰ واحد رسید. رشد شاخص بورس به طور مستمر ادامه یافت تا جایی که در هفته اول آبان ماه در مرز ۸۷ هزار واحد قرار گرفت. به این ترتیب، اهالی بازار سرمایه نیز نشان دادند بیش از آنکه صحبت‌های آمریکایی‌ها برایشان مهم باشد، از اخبار داخلی و پالس‌های مثبت اروپایی اثر می‌گیرند. امسال بازدهی بورس تا جایی پیش رفته است که در دوره‌های یکساله هنوز رقیبی ندارد و در هفت ماهه نخست اسمال با بورس اوراق بهادار تهران برابر شد. درحالی که بازدهی سپرده‌های بانکی دراین مدت ۱۱٫۶ درصد بوده است، بازدهی بورس نیز به ۱۱٫۶ درصد رسید که همپای بانک برای سهامداران خود سود به همراه داشته است.

این اطلاعات آماری تأیید می‌کند که اگرچه مالک بانک هندوجا همچنان برای ورود به بازار ایران در تردید است حداقل بازارهای ایران به ثباتی رسیده‌اند که او و مدیران کمپانی‌های دیگر را برای حضور در این اقتصاد وسوسه کنند

برای محیط کسب و کار نگران باشیم، نه واکنش‌های ترامپ

قابل حدس بود

در مورد ایران که در مورد دیگر کشورها و معاهده‌های بین‌المللی در داخل و خارج از این کشور اعتراضاتی را برانگیخته است. موضع‌گیری ترامپ علیه برجام به انزوای ایران منجر نشد، بلکه نشانه‌های بدعهدی آمریکا را نشان داد و ترامپ را هرچه تنهاتر کرد. با توجه به فضای پیش‌آمده بهتر است برای تسهیل شرایط کسب و کار در کشور و جذب سرمایه‌گذار، چه داخلی و چه خارجی، تلاش کنیم. اصلاح مقررات گامی موثر در این زمینه است، مقرراتی که چه قبل از ترامپ و چه حالا و چه در آینده پس از او، اقتصاد ایران را از ارتباط موثر اقتصادی با جهان خارج محروم کرده است.

و ارتباط کمتری با فضای داخلی ایران دارد. مشکلاتی مثل عدم یکسان‌سازی نرخ ارز، دخالت‌های دولت در تعیین نرخ ارز یا چرخش ناگهانی مقررات سرمایه‌گذاری در ایران را سخت کرده است. بی‌انضباطی مالی دولت در ایران در دوره تحریم‌ها عامل دیگری بود که فشارهای بین‌المللی بر اقتصاد کشورمان را تشدید می‌کرد. بنابراین می‌بینیم که چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده، همه چیز در اقتصاد وابسته به واکنش‌های منفی یا مثبت در فضای بین‌المللی نیست.

بخشی از مشکلات اقتصاد کشور به خود ما باز می‌گردد که تحریم‌ها آن را تشدید می‌کند. کنش‌های ترامپ در فضای بین‌المللی نه فقط

نیست، چراکه این مخالفت‌ها و محدودیت‌ها در یک سال پس از برجام هم وجود داشت و محدودیت‌هایی که فدرال رزرو آمریکا برای روابط بانکی بسا ایران ایجاد کرد یک نمونه از آنهاست. مسئله اصلی در عدم جذب سرمایه‌گذار به طور گسترده در ایران یا کندی استفاده از فرصت‌های اقتصادی پس از برجام و عدم وجود امنیت سرمایه‌گذاری در کشورمان است که بخش عمده‌ای از آن به مسائل داخلی باز می‌گردد و به قوانینی که در زمینه جذب سرمایه خارجی در ایران جاری است. وضعیت محیط کسب و کار در ایران سرمایه‌دار داخلی را از وارد شدن به فعالیت اقتصادی می‌ترساند، چه برسد به سرمایه‌گذار خارجی که شناخت

از جمله فرانسه، انگلستان و آلمان پایبندی کشورهایشان را به برجام اعلام کردند و تعداد زیادی از فعالان سیاسی دموکرات در آمریکا ترامپ را به حفظ میراث اواما در مذاکره هسته‌ای با ایران تشویق کردند. در نهایت موضع‌گیری اکثریت نمایندگان کنگره پیش از سخنرانی ترامپ در اظهارنظرهای رسانه‌ای به نفع برجام انجام شدد و این مهم نشان داد که به احتمال زیاد پیس از مهلت ۶۰ روزه مجلس سنا و نمایندگان در اجرا یا عدم اجرای تحریم‌های جدید علیه ایران، اتفاق خاصی رخ نخواهد داد.

مسئله اصلی و اساسی ما در جذب سرمایه خارجی لزوماً مخالفت‌های آمریکا نبوده و پیش‌بینی‌های مختلف از سوی کارشناسان همراه بود و سرانجام آنچه اتفاق افتاد به این پیش‌بینی‌ها نزدیک بود. تکرار ادعاهایی که همیشه از سوی آمریکایی‌ها علیه ایران مطرح شده در سخنرانی ترامپ نشان داد که حرف تازه‌ای در چپتهی رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه آمریکا نیست و اینکه رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی‌اش به خلیج عربی به جای خلیج فارس اشاره کرد گواه دیگری بر این بود که تا چه اندازه مسئله موضع‌گیری ترامپ علیه برجام یک بازی سیاسی است تا یک تهدید اقتصادی. نکته مهم دیگر اینکه پیش از سخنرانی دونالد ترامپ علیه برجام کشورهای اروپایی

امروز نرخ رشد اسپانیا به سطح قبل از بحران مالی جهان نزدیک شده است. اقتصاد اسپانیا در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ بیش از ۳ درصد افزایش یافت که به مراتب جلوتر از همتایان اروپایی‌اش بوده است. حالا هم انتظار می‌رود این رقم در سال جاری ادامه پیدا کند و تولید ناخالص داخلی حداقل ۲.۵ درصد افزایش یابد.



گزارش اقتصاد جهان

۱۰

گاو بازهای توسعه یافته

اسپانیا، کشوری توسعه یافته با مشکلات بسیار

فریده عنایتی

خبرنگار

می‌شود. طبق گزارش تلگراف، اسپانیا سال ۲۰۱۱ را با بیکاری حدود یک‌چهارم از جمعیت فعال خود به پایان رساند. نرخ بیکاری در آن سال ۲۲.۸۵ درصد یا ۵.۲۷ میلیون نفر بود که بیشترین میزان در اتحادیه اروپا را شامل می‌شد. بی‌بی‌سی هم در تایم‌لاینی از حوادث اسپانیا نوشت: «سپتامبر ۲۰۱۳، اقتصاد این کشور ۰.۱ درصد رشد را ثبت کرد که به معنی خروج رسمی از رکود بود.» سال ۲۰۱۵، اقتصاد اسپانیا بعد از یک دوره رکود دیگر بنای رشد گذاشت. فورچون در گزارشی درباره این رشد نوشت: «در تئوری، اسپانیایی‌ها باید جادو گر باشند که توانستند پس از سال‌ها رکود، به رشد برسند.» رونق در اسپانیا در آن سال به گونه‌ای محسوس بود که هم کمیسیون اروپا و هم صندوق بین‌المللی پول، پیش‌بینی‌هایشان برای رشد اقتصادی اسپانیا در سال ۲۰۱۵ را به ترتیب ۲.۸ درصد و ۲.۵ افزایش دادند.

ماجراهای رشد اسپانیا تا جایی پیش رفت که اقتصاددانان از آن به عنوان فضیلت یاد کردند. با اینکه همان سال اسپانیا بالاخره مسیر رشد را ادامه می‌داد، اکثر اسپانیایی‌ها با مشکل شغل و کمبود آن مواجه بودند. سال ۲۰۱۵، تنها ۵۹.۹ درصد از افراد بین ۲۰ تا ۶۴ ساله اسپانیایی کار می‌کردند. طبق گزارش فورچون، بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳، بیش از ۳ میلیون شغل در اسپانیا ناپدید شد که تا سال ۲۰۱۵، تنها یک میلیون آن احیا شده است.

حالا فاینانشال تایمز از وضعیت فعلی اسپانیا این طور می‌نویسد: «پس از سه سال رشد چشمگیر اقتصادی، اسپانیا در حال گذراندن یک مرحله مهم است. با توجه به محاسبات رسمی، اقتصاد کشور به زمان قبل از بحران رسیده است. به این ترتیب نه سال بعد از اینکه اسپانیا در رکودی عمیق و تلخ فرو رفت، حالا به زمان قبل از سال ۲۰۰۸ برگشته است.»

به این ترتیب بهبود چهارمین اقتصاد بزرگ منطقه یورو نشان می‌دهد که سیاست‌های غیرواقعی که در زمان اوج بحران اعمال می‌شد، کار کرده است. به عبارتی به‌رغم تمام سختی‌های سال‌های بحران، تصمیم اسپانیا برای اصلاح بازار، تعمیرات اساسی سیستم بانکی و کاهش کسری بودجه به او برای بازگشت به رشد کمک کرد. این پیامی بود که مادرید می‌خواست به گوش تمام جهان برساند: «کشورها می‌توانند مسیر خود را در زمان بحران اقتصادی اصلاح کنند.»

البته همه نگاه‌ها به رشد اسپانیا مهربانانه و الگومشانه نیست. منتقدان که عمدتاً از گروه چپ و بخش‌هایی از دانشگاهیان هستند، معتقدند که بهبود اقتصادی نه‌تنها ناقص، بلکه هزینه

ریاضت اقتصادی و اصلاحات هم زیاد بوده است. شاید نرخ بیکاری کاهش یافته باشد، اما در حال حاضر ۱۸.۶ درصد است که بسیار بالاتر از سطح پیش از بحران و تقریباً دو برابر منطقه یورو است. تحلیلگران هشدار می‌دهند که بعضی از آسیب‌ها هنوز ادامه دارد: «از نرخ پایین بهره وری بخش خصوصی اسپانیا تا نرخ بیکاری زیاد و وضعیت ضعیف نظام آموزشی کشور.»

ریشه‌های بحران

به گزارش فاینانشال تایمز، ریشه‌های بحران امروز اسپانیا به طور کامل مشخص شده است: زمانی که سال ۱۹۹۹ اسپانیا به پول واحد اروپایی پیوست، به نظر می‌رسید دروازه‌های اقتصادی بهشت برایش باز شده است. کشوری با سابقه تورم و نرخ بهره بالا ناگهان قادر بود با نرخ بهره بسیار پایین استقراض کند. ورود به منطقه یورو موجب اعتبار و رونق دارایی‌ها شد که نه بانک مرکزی اروپا و نه دولت اسپانیا قادر یا مایل نبودند آن را متوقف کنند. این رونق همزمان با ورود میلیون‌ها مهاجر از آمریکای لاتین، شرق اروپا و شمال آفریقا بود که باعث افزایش تقاضای مسکن شد.

سال ۲۰۰۷، اسپانیا خانه‌های بیشتری از آلمان، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا ساخت. به طوری که ۲.۷ میلیون کارگر اسپانیایی در بخش ساخت‌وساز مشغول شدند که معادل ۱۳ درصد از نیروی کار کشور بود. طبق گزارش فاینانشال تایمز، امروز نرخ رشد اسپانیا به سطح قبل از بحران مالی جهان نزدیک شده است. اقتصاد اسپانیا در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ بیش از ۳ درصد افزایش یافت که به مراتب جلوتر از همتایان اروپایی اش بوده است. حالا هم انتظار می‌رود این رقم در سال جاری ادامه پیدا کند و تولید ناخالص داخلی حداقل ۲.۵ درصد افزایش یابد.

با این حال آنچه مهم است، ترکیب رشد اسپانیا است. در سال‌های قبل از بحران، بخش ساخت‌وساز سبک، بیش از ۱۰ درصد از تولید

ناخالص داخلی را به خود اختصاص می‌داد که امروز سهم آن به کمتر از ۵ درصد کاهش یافته است. در عین حال صادرات کالا و خدمات اسپانیا از ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی به ۳۳ درصد افزایش یافته است. صادرات کشور نیز متنوع‌تر شده و شرکت‌های بیشتری در بخش‌های بیشتر در بازارهای بزرگ‌تر فروش دارند.

جدایی کاتالان از اسپانیا

احتمالاً برای کاتالونیایی‌ها طرفدار تیم فوتبال بارسلونا بودن، بدیهی و طرفدار رئال مادرید بودن، گناهی نابخشودنی محسوب می‌شود. این ماجرا الان که رفراندوم استقلال کاتالان‌ها از اسپانیا مطرح شده، پررنگ‌تر هم خواهد شد. بارسلونا مانند جوهری در اقتصاد اسپانیا عمل می‌کند؛ دومین شهر بزرگ اسپانیا بعد از مادرید و همچنین بزرگترین منطقه اسپانیا از نظر تولید اقتصادی است. این منطقه ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی اسپانیا را تشکیل می‌دهد؛ واقعیتی که همیشه از سوی هواداران بلندپروازانه کاتالونیایی برای استقلال مطرح می‌شد.

بارسلونا در سطح بین‌المللی، وزن بالایی را به خود اختصاص داده است. یک نظر سنجی توسط EY نشان می‌دهد که این شهر، پنجمین سرمایه‌گذاری بین‌المللی در اروپا را انجام می‌دهد. به گفته شرکت KPMG، بارسلونا به تنهایی حدود ۳۶ درصد کل سرمایه‌گذاری خارجی در اسپانیا را در سال ۲۰۱۵ جذب کرده است. اما چیزی پشت موفقیت این شهر قرار دارد. گردشگری، نقش کلیدی را ایفا می‌کند. بارسلونا، محبوب‌ترین مقصد اسپانیا است که سالانه از ۸ میلیون بازدیدکننده بین‌المللی استقبال می‌کند که حداقل یک شنب در این شهر اقامت می‌کنند. براساس آمار Euromonitor، بارسلونا همچنین محبوب‌ترین بندر برای کشتی‌های کروز در اروپا است. از نظر حمل‌ونقلی هم بارسلونا به عنوان دروازه طبیعی برای آمدن به اروپا از

بعضی شاخص‌های مهم اقتصادی در اسپانیا	
تولید ناخالص داخلی (برابری قدرت خرید):	۱۶۸۷ تریلیون دلار (۲۰۱۶)
نرخ رشد واقعی تولید ناخالص داخلی	۳/۲ درصد (۲۰۱۶)
نرخ بیکاری	۱۹/۶ (۲۰۱۶)
تورم	۰/۳ درصد (۲۰۱۶)
فرودگاه	۱۵۰
راه آهن	۱۶۱۰۱/۵ کیلومتر
جاده	۶۸۳۱۷/۵ کیلومتر

شمال آفریقا و آمریکا است. علاوه بر اینها، این شهر، خانه تعداد زیادی از استارت‌آپ‌های موفق و مراکز تحقیقاتی است. به گفته شورای شهر آن، این بخش تقریباً بیش از ۷ درصد اقتصاد بارسلونا را تشکیل می‌دهد.

حدود ۳۴ درصد از صادرات اسپانیا از کاتالونیا است. اطلاعات رسمی نشان می‌دهد که یک‌سوم از صادرکنندگان اسپانیایی در بارسلونا مستقر هستند. به گفته مسئولان این ایالت، یک‌سوم از تمام شرکت‌های خارجی که در اسپانیا فعالیت می‌کنند، بارسلونا را به عنوان دفتر خود انتخاب کرده‌اند. فولکس واگن و نیسان، هر دو برنامه دارند که کار خود را در منطقه بارسلونا توسعه دهند. کاتالونیا، اقتصادی‌ترین منطقه اسپانیا است و ۷۱۰۰ شرکت خارجی در آن مستقر هستند. با تمام این نعمت‌ها و استعدادها، الان اوضاع تغییر کرده است. جدایی طلبی کاتالونیا از اسپانیا برای دو طرف گران تمام می‌شود. از فردای یک اکتبر که رفراندوم برگزار شد، شرکت‌ها و بانک‌های خارجی بنای خروج از این منطقه را سر دادند. البته این اولین بار نیست که کاتالونیا رفراندوم استقلال برگزار می‌کند. این منطقه سال ۲۰۱۴ هم همه‌پرسی برگزار کرد که دولت مرکزی آن را غیرقانونی خواند و استقلال این منطقه را رد کرد.

در آخرین رفراندوم یکی دیگر از کسب‌وکارهای کاتالان سقوط کرد. شرکت بیوتکنولوژی Oryzon Genomics از بارسلونا به مادرید رفت. دولت منطقه‌ای کاتالونیا برای جلوگیری از آسیب بیشتر به اقتصاد سعی کرد اقداماتی انجام دهد. مقامات محلی اعلام کردند، برای کمک به اطمینان شرکت‌ها و پاسخ به سوالات در مورد وضعیت اقتصادی و سیاسی فعلی منطقه کمیته‌ای تشکیل خواهند داد. جوزف لوئیس، سخنگوی دولت کاتالونیا گفت: «هدف اصلی این طرح، ارائه آرامش و امنیت به هر شرکت فعال در کاتالونیا است.»

در طرف مقابل، دولت ملی اسپانیا هم قانونی برای ساده‌تر کردن تغییر خانه قانونی شرکت‌ها تصویب کرد. کریستوفر داتو، رییس اتاق بازرگانی بریتانیا در اسپانیا گفت: «استقلال به معنی خطرات جدید برای کسب‌وکار است.» او گفت: «هرچی از شرکت‌ها ممکن است بخواهند خانه قانونی خود را به مناطق اسپانیایی انتقال دهند که در آنجا ثبات و امنیت وجود داشته باشد؛ به جای اینکه در منطقه‌ای بمانند که بی‌ثباتی و درک ریسک وجود دارد.»

با این حال اگر کاتالونیا جدا شود، اسپانیا ۲۰ درصد اقتصادش را از دست می‌دهد. اما او باید قبول کند که در مسیر جدایی مشکلاتی هم

وجود دارد. به طور مثال اگر کاتالونیا بخواهد به طور مستقل برای عضویت در اتحادیه اروپا درخواست دهد باید نظر مثبت تمام اعضای اتحادیه به جمله اسپانیا را جلب کند. اما اگر این منطقه بخواهد به اتحادیه نیونیند باید بداند که با خروج از اتحادیه به احتمال زیاد هزینه صادرات کالاهای تولیدی کاتالونیا به سایر اعضای اتحادیه اروپا و کشورهای دیگر افزایش می‌یابد. سی‌ان‌ان مانی به نقل استغاف براون، اقتصاددان Capital Economics نوشت: کاتالونیا به لیست کشورهای کوچکی می‌پیوندد که عضو سازمان تجارت جهانی نیستند، این به آن معنی است که او با موانع تجاری قابل توجهی مواجه خواهد شد.» به گفته براون، ایسن حرکت، قیمت کالاهای وارداتی به کاتالونیا را افزایش می‌دهد و منجر به کاهش شغل خواهد شد.

این منطقه می‌تواند از یورو به عنوان ارز خود استفاده کند، اما در بانک مرکزی اروپا کرسی نخواهد داشت. اما اگر کاتالونیا استقلال خود را اعلام کند، حداقل می‌تواند از پرداخت سهم خود در بدهی‌های ملی هم خودداری کند. با این حال، به گفته کارشناسان، بعید است که اتحادیه اروپا کاتالونیا را به رسمیت بشناسد. لورنس آلان، از IHS Markit هم می‌گوید: «دولت کاتالان، می‌تواند از نتیجه مطلوب همه‌پرسی برای افزایش اهرم در مذاکرات آینده با دولت اسپانیا استفاده کند.»

اما گردشگری که نقطه قوت بارسلونا و منطقه کاتالونیا محسوب می‌شد، حالا به پاشنه آشیل آن بدل شده است. سی‌ان‌ان مانی در گزارشی از وضعیت گردشگری این منطقه بعد از رفراندوم نوشت: «از زمان برگزاری رفراندوم استقلال منطقه کاتالان در یکم اکتبر، رزرو پرواز بین‌المللی به کاتالونیا در مقایسه با سال گذشته ۱۷ درصد کاهش داشته است.» Ex-Celltur، یک انجمن صنعت گردشگری اسپانیا می‌گوید: «دیده شده است که برخی از مسافران به جای بارسلونا می‌خواهند به مادرید بروند.» این انجمن هشدار داده است که یک وضعیت سیاسی بدتر می‌تواند منجر به کاهش ۲۰ تا ۳۰ درصدی هزینه گردشگری در سه ماهه آخر سال ۲۰۱۷ در کاتالونیا شود. اقتصاد اسپانیا در چند سال گذشته رو به بهبود بود. این بهبود هم بارش گردشگری که بیش از ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی کشور را در سال ۲۰۱۶ به خود اختصاص داده بود، رخ داده است. اگر گردشگران خارجی کمتری به بارسلونا بروند، درآمد منطقه کاهش خواهد یافت و افراد کمتری از کلسیاس «ساگرادا فامیلیا» به معنی خانواده مقدس، شاهکار آنتونیو گائودی بازدید خواهند کرد.

آیا کابوس اقتصادی اسپانیا سرانجام پایان خواهد یافت؟

خودرو در سال ۲۰۱۰ به سود ۱۷۰ میلیون دلاری و تولید ۴۵۰ هزار خودرو برسد که ۸۰ درصد آنها را صادر می‌کند. این کارخانه خودروی خود را به سمت محصولاتی با سودآوری بالا مثل آتسودی تغییر داده است. اینک نزدیک به ۲۰ درصد صادرات اسپانیا را خودرو، کامیون و قطعات خودرو تشکیل می‌دهد. صنعت خودرو و قطعات نمونه در اسپانیا تبدیل شده است که نشان می‌دهد چگونه با سرمایه‌گذاری جدید می‌توان شروع به ارتقای محصول کرد، در خارج به رقابت پرداخت و موفق و سودآور بود.

محرك اصلی رشد دانسته می‌شود. یک دهه قبل کشور وابستگی شدیدی به تزریق اعتبار به بخش ساختمان داشت که سرانجام وام‌ها بازپرداخت نشد و بانک‌های زیادی را ورشکست کرد. امروز، بخش ساختمان تنها نیمی از وزن پیشین خود را در اقتصاد اسپانیا دارد. صادرات و نفوذ در بازارهای جهانی با برندهایی مانند زارا توانسته است از یک‌چهارم اقتصاد ملی به یک‌سوم افزایش یابد. یک نمونه موفق شرکت خودروسازی سیاهت (بخشی از گروه فولکس‌واگن) است که توانست از یک کارخانه زیان‌ده با تولید ۳۰۰ هزار

چانه‌زنی‌های کارگری و اعتصابات به نامی کار و زجر دستمزدهای کاهش یافته می‌افزاید. در روایتی دیگر اسپانیا سندی معتبر از درستی اصلاحات اقتصادی است که اینک به نتیجه رسیده است. اسپانیا امکان اخراج کارگران را برای کارفرمایان آسانتر کرد که در نتیجه آنها تمایل بیشتری به استخدام کارگر جدید یافتند. با این روایت، اسپانیا الگویی خوب برای فرانسه است که رئیس‌جمهور جدیدش مانوئل ماکرون خواهان اصلاحاتی در قانون کار است و در برابر فشار اتحادیه‌ها مقاومت می‌کند. بازطراحی اقتصاد اسپانیا

شغل ایجاد شود. اما قوانین حاکم بر یورو، اسپانیا را مجبور کرد مخارج را محدود کند و مشقت مالی بیشتر شد. رقابت‌پذیری رویه افزایش اسپانیا عمدتاً ناشی از افت دستمزدها نسبت به سایر کشورهای یورو است. در این روایت، خیزش اسپانیا پس از افت اقتصادی طولانی مدت جای خوشحالی چندانی ندارد. ایسن درد را می‌توان در آمارهای بیکاری یافت که نرخ بیکاری هنوز بالای ۱۸ درصد و برای جوانان نزدیک ۴۰ درصد است. حدود ۴.۳ میلیون نفر از ملت ۴۷ میلیونی رسماً به دنبال کار می‌گردند. حتی در مناطق روبرو شده،

اندازه اقتصاد اسپانیا به میزان قبل از بحران رسیده است. امید این می‌رود که قاره اروپا با وجود چالش‌های اساسی موجود، سرانجام وارد بهبود و رونق اقتصادی شود. تجربه ناگوار اسپانیا می‌تواند درس‌هایی برای سایر کشورهای داشته باشد. براساس یک مکتب فکری، اسپانیا قربانی ریاضت بودجه‌ای شد که رهبران اروپایی در تلاش ناموفق برای خواباندن بحران بر این کشور تحمیل کردند. دولت اسپانیا در مواجهه با ترکیدن حباب مستغلات و افت اقتصاد جهانی، باید پول بیشتری به پروژه‌های زیربنایی تزریق می‌کرد تا

جعفر خیرخواهان

کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

در یک دهه که از بحران مالی جهانی می‌گذرد اسپانیا مثالی حاد از فاجعه اقتصادی‌ای بود که ۱۹ کشور با پول مشترک اروپایی را دربر گرفت. نرخ بیکاری حیرت‌آور آن که به ۲۷ درصد هم رسید نشانه روشنی از استیصال و درماندگی بود که با ترکیدن حباب سرمایه‌گذاری در مستغلات، همراه با بحران مالی جهانی به‌وجود آمد. اینک



کارآفرین

بعد از چند وقت کار و فعالیت بخش بزرگی از توزیع کفش ایران در دست خاندان عمیدحضور بود. زمانی هم که می‌خواستند کار کفش بلا را شروع کنند، امیر ۳۴ ساله و منصور ۲۸ ساله بودند. در واقع کفش بلا سال ۱۳۴۱، توسط نهایت مرادیانس و همسرش، نورات طوماسیانس روین پور و سه فرزندش، اسپهان، ایزابل و ریذا با سرمایه سه میلیون ریال به ثبت رسیده بود. اما چند ماه بعد، امیر و منصور شرکت بلا را که هنوز وارد تولید نشده بود، خریداری کردند

خط ممتد کارآفرینی

خاندان عمیدحضور، از تولید کفش در ایران تا شرکت شتاب‌دهنده در دره سیلیکون

شیرین فرهادی
خبرنگار

قانع نبود. حسن بیشتر کار می‌کرد و توانست با سرمایه و پس‌انداز بیشتر، مغازه‌ای مقابل تیمچه حاج‌الدوله بخرد. همین مسیر، شد مسیر رشد حسن و خاندان عمیدحضور، خاندانی که از همان آغاز دهه ۵۰ کارآفرینی را پیشه کرده بودند و الان هم بعد از ۴۰ سال در آنسوی دنیا همین مسیر را طی می‌کنند از شرکت‌های شتاب‌دهنده بزرگ در سیلیکون ولی به شمار می‌روند. حسن پایه‌های کارآفرینی را در خاندان عمید حضور بنیان گذاشت. بعدها که در ۴۶ سالگی فوت کرد، کارها به عهده امیر، پسر بزرگش که آن زمان ۲۰ ساله بود، افتاد.

امیر سال ۱۳۰۷ در تهران به دنیا آمده بود. او بیشتر نزد پدر مهارت‌های کاری را آموخته و مدرسه را رها کرده بود. امیر آنقدر خوب در کنار پدر آموزش دیده بود که حتی در دوره بیماری حسن، به مدت هشت ماه مغازه را اداره می‌کرد. طی این سال‌ها منصور، برادر دیگر هم ۱۲ ساله بود و همراه امیر به فکر توسعه کار افتادند. این فکر ده سال بعد آنها را به یکی از بنکداران بزرگ توزیع کفش در ایران تبدیل کرد.

با این که امیر و منصور راه تجارت و کسب و کار را پیش گرفتند، سه برادر دیگر را به تحصیل واداشتند. محسن ۱۴ ساله و هاشم ۱۷ ساله در سال ۱۳۳۶ برای ادامه تحصیل به انگلیس رفتند. البته محسن علاقه‌ای به تحصیل نداشت و به ایران برگشت و کنار منصور و امیر به کسب و کار خانوادگی ادامه داد. هاشم لیسانس اقتصاد را گرفت و برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. طی این دوره به ایران سفر کرد و به سفارش مادر و برادر بزرگ در تهران ماند. این ماندن باعث شد ۴ سال در وزارت اقتصاد مشغول به کار شود، شغلی که به واسطه آن در بیشتر مذاکرات و انعقاد قراردادهای همکاری فنی، اقتصادی و بازرگانی با اروپای شرقی و اروپا حضور داشت. اما اسماعیل تحصیل را تا سطح دکترا ادامه داد و مدتی هم در صندوق بین‌المللی پول کار کرد. او که در کارش استاد شده بود، سال ۱۳۵۱ به دعوت جمشید آموزگار به عنوان مشاور وزیر نفت به ایران بازگشت. برای پیشرفت خانواده عمیدحضور، کل

راه صعود

پشتکار حسن تا جایی پیش رفت که توانست با سرمایه اندکی که پس‌انداز کرده بود، مغازه‌ای در بازار اجاره کند. البته او به همین

آقای محترم
شاد و خوشحال باشید
به یک جفت کفش ایتالیایی
بلا
برای اینکه
نرم است...

قیمت ۵۸ تومان



در این دوره، اسماعیل که تحصیل کرده اقتصاد بود، نقش قابل توجهی در همکاری با مدیریت بانک برای حل بدهی‌ها ایفا کرد. اما پس از چند ماه بحران انقلاب تلاش‌ها را ناکام گذاشت. در نهایت با وجود مشکلات، مجموعه‌های تولیدی بلا، مهپوش، جم، چرم زوک و جوراب گیلان از دهه هفتاد به بعد با زبان گسترده و ناتوانی در رقابت مواجه شدند و بر اثر مدیریت دولتی و شبه‌دولتی به تدریج به تعطیلی گراییدند. اما هنوز تعدادی از فروشگاه‌های بلا در سطح شهر دیده می‌شوند که کفش کارخانه‌ها و کارگاه‌های دیگر را می‌فروشد.

طبق کتاب «سرگذشت ۵۰ کنشگر اقتصادی ایران» زمانی که فضای احساسی پس از انقلاب بر همه ارکان اقتصادی غالب بود و مفهومی به نسام برند در تولید و توزیع اهمیت نداشت، نام گروه بلا به شرکت «فخرالاسلام» تغییر یافت. در همان زمان یعنی ژانویه ۱۹۷۹ امیر با خانواده‌اش به آمریکا رفت. بعد از آن، به همراه پسرانش در زمینه تجارت فرش، صنایع آب و ملکناری از فعالان موفق ایرانی در آمریکا شد.

امیر همراه ۱۳۷۹ درس ۷۲ سالگی در آمریکا درگذشت و شرکتی که سال‌ها برایش زحمت کشیده بود، پس از کنترل دولت، همانند اکثر شرکت‌های دولتی با زبان‌های گسترده مواجه شد.

منصور به اندازه امیر خوش شانس نبود. حتی با اینکه داماد حاجی ترخانی بود و به واسطه او با انقلابیون مذهبی در ارتباط بود، تصور نمی‌کرد سال ۱۳۵۹ از ورودش به کارخانه جلوگیری شود. او طی آن سال‌ها، ممنوع‌المعامله شد و کنترل کارخانه به دست سازمان صنایع افتاد و از بین رفتن ۳۰ سال کار و تلاش، باعث شد تا وی سال ۱۳۶۱، در سن ۴۶ سالگی بر اثر سکت در تهران فوت کند.

محسن، برادر دیگر پس از انقلاب در ایران ماند و بهمن ۱۳۴۸ درگذشت. هاشم به خارج از کشور رفت و گفته می‌شود با دخترانش در جنوب فرانسه در زمینه تجارت کفش فعالیت دارد. اسماعیل هم به فعالیت تجاری در آمریکا پرداخت. او اولین تاجری بود که Nintendo را به بازار آمریکا آورد. اسماعیل همچنین شرکت گروندیک را خریداری کرد و تغییراتی در خط تولید آن ایجاد کرد.



رحیم عمید

البته مدیریت گروه بلا تا اوایل سال ۵۰ به صورت سنتی بود. مدیریت سنتی برای مجموعه مشکلاتی ایجاد کرد. اما گروه بلا سال ۱۳۵۲ از برخی افراد برجسته دانشگاهی برای سازماندهی مدیریتی، دعوت به کار کرد. آنها شروع به تغییراتی در الگوی اداره شرکت‌ها کردند، ولی مدیریت جدید به دلیل فرصت اندک و فشار بدهی‌ها، موفقیتی به دست نیاورد.

مشکلات آغاز شد

مشکلات در دوره‌ای آنقدر بالا گرفت که همزمان با وقوع انقلاب سبب شد، امیر تصمیم به انتقال فعالیت به کالیفرنیا آمریکا بگیرد. طبق کتاب «سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران» پس از قریب به ۳۰ سال این خانواده به دلیل استفاده از اعتبارات کوتاه‌مدت برای فعالیت صنعتی، آتش‌سوزی انبار کارخانه در سال ۱۳۵۶، ناتوانی کوتاه‌مدت در عرضه کفش بلا و جم، دچار مشکل در بازپرداخت بدهی شد.

سوم اردیبهشت سال ۱۳۵۷، گروه بلا، در پرداخت وام هفتصد میلیون تومانی برای کلیه شرکت‌ها و پرداخت بدهی بیمه کارکنان و پرداخت مالیات ناتوان شد. هشت بانک شامل دو طلبکار بزرگ، بانک ملی و بانک توسعه صنعتی، همراه شش طلبکار کوچکتر بانک تجاری بودند. از این رو، موسسه تحت نظارت و مدیریت بانک قرار گرفت. مقامات وزارت صنایع و فعالان صنعتی پیشنهاد کردند که شرکت امنای صنعتی عمید با مدیرعاملی بیژن امیرشاهی و عضویت اسماعیل عمیدحضور (در هیات مدیره) تأسیس شود تا برای بازپرداخت دو ساله بدهی اقدام کند.



سعید عمید

بلا بعد از ۱۴ سال فعالیت (تا سال ۱۳۵۷) دومین شرکت بزرگ تولید انواع کفش ماشینی شد که ۱۸۹ نمایندگی فروش در سطح کشور، ۵۹ فروشگاه در تهران و ۱۳۰ فروشگاه در شهرستان‌ها داشت. البته محصولات بلا تنها در ایران طرفدار نداشت، برادران عمیدحضور کفش‌های تولیدی را به اروپای شرقی، شوروی، افغانستان و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نیز صادر می‌کردند.

فعالیت در سایر عرصه‌ها

فعالیت‌های گروه بلا تنها شامل کفش نمی‌شد. موسسات گروه، شامل شرکت تولیدی و صنعتی بلا، تولیدکننده انواع کفش پلاستیکی و چرمی (تاسیس ۱۳۴۱)، شرکت جم، تولیدکننده انواع کفش لاستیکی (تاسیس ۱۳۴۸)، پخش جمشید، اداره فروشگاه‌ها (تاسیس ۱۳۴۹)، شرکت مهپوش، تولیدکننده انواع کفش چرمی (تاسیس ۱۳۵۱)، شرکت ببا، تولیدکننده انواع کفش (تاسیس ۱۳۵۴)، ایران و فرانسه، جوراب گیلان (تاسیس ۱۳۵۰) و مرکز دینا ستر (تاسیس ۱۳۵۳) بود. از دیگر فعالیت‌های این خانواده تاسیس شرکت کارتن کار، چرم زوک (در سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۴) و بانک داریوش (در سال ۱۳۵۳) بود. آنها همچنین در زمینه سرمایه‌گذاری، کامپیوتر، توزیع و تولید کفش چرمی، کتانی، چکمه، پوتین، چرم، جوراب (خصوصاً در فاصله سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵) مشارکت داشتند. در این موسسه بیش از ۲۵۰۰ پرسنل فعالیت می‌کردند. در اوایل دهه ۵۰ کارخانه‌های کفش بلا، به دلیل افزایش تقاضا، توسعه بازار و گسترش فروشگاه‌ها در سه شیفت کاری می‌کردند.

نسل جدید خانواده عمیدحضور؛ حامی استارت‌آپ‌های جهانی

کار شدند. آنها مالک ساختمان شماره ۱۶۵ در خیابان یونیورسیتی در نزدیکی دانشگاه استنفورد بودند و آپارتمان‌شان را به شرکت‌هایی همچون گوگل، لاگی تیج، پی پال و... اجاره دادند. اجاره‌هایی که کم‌کم آنها را واداشت تا خودشان وارد سرمایه‌گذاری در شرکت‌های نوپا در حوزه تکنولوژی شوند. آنها در مسیر کار مانند پدر و پدربزرگ خود به سرعت رشد کردند و توانستند نامی هم در این عرصه از خود به جای بگذارند.

نیز در سراسر جهان با شرکت پلاگاند پلی همکاری دارند. هدف اصلی این شرکت‌های درحال حاضر در کنار حمایت از شرکت‌های نوپای فعال در حوزه ایده و خلاقیت حمایت از افراد نخبه است که می‌توانند در آینده با ایده‌های درخشانشان جهان را تغییر دهند. همچنین این شرکت با همکاری دانشگاه‌های معتبر جهان به شناسایی استعدادها درخشان و ایده‌های آنها می‌پردازد. سعید و رحیم با یک جرعه وارد این

هستند که اسم فامیل خود را به عمیدی تغییر داده‌اند. آنها سعی کردند سرمایه‌خواه را در مسیری دیگر که جهان در آن در حرکت بود سوق دهند. به همین دلیل هم به قلب تکنولوژی زدند. آنها در حال حاضر، مالک شرکت «پلاگاند پلی» هستند. طبق اطلاعات سایت این شرکت، «پلاگاند پلی» در ۲۲ کشور جهان و در قاره‌های مختلف فعالیت دارد و از بیش از ۳۰۰ استارت‌آپ حمایت می‌کند. همچنین حدود ۱۸۰ سرمایه‌گذار

خاندان عمیدحضور بعد از تمام مشکلات و مهاجرت، از کار ننشسته‌اند. نسل بعدی به روشی دیگر به کار و کارآفرینی در آن سر دنیا کمک می‌کند. سعید و رحیم عمیدی در شهر کالیفرنیا حامی استارت‌آپ‌ها شده‌اند و به عنوان شتاب‌دهنده به کسب و کارهای نوپا کمک می‌کنند و شعارشان این است: «بزرگ‌ترین شرکت‌های تکنولوژی آینده را با ما کشف کنید». سعید و رحیم از خاندان پرتلاش عمیدحضور

دزدی از شاه‌دزد

چگونه هک‌های رژیم صهیونیستی دست جاسوسان روس را در نفوذ به اطلاعات آمریکا رو کردند؟

سهیلا تقوی‌نژاد
مترجم

این بار داستان جاسوسی کمی پیچیده است ماجرای جاسوسی عده‌ای جاسوس از جاسوسان دیگر که توسط تیم ثالی از جاسوسان کشور دیگر کشف شد (جاسوس در جاسوس در جاسوس): افسران اطلاعاتی اسرائیل ردپای هک‌های دولت روسیه را دنبال کردند که در پی کد نویسی برنامه‌های اطلاعاتی آمریکا در سراسر جهان بودند.

چیزی که از دو سال پیش تاکنون به روس‌ها کمک کرده تا اطلاعات شهروندان و مقامات آمریکایی را تحت نظر داشته باشند، نرم‌افزار آنتی‌ویروس است که توسط یک شرکت روسی به نام کسپرسکی ساخته شده و بیش از ۴۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان از آن استفاده می‌کنند.

پس از هک شدن سرورهای کسپرسکی توسط هک‌های اسرائیلی، مقامات رژیم صهیونیستی به ایالات متحده درباره نفوذ گسترده روسیه در بانک‌های اطلاعاتی این کشور اخطار دادند و این اخطارها منجر به تصمیم‌گیری برای عدم نصب نرم‌افزار کسپرسکی روی رایانه‌های دولتی شد. عملیات روسیه بدین صورت بود که چندین نفر در ساختار بانک اطلاعاتی کسپرسکی اسناد محرمانه - که به صورت نامناسب و فاقد رمزگذاری ذخیره شده بود- را از رایانه شخصی کارکنان آژانس امنیت ملی که در آن نرم‌افزار آنتی‌ویروس کسپرسکی نصب شده بود، سرقت کردند. روش دیگری که روس‌ها توانستند از سیستم‌های آمریکایی‌ها اطلاعات محرمانه به دست بیاورند، این است که توانستند کسپرسکی را به صورت نوعی از ابزارهای سرچ گوگل برای اطلاعات محرمانه در آورند که سازوکار آن هنوز مشخص نشده است. مقامات فعلی و سابق دولت آمریکا به علت محرمانه بودن اطلاعات خیلی سربسته و مختصر درباره آن صحبت کردند.

همانند اکثر نرم‌افزارهای امنیتی، محصولات آزمایشگاه کسپرسکی نیاز به دسترسی به تمام مکان‌های ذخیره‌شده در رایانه دارد تا آن را برای ویروس‌ها یا دیگر

خطرات ایمن کند. این نرم‌افزار آنتی‌ویروس محبوب محتویات هارددیسک را برای جست‌وجوی نرم‌افزار مخرب یا نرم‌افزارهای مخرب اسکن می‌کند، سپس قبل از فرستادن گزارش به کسپرسکی، آن را حذف یا خنثی می‌کند. این روش معمولی برای یک چنین نرم‌افزاری، یک ابزار عالی برای افزایش هوشیاری روسیه در راستای بررسی محتویات رایانه‌ها و بازبایی هر آنچه که مورد توجه قرار گرفته را فراهم آورده است.

آژانس امنیت ملی و کاخ سفید از اظهار نظر درباره این مقاله امتناع کردند. سفارت رژیم صهیونیستی نیز حاضر به اظهار نظر نشد و سفارت روسیه به درخواست‌ها برای پاسخگویی پاسخ نداد.

والاستریت ژورنال چندی پیش گزارش داد که هک‌های روسی اطلاعات محرمانه را از کامپیوترهای شخصی کارکنان سازمان امنیت ملی آمریکا دزدیده‌اند، اما نقش هک‌های اطلاعاتی اسرائیل در افشای این ماجرا و بیان این حقیقت که روس‌ها برای جاسوسی در اطلاعات آمریکا از نرم‌افزار کسپرسکی استفاده کرده‌اند، پیش از این منتشر نشده است.

شرکت کسپرسکی داشتن هر گونه اطلاع و یا دخالت در هک روسی را رد کرد. این شرکت در بیانیه‌ای اعلام کرد: «شرکت کسپرسکی هرگز به هیچ دولتی در جهان برای اقدامات سایبری خود کمک نمی‌کند. این شرکت پذیرای تمامی اسناد و مدارکی است که به صورت عملی و حقیقی دخالت در این دستبرد سایبری را ثابت می‌کند.»

در حال حاضر آخرین اتفاقی که برای اطلاعات محرمانه مقامات آمریکایی افتاد، حادثه کسپرسکی بود. سال گذشته اسناد سازمان امنیت ملی آمریکا توسط تیمی از هک‌های ناشناخته به نام Shadow Brokers مورد دستبرد قرار گرفت و هنوز هم ردی از آن هک‌ها به دست نیامده است. تقریباً در همان زمان مقدار زیادی از اطلاعات سازمان جاسوسی آمریکا CIA نیز توسط سایت ویکی‌لیکس افشا شد که به رویداد Vault معروف است.

سال‌هاست که گمانه‌زنی‌هایی درباره وجود یک در پشتی (در زبان نرم‌افزار محل نشت اطلاعات به بیرون) در آنتی‌ویروس محبوب



آژانس امنیت ملی آمریکا

کسپرسکی برای دولت روسیه جهت استفاده از اطلاعات مورد نیازش از کامپیوترهای هدف وجود دارد. سالانه بیش از ۶۰ درصد یا ۳۷۴ میلیون دلار از فروش ۶۳۳ میلیون دلاری این شرکت مربوط به فروش آن به شهروندان ایالات متحده و اروپای غربی است. در میان آنها نزدیک به دوازده آژانس دولتی آمریکا از جمله وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، وزارت انرژی، وزارت دادگستری، وزارت خزانه‌داری و ارتش، نیروی دریایی و نیروی هوایی نیز بوده‌اند.

NSA تحلیلگران خود را از استفاده از آنتی‌ویروس کسپرسکی در آژانس منع کرده است، زیرا این سازمان از نرم‌افزار آنتی‌ویروس خود برای عملیات‌های هک خارجی خود سوءاستفاده کرده است و می‌داند که همین تکنیک می‌تواند برای خود این کشور هم مورد استفاده قرار گیرد.

بلیک داچی، که یک عضو سابق سازمان امنیت ملی آمریکا و اپراتور و بنیانگذار Area Security است می‌گوید: «آنتی‌ویروس در پشتی نهایی است. این راه فرار پنهان و امن دسترسی از راه دور، سازگار قابل اعتمادی را فراهم می‌کند که می‌تواند برای هر نوع هدفی مورد استفاده قرار گیرد، از راه‌اندازی یک حمله مخرب تا جاسوسی برای اطلاعات هزاران یا حتی میلیون‌ها کاربر.»

در سپتامبر، وزارت امنیت داخلی بخشنامه‌ای ابلاغ کرد که به موجب آن همه ادارات اجرایی فدرال موظف شدند به مدت

شرکت کسپرسکی نفوذ اسرائیل به سیستم‌های خود را تا اواسط ۲۰۱۵، زمانی که مهندس کسپرسکی یک ابزار تشخیص جدید را آزمایش کرد و متوجه فعالیت‌های غیرمعمول در شبکه شرکت شد، متوجه شده بود. این شرکت اسرائیلی بررسی‌ها و یافته‌های خود را در ژوئن ۲۰۱۵ در یک گزارش عمومی منتشر کرده است.

این گزارش اسرائیل را به عنوان یک مزاحم نشاناخت، اما اشاره کرد که این نقص شباهتی به یک حمله قبلی به نام Duqu را نشان می‌دهد که به همان کشورهایی که مسئول حمله سایبری «استاکس‌نت» هستند، نسبت داده شده است. استاکس‌نت یک عملیات مشترک آمریکایی و اسرائیلی بود که موفق به نفوذ در تاسیسات هسته‌ای ایران شد و از سال ۲۰۱۰ از کدهای مخرب برای نابود کردن پنج سلانتریفیوژ اورانیوم ایران استفاده کرد. کسپرسکی همچنین گزارش داد که مهاجمان از همان الگوریتم و برخی از کدهای مشابه دو کواستفاده کرده‌اند، اما اشاره کرد که از بسیاری جهات این حمله پیچیده‌تر شده است. بنابراین محققان روسی به حمله نام جدید Duqu ۲.۰ را دادند و خاطر نشان کردند که دیگر قربانیان این حمله نخستین اهداف اسرائیل بودند.

در راستای این اهداف، کسپرسکی هتل‌ها و محل‌های کنفرانس مورد استفاده برای جلسات بسته اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد جهت مذاکره در مورد شرایط مذاکرات هسته‌ای ایران - مذاکراتی که از آن اسرائیل محروم بود- را کشف کرد. چندین هدف در ایالات متحده بود که نشان می‌داد عملیات شکستن رمزهای کسپرسکی به تنهایی کار اسرائیل بوده است نه یک عملیات مشترک آمریکایی-اسرائیلی مانند استاکس‌نت. محققان کسپرسکی خاطر نشان کردند که مهاجمان توانسته‌اند به کامپیوترهای شرکت به صورت عمیقی نفوذ کنند و ماه‌ها بدون بر جای نهادن ردی به کارشان ادامه دهند. محققان بعداً کشف کردند که هک‌های اسرائیلی با استفاده از ابزارهای پیشرفته برای سرقت گذرواژه‌ها، گرفتن تصاویر و ایمیل و اسناد چندین در پشتی را به سیستم‌های کسپرسکی باز کرده‌اند.

افسران اطلاعاتی اسرائیل در طول پروسه هک کردن کسپرسکی به سازمان امنیت ملی آمریکا اطلاع دادند که ششواهدی را دریافت کردند که سازمان جاسوسی روسیه با استفاده از این نرم‌افزار به تمام بخش‌های هارد دیسک‌های آنها اشراف دارد و هر گونه یافته‌ای را به دیتابیس سازمان جاسوسی روسیه منتقل می‌کند. بر اساس صحبت‌های مقامات آمریکایی که نام آنها فاش نشده است، هک‌های روسی تصاویر و اسکرین‌شات‌هایی از سیستم‌های اطلاعاتی روسیه به دست آوردند که وجود اسناد محرمانه آمریکایی‌ها در دیتابیس روسی را تایید می‌کرد.

مشخص نیست که چگونه یا به چه میزان، یوجین وی. کسپرسکی، بنیانگذار آزمایشگاه کسپرسکی و سایر کارکنان شرکت با استفاده از محصولات خود، در این رویداد دخیل باشند. کارشناسان فنی می‌گویند که حداقل در تنوری، هک‌های اطلاعاتی روسیه می‌توانستند بدون استفاده از همکاری مستقیم یا اطلاع شرکت کسپرسکی، از نرم‌افزار آنتی‌ویروس آن برای نفوذ به برنامه‌ها و اطلاعات سازمان‌های دولتی آمریکا سوءاستفاده کنند. احتمال دیگر این است که افسران اطلاعات روسیه ممکن است بدون اطلاع مدیران کسپرسکی، به آن نفوذ کرده باشند.

اما کارشناسان در روسیه می‌گویند که اگر ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور فعلی روسیه و عضو سابق ک.گ.ب از شخص یا اشخاصی درخواست کند تا با سازمان اطلاعات روسیه همکاری کنند، آن اشخاص چاره‌ای جز همکاری ندارند و رد کردن آن ممکن است سبب شود تا دولت‌مردان اقدامات خصمانه‌ای در قبال آن افراد انجام دهند. آقای کسپرسکی نیز که در یک موسسه اطلاعاتی حضور داشت و سابقاً در وزارت دفاع روسیه هم خدمت کرده بود، چنین تصویری را در مورد هزینه لغو درخواست کرملین داشته است.

استیون ال.هال، رئیس سابق عملیات روسیه در CIA گفت که اداره سابق او هرگز از نرم‌افزار کسپرسکی استفاده نمی‌کرد، اما سایر ادارات فدرال این کار را انجام می‌دادند. او گفت که تا سال ۲۰۱۳، مقامات کسپرسکی سعی داشتند تا اقدامات خرابکارانه انجام دهند و همزمان آمریکایی‌ها را متقاعد کنند که این فقط یک برنامه امنیتی ساده است.

جنگ سرد دیجیتالی

دولت آمریکا شرکت کسپرسکی را از فهرست شرکت‌های مورد تأیید خود حذف کرد

واشنگتن - دولت فدرال آمریکا دستور حذف نرم‌افزارهای تولید شده توسط شرکت برجسته سایبری روسی Kaspersky را داد. این دستور به دنبال تحقیقات FBI برای احتمال ارتباطات جاسوسی این برنامه با خدمات امنیتی روسیه صادر شده است. نگرانی‌های مربوط به کسپرسکی که نرم‌افزار آن در سراسر ایالات متحده فروخته می‌شود، بسیار قدیمی است. به گفته مقامات فعلی و سابق آمریکا، FBI با کمک جاسوسان آمریکایی، سال‌ها تلاش کرده است تا مشخص کند که با توجه به مقامات کنونی و سابق آمریکا آیا مدیران ارشد کسپرسکی با ارتش و اطلاعات روسیه همکاری می‌کنند یا خیر. FBI همچنین بررسی کرده است که آیا نرم‌افزار کسپرسکی، از جمله برنامه‌های آنتی‌ویروس است که راه‌های باز پنهانی دارد که می‌تواند به روسیه اجازه دهد تا به اطلاعات رایانه‌هایی که این برنامه در آن اجرا می‌شود دسترسی پیدا کند یا خیر. کسپرسکی

این اتهامات را انکار می‌کند. مقامات آمریکایی که به علت محرمانه بودن اطلاعات به صورت ناشناس صحبت می‌کنند، جزئیات اطلاعاتی که در کسپرسکی جمع‌آوری کرده‌اند را ارائه نمی‌دهند. اما الین سی‌دوک وزیر امنیت داخلی، دستور داد که سازمان‌های فدرال طی ۹۰ روز آینده تمهیداتی برای حذف نرم‌افزار کسپرسکی از سیستم‌های دولتی بیندیشند.

اطلاعیه اخیر آخرین نمونه از قطع ارتباط بین کاخ سفید - که اغلب تهدید تداخل اطلاعاتی روسیه را به زیرساخت کشور ربط می‌دهد- و مقامات اطلاعاتی و انتظامی آمریکایی - که در سایه جنگ دائمی علیه کارگزاران مستقر در مسکو هستند- است.

در حال حاضر تجارت کسپرسکی در ایالات متحده آمریکا آخرین تلفظات در این جنگ جاسوسی است. Best Buy غول الکترونیک، چندی پیش اعلام کرد که محصولات این شرکت را از قفسه‌ها و وب سایت‌های خود

در زمینه امنیت سایبری جمع‌آوری کرده است و مجلس سنا بزودی به یک لایحه درباره هزینه‌های امنیت سایبری رای می‌دهد که ممنوعیت استفاده از محصولات شرکت کسپرسکی توسط سازمان‌های دولتی آمریکا را اعلام خواهد کرد و به طور موثر پیشنهاد ارائه شده را به قانون تبدیل می‌کند.

کسپرسکی یکی از بزرگترین شرکت‌های تحقیقاتی در زمینه امنیت سایبری در جهان محسوب می‌شود و دارای تخصص‌های فراوانی در طراحی نرم‌افزارهای ضد ویروس و ابزارهایی برای شناسایی نرم‌افزارهای جاسوسی استفاده‌شده توسط سرویس‌های اطلاعاتی غربی است. این شرکت توسط یوجین کسپرسکی تأسیس شد، که در دبیرستانی که جاسوسان روسیه را آموزش می‌داد تحصیل کرد و سپس نرم‌افزاری را برای ارتش شوروی - قبل از شروع به کار شرکت کسپرسکی در سال ۱۹۹۷- نوشت. او تأکید کرده است که نه او و نه شرکتش با ارتش یا سرویس اطلاعاتی روسیه روابط فعال ندارند.



با این حال، با وجود توجه به اهمیت آن در جهان امنیت سایبری، وجود سرور اصلی آن در روسیه سال‌ها باعث شک و روابط احتمالی آن با سازمان‌های اطلاعاتی روسیه شد. مقامات فدرال آمریکا به شرکت‌های خصوصی هشدار دادند تا از نرم‌افزار کسپرسکی استفاده نکنند و در اوایل سال جاری این شرکت از لیست فروشندگان تأییدشده توسط دفاتر دولتی برای خرید فن‌آوری خارج شده است. در یک جلسه سنا در ماه مه تعدادی از مقامات ارشد امنیتی آمریکا، از جمله فرمانداران FBI و CIA هنگامی که از آنها پرسیده شد که آیا با نرم‌افزار کسپرسکی در سیستم‌های آژانس‌هایشان احساس راحتی می‌کنند، با نگرانی «نه» گفتند. با این وجود، به نظر می‌رسد نرم‌افزار کسپرسکی در بسیاری از سازمان‌های فدرال، به خصوص محصولات آنتی‌ویروس آن استفاده شده است. هرچند بر آورد قابل اعتمادی از آن همه جا وجود ندارد چرا که سیستم‌های کامپیوتری دولتی تمایز زیادی به مجموعه

نرم‌افزارها و سخت‌افزارهای مختلف دارند و هیچ نهادی مقامات را برای اینکه از چه برنامه‌ای استفاده می‌کنند مورد پرسش قرار نمی‌دهد.

نرم‌افزار کسپرسکی به طور گسترده‌ای توسط دولت‌های ایالتی و مردم عادی آمریکا استفاده می‌شود. این شرکت می‌گوید که بیش از ۴۰۰ میلیون کاربر در سراسر جهان دارد. این کمپانی یک مرکز قوی تجزیه و تحلیل و تحقیق در مورد تهدیدات سایبری نیز دارد. وزیر امنیت داخلی خانم سی‌دوک در بیانیه‌ای گفت: «خطر این که دولت روسیه، به تنهایی یا با همکاری با کسپرسکی بتواند از دسترسی محصولات ارائه‌شده توسط کمپانی کسپرسکی برای به خطر انداختن اطلاعات سیستم‌های اطلاعاتی و فدرال استفاده کند، به طور مستقیم امنیت ملی ایالات متحده را تحت تأثیر قرار می‌دهد.»

کسپرسکی گفت که از تصمیم سازمان امنیت داخلی آمریکا ناراحت شده و هر گونه ارتباط با دولت روسیه را رد کرد.

تکنولوژی

در اواخر ماه مه ۲۰۱۲ رسانه‌های آمریکایی اعلام کردند که استاکس‌نت مستقیماً به دستور اوباما رئیس‌جمهور آمریکا طراحی، ساخته و راه‌اندازی شده. گرچه در همان زمان احتمال این می‌رفت که آمریکا تنها عامل سازنده نباشد. در تاریخ ۷ ژوئیه سال ۲۰۱۳ میلادی، ادوارد استون در مصاحبه‌ای با ایشپگال اعلام کرد این بدافزار با همکاری مشترک آژانس امنیت ملی آمریکا و اسرائیل ساخته شده است.

جاسوسی سایبری

نگاهی به استاکس‌نت، اولین سلاح دیجیتال در جهان

رویداد سایبری اخیر در آمریکا جهان را دوباره به یاد استاکس‌نت انداخت. اما استاکس‌نت چه بود و چه هدفی داشت؟ در این گزارش سعی می‌کنیم به چستی و چگونگی فعالیت این ویروس مخرب بپردازیم.

● استاکس‌نت چیست؟

استاکس‌نت یک بدافزار رایانه‌ای یا تروجان است که اولین بار در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۰ توسط ضدویروس VB32 شناسایی شد. این بدافزار با استفاده از نقص امنیتی موجود در ماینرهای ویندوز، با آلوده کردن رایانه‌های کاربرانی صنعتی فایل‌هایی با قالب اسکادا که مربوط به نرم‌افزارهای WinCC و PCSV شرکت زیمنس هستند را جمع‌آوری کرده و به سرور خود می‌فرستد. این بدافزار اختصاصاً برای خرابکاری در تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم نظیر ساخته شده است.

در اواخر ماه مه ۲۰۱۲ رسانه‌های آمریکایی اعلام کردند که استاکس‌نت مستقیماً به دستور اوباما رئیس‌جمهور آمریکا طراحی، ساخته و راه‌اندازی شده. گرچه در همان زمان احتمال این می‌رفت که آمریکا تنها عامل سازنده نباشد. در تاریخ ۷ ژوئیه سال ۲۰۱۳ میلادی، ادوارد استون در مصاحبه‌ای با ایشپگال اعلام کرد این بدافزار با همکاری مشترک آژانس امنیت ملی آمریکا و اسرائیل ساخته شده است. در سال ۲۰۱۶ میلادی الکس گیبینی مستندی به نام روزهای صفر در مورد استاکس‌نت منتشر کرد که در آن این ویروس محصول مشترک آمریکا و واحد ۸۲۰۰ ارتش اسرائیل معرفی شده است.

استاکس‌نت در اواسط تیرماه ۱۳۸۹ در سراسر جهان و برای نابودی تأسیسات اتمی بوشهر انتشار یافت. نخستین بار یک کارشناس ایرانی کامپیوتر در مشهد که نماینده آنتی‌ویروس بلاروسی، VB32 در این شهر را داشت متوجه وجود ویروس شد که هدف آن سامانه‌های هدایتگر تأسیسات صنعت هسته‌ای با سیستم عامل ویندوز است. کارشناسان معتقدند طراحان این بدافزار یک منطقه جغرافیایی خاص را مدنظر داشته‌اند و طبق گزارش مجله Busi- ness week هدف از طراحی این بدافزار دستیابی به اطلاعات صنعتی ایران است. این

بدافزار برای جلوگیری از شناسایی شدن خود از اعضای دیجیتال شرکت Realtek استفاده می‌کند. روزنامه نیویورک تایمز در تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۱۱ میلادی، در مقاله‌ای مدعی شد که «اسرائیل استاکس‌نت را در مرکز اتمی دیمونا و روی سانتریفیوژهای مشابهی که ایران از آن‌ها در تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم نظیر استفاده می‌کند، با موفقیت آزمایش کرده بود». این در حالی است که دولت اسرائیل و دولت آمریکا به طور رسمی دست داشتن در انتشار استاکس‌نت را تأیید کرده‌اند.

بنابر اظهارنظر کارشناسان سیمانتک، این بدافزار سیستم‌هایی را هدف قرار داده است که دارای یک مبدل فرکانس هستند که نوعی دستگاه برای کنترل سرعت موتور است. بدافزار استاکس‌نت به دنبال مبدل‌هایی از یک شرکت در فنلاند یا تهران بوده است. استاکس‌نت به دنبال این دستگاه‌ها روی سیستم قربانی می‌گردد و فرکانس را که دستگاه‌های مذکور با آن کار می‌کنند، شناسایی کرده و به دنبال بازه‌ای از ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ هرتز می‌گردد. دستگاه‌های صنعتی که از این مبدل استفاده کنند بسیار محدود هستند و غالباً در تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم استفاده می‌شوند. هدف استاکس‌نت را می‌توان نیروگاه‌های هسته‌ای ایران دانست؛ به این دلیل که در این مراکز از این مبدل‌ها استفاده می‌شود؛ بنابراین مراکز غنی‌سازی نظیر و بوشهر تنها مراکز هستند که می‌تواند هدف احتمالی آن قرار گیرد.

این بدافزار فرکانس‌های مبدل را ابتدا تا بالاتر از ۱۴۰۰ هرتز می‌برد و سپس آن را تا کمتر از ۲ هرتز پایین می‌آورد و سپس آن را فقط برای بالاتر از ۱۰۰۰ هرتز تنظیم می‌کند. در اصل، این بدافزار سرعتی را که موتور با آن کار می‌کند، به هم می‌ریزد که می‌تواند منجر به رخ دادن هر اتفاقی شود. برای مثال کیفیت محصول پایین آید یا اینکه اصلاً تولید نشود، مثلاً با دخالت این ویروس تأسیسات غنی‌سازی نمی‌توانند به درستی اورانیوم را غنی‌سازی کنند. این کار همچنین می‌تواند منجر به خرابی موتور به صورت فیزیکی نیز بشود.

راه‌های انتشار این ویروس عبارت بودند از:

اتصال فلش یا رسانه‌های ذخیره ساز نامطمئن به سیستم. اتصال فلش‌های نامطمئن به سیستم‌های صنعتی و plc عدم روش‌ها و خط‌مشی‌های مطمئن. و ایمن برای تبادل اطلاعات بین سیستم‌های متصل به اینترنت و شبکه داخلی.

عدم جداسازی شبکه اینترنت از شبکه هستند و غالباً در تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم کلیک روی لینک‌های نامعتبر یا ورود به سایت‌های ناشناس. کلیک روی ایمیل‌ها و پیوست‌های نامعتبر و ناشناس. نصب نرم‌افزارهای متفرقه و از سایت‌های

و موارد مشابه که منجر به ورود هر گونه بدافزاری به سیستم یا شبکه خواهند شد که با توجه به سیستم‌های پیشرفته‌ای که بدافزارنویسان به کار می‌گیرند، امکان شناسایی آنها بعد از ورود به سیستم‌های شبکه IT یا صنعتی در لحظه وجود ندارد و بعد از گذشت مدت زمانی (از یک دقیقه گرفته تا یک سال و یا بیشتر) اثرات مخرب آنها آشکار می‌شود. در حال حاضر روتین‌های شناسایی و پاک‌سازی این بدافزار که ماهیت جاسوسی دارد، تهیه شده و در signature dara-base ویروس یا باها به‌روز شده است. البته امکان اینکه این ویروس با ویروس‌های مشابه به‌طور خاموش روی سیستم‌های قربانیان وجود داشته باشد و بعد از طی کردن دوره



خواب خود و جمع‌آوری اطلاعات کافی از سیستم قربانی و تبادل آن با مرکز کنترل خود، فعالیت خرابکارانه را شروع کنند، وجود دارد، به همین جهت، پیشگیری همیشه بهترین راه محسوب می‌شود. ویروس استاکس‌نت (Stuxnet) همانطور که گفته شده، به قصد ایران نوشته شده بود که به‌عنوان یک جاسوس افزار صنعتی، اطلاعات داخلی سیستم‌های مراکز تولیدی و تحقیقاتی شرکت زیمنس را که در ایران نصب شده بودند، برای سروری در خارج از کشور ارسال می‌کرد.

از این ویروس به‌عنوان پیچیده‌ترین نوع ویروس و نخستین بدافزار در حوزه plc نام می‌برند و در حال حاضر دو نسخه از آن شناسایی و ردگیری شده است و چه بسا نسخه‌های دیگر از آن به‌صورت خاموش در حال فعالیت باشند.

● استاکس‌نت در ایران چه کار کرد؟

در ژانویه ۲۰۱۰، بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای که از کارخانه غنی‌سازی اورانیوم نظیر در ایران دیدن می‌کردند، متوجه شدند که سانتریفیوژهای که برای غنی‌سازی اورانیوم مورد استفاده قرار می‌گیرند با نرخ بی‌سابقه‌ای فعالیت می‌کنند. این به نظر کارشناسان آژانس بسیار عجیب آمد. پنج ماه بعد یک اتفاق به ظاهر غیرمربوط رخ داد. نام یک شرکت امنیتی کامپیوتری در بلاروس برای رفع یک‌سری مشکلات کامپیوتری در ایران که بارها و بارها اتفاق

افتاده بود، سرزبان‌ها افتاد. دوباره اتفاق عجیبی رخ داده بود؛ این گونه بود که محققان چندین فایل مخرب روی یکی از سیستم‌ها پیدا کرده و اولین سلاح دیجیتال جهان را کشف کردند. همانطور که بعداً مشخص شد، استاکس‌نت با همه ویروس‌ها و بدافزارهایی که تاکنون معرفی شده بودند تفاوت داشت. به جای اینکه به سادگی دست به سرقت یا دستکاری اطلاعات کامپیوترهای هدف بزند، با ایجاد تغییراتی در ولتاژ برق مصرفی دستگاه‌های سیستم‌های هسته‌ای باعث سوء کارکرد یا خرابی آن‌ها می‌شد.

Countdown to Zero Day: Stuxnet و راه‌اندازی اولین دیجیتال جهانی در جهان، نوشته شده توسط کیم زتر، کارمند ارشد سایت‌ویرد، داستان برنامه‌ریزی، اجرا و کشف استاکس‌نت را شرح می‌دهد. مستندی نیز به همین نام و بر اساس این کتاب ساخته شده است. در مستند «روز صفر» راوی داستان ردپای این ویروس را تا آمریکا و اسرائیل دنبال می‌کند.

نام این مستند به مدت زمانی اشاره دارد که قربانیان پس از کشف آسیبی که به‌عنوان هایشان وارد شده برای اصلاح آن فرصت دارند: عملاً هیچ زمان‌بندی (صفر روز) برای واکنش وجود ندارد. ویروس استاکس‌نت از چهار آسیب‌پذیری موجود در شبکه‌های اطلاعاتی ایران استفاده کرد که نفوذ به آنها نیازمند زمان زیادی نبود. «اریک چین» از شرکت امنیت سایبری «سیمنتک» و یک کارشناس امنیت سایبری دیگر در جریان ساخت این فیلم به مدت یک ماه تمام آنچه که در این حمله سایبری اتفاق افتاد را مورد بررسی قرار دادند. این فیلم جزئیات این حمله سایبری بزرگ را به زبانی قابل فهم برای بینندگان بازگو می‌کند و قابلیت‌های عظیم این بدافزار را به روشی جذاب به تصویر می‌کشد.

نویسنده این گزارش مدعی است که ویروس استاکس‌نت از این لحاظ یک بدافزار غیرمعمول بوده که باعث نابودی فیزیکی بخشی از تأسیسات هسته‌ای ایران شده است. این ویروس کنترل‌گرهای صنعتی سانتریفیوژهای تأسیسات هسته‌ای نظیر را هدف قرار داد و تقریباً ۲۰ درصد از آنها را از کار انداخت. با این حال سامانه تأسیسات

هسته‌ای نظیر همچنان از عملکرد صریح سانتریفیوژها خبر می‌داد، چراکه استاکس‌نت به‌طور هم‌زمان اطلاعات عملکردی قدیمی‌تر (که مربوط به زمان قبل از این حمله سایبری بودند) را در اختیار کارکنان تأسیسات هسته‌ای نظیر قرار می‌داد و به عبارتی آن‌ها را گول می‌زد.

در حالی که بسیاری از کارشناسان تاکنون از هرگونه اظهارنظر درباره حمله استاکس‌نت به تأسیسات هسته‌ای نظیر امتناع کرده‌اند، بسیاری دیگر از کارشناسان امنیت سایبری، آن را یک حمله غافلگیرانه تمام‌عیار می‌دانند. «آموس یادلین» رئیس سابق اداره اطلاعات نظامی ارتش اسرائیل می‌گوید: «هک کردن بهترین سلاح است، زیرا دشمن متوجه نمی‌شود که چه اتفاقی در حال رخ دادن است.»

این گزارش در ادامه مدعی می‌شود: «این حمله سایبری گسترده با وجود موفقیت‌آمیز بودن، پیامدهای منفی زیادی را نیز با خود به همراه داشت. در مستند «روز صفر» به خوبی نشان داده شده است که چطور روسیه و سایر کشورها با آگاهی از عملکرد این بدافزار، وارد جنگ سایبری جدیدی شدند که به هیچ وجه تابع هنجارهای بین‌المللی نیست و در واقع قواعد جدید این جنگ، شما را به انجام هر کاری برای دفاع از خود مجاز می‌کند.»

واکنش ایران به حمله ویروس استاکس‌نت نیز به خوبی در این فیلم بیان شده است. در واقع، پس از این حمله سایبری بود که ایران به دنبال تقویت توانمندی‌های سایبری خود رفت و با حمله به وب‌سایت حدود ۵۰ بانک آمریکایی از جمله «جی‌بی مورگان» و «بانک آمریکا» به نوعی سیاست مقابله به مثل را برای آمریکا در دستور کار قرار داد.

در فیلم مستند روز صفر، به موارد دیگری از حملات سایبری بزرگ در سال‌های اخیر از جمله حمله سایبری به شرکت نفتی «آرامکو» عربستان و حمله کره‌شمالی به شرکت آمریکایی «سونی پیکچرز» نیز پرداخته شده است تا نشان دهد دشمنی با دولت‌ها در جهان امروز اشکال جدیدتری پیدا کرده است و اکنون این شرکت‌ها هستند که در خط مقدم جنگ میان دولت‌ها قرار گرفته‌اند.

عبارت یا عکس اعتبارسنجی به کاربر تأیید می‌کند که او واقعاً به سیستم مورد نظر متصل است و نه یک ماشینی «جعلی». سوالات تصادفی (حدداً ۶ سوال) که از کاربر پرسیده می‌شود جلوی هرگونه هک احتمالی را می‌گیرد. اگر کاربر پاسخ صحیح را به سوال‌ها ارائه کند، سیستم اعتبارسنجی یک شناسه تأیید اعتبار را به رایانه منبع متصل می‌کند که کاربر را به عنوان مجاز شناسایی می‌کند. توجه داشته باشید که با استفاده از این سیستم، اطلاعات هیچ کاربری به استثنای کاربر وارد شده موجود در اینترنت وجود ندارد.

در دسترس بودن داده‌ها: اگر کاربری که وارد سیستم شده درخواست مشاهده اطلاعات سیستم را داشته باشد، مجدداً نشانگر تأیید هویت کاربر به سرور داده که بدون اتصال به اینترنت ارائه شده است ارائه می‌شود. سرور درخواست ارائه‌ی داده را می‌پذیرد، یک شناسه احراز هویت را به سیستم اعتبارسنجی

مبانی که به درستی کد و رمز عبور را شناسایی می‌کند، منتقل کرده و سپس آن را به سومین سیستم تأیید اعتبار که بدون اتصال مستقیم به اینترنت است، انتقال می‌دهد. سیستم اعتبارسنجی باید تعیین کند که آیا شناسه و رمز عبور یک کاربر معتبر است یا خیر، و اگر چنین باشد، عبارت یا تصویر اعتبارسنجی سیستم انتخاب شده توسط کاربر به همراه سوال چالشی که باید از طریق سیستم متوسط به کاربر منتقل شود، نمایش داده می‌شود.



می‌فرستد تا مجدداً هویت کاربر را شناسایی کند، داده‌های درخواست‌شده را امن کند و آن را به سیستم ارسال کند. مجدداً، در اینترنت تنها بیت‌های کوچک گسسته داده‌ها در دسترس هستند.

رمزگذاری: تمام داده‌ها باید رمزگذاری شوند. حفاظت از رمز عبور: هر کلمه عبور باید ذخیره شود و در عوض، رمزهای عبور باید از طریق یک الگوریتم رمزنگاری یک‌طرفه منتقل شوند. به این معنی که عدد از پیش تعیین شده باید به خروجی الگوریتم رمزگذاری اضافه شود تا حتی اگر الگوریتم رمز را یاد بگیرد، نتیجه ذخیره‌شده از خروجی آن متفاوت باشد. فقط این نتیجه به عنوان «رمز عبور» ذخیره می‌شود. بنابراین، رمز عبور هرگز نمی‌تواند بازبازی شود و فقط نتایج حاصل از فرآیند ممکن است برای اعتبارسنجی مطابقت داشته باشد.

دزدگیر قرن ۲۱

راهکاری برای حفظ امنیت در فضای سایبری

سیستم‌های عامل باید تفاوت برنامه‌هایی را که حاوی داده‌هایی هستند که ممکن است مستقیماً در سیستم اجرا شود (تغییرها) از قسمت‌هایی که حاوی کد اجرایی هستند و ممکن است در مرحله اول شناسایی نشوند تشخیص دهد.

اگر یک برنامه در تلاش برای تغییر کد خودش باشد، سیستم‌عامل باید آن را پاک کند.

هر عملیات I/O که برای خواندن مقدار مشخصی از اطلاعات زمان بیشتر از استانداردش صرف کند پاک شود.

هر برنامه اجرای کدهای غیرقانونی لغو شود. فقط افراد مجاز می‌توانند برنامه‌ها را در یک منبع مجاز اضافه کنند یا تغییر دهند. (در حال حاضر تنها سخت افزار و سیستم‌عاملی که از این الزامات پشتیبانی می‌کند، Z/OS است که روی سخت افزار سری Z شرکت

این روزها در اختیار به کرات درباره امنیت کامپیوتر می‌شنویم، اما روشنگری کمی در این باره وجود دارد. در این چند سطر تلاش خواهیم کرد تا مسواری را که از هر لحاظ برای حفظ امنیت سیستم‌های کامپیوتری موثر هستند برجسته کنیم.

امنیت واقعی نیازمند سخت‌افزار و سیستم‌عاملی با طراحی ایمن است. برای استفاده از هرگونه اطلاعات مهم باید از چنین سیستمی استفاده شود. یک سیستم ایمن باید شامل موارد زیر باشد:

تمام کدهای هسته و سرپرست باید به عنوان «مجاز» گردآوری و از یک محل مجاز اجرا شوند.

تمام I/O (کدنویسی صفر و یک) توسط شخص سرپرست انجام می‌شود نه توسط برنامه‌های کاربردی. هر برنامه‌ای که با حافظه پردازنده‌ای خارج از حافظه خود ارتباط برقرار کند، لغو می‌شود.

اقتصادیات کمونیسم

نوبل اقتصاد ۲۰۱۷ به ریچارد تالر اختصاص یافت



پیش از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، سوسیالیسم و کمونیسیم دو واژه مترادف بودند. هر دو به گونه‌ای از نظام اقتصادی دلالت می‌کردند که در آن دولت مالک ابزار تولید است. با این حال نظریات سیاسی و کنش سیاسی ولادیمیر لینن تا درجه‌ی زیادی معانی متمایزی به این دو اصطلاح داد.

لنین چون قاطبه‌ی سوسیالیست‌های هم‌دوره‌اش معتقد بود که مقصود سوسیالیسم نائل نخواهد شد مگر از خلال انقلاب قاهرانه. با این حال هیچ‌کدام از معاصرانش به تندی و منطقی انقلاب را دنبال نکردند. پس از آن که مصمم شد انقلاب قاهرانه خودبه‌خود رخ نخواهد داد نتیجه گرفت برای طرح‌ریزی انقلاب به هیاتی شبه‌نظامی از انقلابیون خبره نیاز است و خود این هیات را تأسیس و سپس رهبری کرد. بعدتر که دریافت انقلاب معارضان بسیار خواهد داشت، تصمیمش بر این واقع شد که بهترین راه برای سرکوب مخالفت آن عاملی است که صراحتاً «وحشت» می‌خواندش - اعدام‌های دسته‌جمعی، بردگی و گرسنگی. و چون دریافت که علی‌رغم فتوحات نظامی‌اش، اکثریت هموطنانش همچنان در تقابل با کمونیسیم ایستاده‌اند، نتیجه گرفت که استبداد تک‌حزبی می‌باید تا زمان برخورداری حزب از حمایت خدشه‌ناپذیر مردمی ادامه یابد. در هرچ‌ومرغ آخرین سال جنگ جهانی اول، تدبیر لینن به مثابه طریقی موثر برای ضبط و انضاد قدرت در امپراطوری روسیه‌ی تزاری کارگر افتاد و آن دسته از سوسیالیست‌ها که اسلوب او را پذیرفتند، پس از آن به «کمونیست»‌ها شهرت یافتند و متعاقباً در چین، اروپای شرقی، کره شمالی، هندوچین و بسیاری مواضع دیگر به قدرت رسیدند.

سازوکار «قحطی وحشت» استالین ساده بود. اشتراکی کردن مزارع، تولید کلی غذا را کاهش داده بود. کولاک‌ها که پیشروترین زارعان بودند حالا در تبعید به سر می‌بردند و باقی دهقانان اکنون که در استخدام دولت قرار داشتند شوق کم‌تری برای تولید احساس می‌کردند. اما سهمیه‌بندی‌های دولتی به شدت افزایش یافت و نقصان مواد غذایی از شکم دهقانان جبران می‌شد. رابرت کانکووست چنین شرح می‌دهد:

«تولیدات کشاورزی به شدت کاهش یافته بود و از دهقانان آن عده که هنوز چون میلیون‌ها تن دیگر به کام مرگ و تبعید فرستاده نشده بودند، خود را اینک تا مرز تبعیدی رعیتی (سرف) تنزل یافته می‌دیدند. به رغم این همه حالا حکومت بود که تولیدات غله را - هر چند در کمیتی تنزل یافته - در اختیار داشت و این چنین زراعت اشتراکی غالب شد.»^[۱]

در غرب سرمایه‌دار، صنعتی شدن محصول جانبی افزایش بهره‌وری زراعی بود. چون تولید سرانه‌ی زارعان افزایش یافت، به تعداد کمتری کشاورز برای تغذیه‌ی جمعیت نیاز بود و آن‌ها که دیگر در بخش کشاورزی نیازی به حضورشان احساس نمی‌شد، به شهرها کوچیدند و به کارگران صنعتی مبدل شدند. در غرب، مدیران‌سیون و فزونی تولیدات غذایی شاه‌به‌شانه پیش رفتند. در مقابل و تحت سلطه‌ی کمونیسیم، صنعتی شدن با سقوط بهره‌وری زراعی همراه شد. دولت غذایی را که از دهقانان گرفته بود، صرف

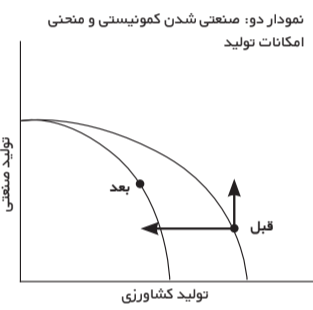
تغذیه‌ی کارگران صنعتی و جبران جای خالی مواد صادر شده می‌کرد. کارگران صنعتی تازه البته همان دهقانان سابق بودند، گریخته از شرایط دشوار زراعت اشتراکی به دامن شهرها.^[۲]

یکی از پایه‌های ترین مباحث علم اقتصاد منحنی امکانات تولید است (PPF) که ترکیب‌های ممکن از تولیدات را نمایش می‌دهد. برای مثال بیابید گندم و فولاد را در نظر بگیرید. اگر همه‌ی امکانات تولید صرف تولید این دو محصول شوند و منحنی امکانات تولید ثابت بماند، تولید فولاد بیشتر به معنی تولید کم‌تر گندم است. در جهان غیر کمونیستی، صنعتی شدن تغییر پیوسته و روبه‌یرون منحنی امکانات تولید بود (نمودار یک) و علت آن دگرگونی‌های تکنولوژیک. در جهان کمونیستی صنعتی شدن حرکتی دردمنده در امتداد منحنی PPF یا به بیان بهتر در امتداد و منحرف‌شده - به درون این منحنی بود. (نمودار دو)

دیگر عارضه‌ی مشخص صنعتی شدن اتحاد جماهیر شوروی حجم کمتر تولیدات کارخانه‌ای بود که به دست مصرف‌کنندگان می‌رسید. تا کید بر «صنایع سنگین»ی چون فولاد و زغال‌سنگ بود و این امر حیرت‌انگیز جلوه خواهد کرد، مگر آن که در پایین لفظ «صنعتی شدن» در این جا بی‌مسمی است. آن‌چه در طول سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ در شوروی رخ داد نه صنعتی شدن که در واقع نظامی شدن بود: سلاح‌سازی‌ای گسترده‌تر از هر کشور دیگری در جهان (حتی آلمان نازی).

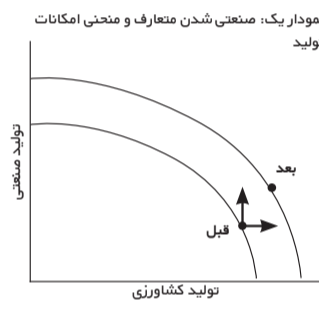
امتیازها از ۱۰ تا ۱۰ هستند، به طوری که ۱۰ غیرآزادترین F به معنای آزاد، PF به معنای تاحدی آزاد، و NF به معنای نآزاد است.

کشور	امتیاز آزادی اقتصادی	طبقه بندی آزادی سیاسی
بلغارستان	۶	F
جمهوری چک	۶٫۹	F
استونی	۷٫۷	F
مجارستان	۷٫۳	F
لاتویا	۷	F
لیتوانی	۶٫۸	F
لهستان	۶٫۴	F
رومانی	۵٫۴	F
روسیه	۵	PF
اسلواکی	۶٫۶	F
جمهوری اوکراین	۵٫۳	PF



حتی قابل توجه‌تر خلائی است که در نتیجه‌ی شکست ژاپن در ساختار قدرت آسیا پدید آمد. همین خلاء بود که به مانو تسه‌دونگ اجازه داد دیکتاتوری لنینیستی‌اش را در چین دایر کند. دست‌نشانده‌های اروپایی به دقت از سرمشق شوروی پیروی می‌کردند و از آن‌جا که در قیاس با چین به لحاظ توسعه‌یافتگی در سطح بالاتری قرار داشتند، گذار به کمونیسیم کمتر مریگبار بود. اما در مقابل مانو سیاست‌های اقتصادی‌ای را در پیش گرفت که از برنام‌های استالین هم تندتر بودند و در طول اجرای سیاست «گامی بزرگ به جلو» به اوج خود رسیدند و سی میلیون چینی را در اجرای مجدد اشتراکی کردن به سبک شوروی گرسنه به میان مردگان فرستادند.

پس از مرگ استالین در ۱۹۵۳ سیاست‌های اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار اروپایی‌اش رو به ملایمت گذاشت. اغلب کارگران مملوک آزاد شدند و اردوگاه‌های کار اجباری به عوض بنگاه‌هایی برای برداشت ارزان منابع دورافتاده، به زندان‌هایی برای معاندان مبدل شدند. نظام‌های کمونیستی حالا کم‌تر بر نظامی‌گری و بیشتر بر تولید کالاهای مصرفی و مواد غذایی تأکید می‌کردند. با این حال قاموس اقتصادی‌شان به قوت خود باقی ماند. همچنان قدرت نظامی در اولویت بود و غذا و کالاهای مصرفی دغدغه‌ای با اولویت کمتر در پس ذهن. مدت‌هاست رایج‌ترین نقادی که متوجه



مدافعین استالین استدلال می‌کنند که این آلمان بود که نظامی شدن را بر او تحمیل کرد. اما در حقیقت استالین نه تنها جنگ جهانی دوم را به عنوان متحد فعال آلمان در دعوی لهستان آغاز کرد که جنگ را فرصتی طلایی برای گسترش کمونیسیم می‌انگاشت: «دولت شوروی در گردهمایی بین‌المللی سپتامبر ۱۹۳۹ خود صریحاً مصلحت اتحاد شوروی و انقلاب جهانی را در برانگیختن دومین جنگ امپریالیستی برشمرده و نه در حفظ صلح.»^[۳]

اگرچه پس از خیانت هیتلر در ۱۹۴۱ استالین به ظاهر ابله جلوه می‌کند، بر آوردی از وضعیت درست بود. بعد از جنگ جهانی دوم اتحاد جماهیر شوروی نظام‌های سیاسی کمونیستی را در سراسر اروپای شرقی مستقر کرد، اما

سازوکار «قحطی وحشت» استالین ساده بود. اشتراکی کردن مزارع، تولید کلی غذا را کاهش داده بود. کولاک‌ها که پیشروترین زارعان بودند حالا در تبعید به سر می‌بردند و باقی دهقانان اکنون که در استخدام دولت قرار داشتند شوق کم‌تری برای تولید احساس می‌کردند.

نشان داده‌اند همچنان به عملکرد ضعیف‌شان ادامه می‌دهند. منتقدان تأسفک کاهش چشم‌گیر میزان تولید را می‌خورند، اما عمده‌ی «تولید از دست‌رفته» شامل آن محصولاتی می‌شود که در بدو امر اصلاً تقاضای چندانی برایشان وجود نداشته است. خیلی از کشورهای سابقاً کمونیستی از تورم حاد رنج بردند، اما این امر در واقع ناشی از آن است که با چشم‌پوشی بر همه‌ی نصایح اقتصادی معقول، برای جبران کسری بودجه‌ی کلان‌شان پول چاپ کردند. نسخه‌ی تجویزی «شوکت‌درمانی» می‌باید کاستن شدید مخارج دولت [یا واگذاری بیشتر اموال دولتی] می‌بود.

چین اما راه متفاوتی برای عبور از کمونیسیم پیمود. بعد از مرگ مانو در ۱۹۷۶ جانشینانش کشاورزی را از اساس خصوصی‌سازی کردند و تا حدودی اجازه دادند توسعه‌ی بهنجاری اتفاق بیفتد. آزادی اقتصادی در چین به شکل چشم‌گیری افزایش یافته اما نظام سیاسی همچنان دیکتاتوری تک‌حزبی باقی مانده است. بعضی رشد اقتصادی چشم‌گیر این کشور را به همین ترکیب آزادی‌های معتدل اقتصادی با حکومت متمرکز قدرتمند نسبت داده‌اند. با این حال این رشد اقتصادی تا حدود زیادی انعکاس فقر مطلق چین مانو نیست است، چه اگر تولید در ناحیه‌ی صفر سیر بکنند، دو برابر کردنش سهل‌الوصول است.

در خلال قرن بیستم سوسیالیست‌هایی که آشکارا درگیر این جهان‌بینی بودند قدرت را به دست گرفتند، اما این تنها پیروان لینن بودند که به هدف اصلی یعنی فسخ مالکیت خصوصی نزدیک شدند. خود کادگی و وحشت ابزارهای ضروری این طریقت بودند و اندک سیاست‌مداران غیر کمونیستی نیز بودند که از صمیم دل این ابزار را پذیرفته و به کار بردند. نهایتاً این آمان‌گدگی کمونیست‌ها به برانگیختن یک جنگ همه‌جانبه علیه مردم خودشان بود که از دیگران متمایزشان می‌کرد.

پانویس:

۱. ورود کمونیسیم به جوامع نسبتاً پیشرفته‌تری چون آلمان شرقی و چکسلواکی با اشغال نظامی ممکن شده با انقلاب.
۲. رابرت کانکووست، خرمن آندوه، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۶، ص ۱۸۷
۳. حتی بدست‌انستی‌تر میلیون‌ها برده‌ای بودند که در معادن و کمپ‌های چوب‌بری به کار اجباری کشیده می‌شدند. نرخ مرگ و میر میان ایشان بسیار بالا بود. بر خلاف تصور غربی‌ها اکثر تبعیدی‌ها رعیت بودند، نه اعضای سابق حزب.
۴. استلین، تاریخ فاشیسم، ۱۹۴۵-۱۹۱۴، انتشارات دانشگاه ویسکانسین، ۱۹۹۵، ص ۳۷۰
۵. مارتن مالیا، تراژدی روسیه: تاریخ سوسیالیسم در روسیه، ۱۹۹۱-۱۹۱۷، انتشارات فری، ص ۲۰۹
۶. همان، ص ۳۶۱
۷. مراجعه شود به برایان کاپلان «آیا سوسیالیسم واقعا غیر ممکن است؟» در کریستیکال ریویو ۱۶، شماره ۱، ۲۰۰۴، ص ۳۳-۵۲
۸. هندریک اسپیث، روس‌ها، انتشارات بالتیمور بوکس، ۱۹۷۴، ص ۳۱۳-۳۱۴
۹. مراجعه شود به نشانی آنلاین: http://oldfraser.lexi.net/publications/books/econ_free/tables/a1-1.html



پایان چپ تنها

علی اشرف درویشیان در هفتاد و شش ساله‌گی از دنیا رفت؛ نمادی از نسل نویسنده‌گانِ آرمان‌گرای چپ



اگر می‌توانستم کاری کنم که آدمیان از شر پیش‌داوری‌های خویش آسوده شوند، خود را سعادتمندترین موجود فانی این جهان می‌دانستم. به نظر من پیش‌داوری آن نیست که سبب بی‌خبری ما از وجود برخی چیزها شود. پیش‌داوری آن است که سبب بی‌خبری ما از وجود خودمان گردد.

موتسکیو

معاش با جهان پیرامون مبارزه می‌کردند. او در بسیاری از آثارش به همین فضا و خاطرات و آدم‌هایی تمسک جست که در کشان کرده بود. نیای فکری او عمدتاً نویسنده‌گان چپ روس بودند که آثارشان به وفور در آن دوره چاپ می‌شد، هم‌چنین شاعران آزادی‌خواه ترکیه مانند ناظم حکمت یا نویسنده‌های چون یاشار کمال، اما تمام این نام‌ها مقابل علاقه و سرسپردگی درویشیان به صمد بهرنگی کم‌رنگ هستند. درویشیان در اوایل هجده ساله‌گی همان راهی را می‌رود که صمد گام درش می‌نهد؛ «علمی». او پس از گذراندن دوره‌ی دانشسرای عالی در روستاهای اطراف کردستان معلمی می‌کند و ادبیات درس می‌دهد. در سال ۱۳۴۵ او در دانشگاه تهران ادبیات می‌خواند و بعد فوق‌لیسانس‌اش را در رشته‌ی روان‌شناسی تربیتی می‌گیرد. نویسنده‌ای که میزان تحصیلات دانشگاهی‌اش نسبت به بسیاری نویسنده‌گان هم‌دوره‌اش قابل تامل و مهم است. تأثیر بهرنگی بر جهان او در همین سال‌ها به اوج می‌رسد و درویشیان عملی در قامت «چریک ادبی» به نوشتن می‌نگرد. کتاب «از این ولایت» در اوایل دهه‌ی پنجاه به بازار می‌آید و نشان می‌دهد که حضور سمپاتیک بهرنگی تازه از دنیارفته‌بر زنده‌گی و زمانه‌ی درویشیان بسیار پررنگ است. چاپ این کتاب عملی مسیر زنده‌گی درویشیان را عوض می‌کند. در هفت سال منتهی به انقلاب درویشیان سه بار به خاطر نوشتن این کتاب و البته گرایش‌های سیاسی‌اش به زندان پهلوی می‌افتد. از کار اخراج و در نهایت در سال ۱۳۵۲ به یازده سال حبس محکوم می‌شود. او از جمله‌ی زندانیانی به شمار می‌رود که در موج آزادی‌زندی‌ها در روزهای انقلاب از زندان بیرون می‌آید. درویشیان در زندان با صفر قهرمانی یکی از زندانیان نمادین ایران آشنا می‌شود. مردی که حدود سه دهه در زندان پهلوی مانده و نتیجه‌ی این مرادوی می‌شود کتاب «گفت‌وگو با صفر قهرمانی». کتاب «خاطرات صفر خان» یکی از منابع مهم خوانش اوضاع زندانیان سیاسی در ایران دوران پهلوی محسوب می‌شود. بهرنگی که در سال ۱۳۵۲ کتاب کوچک «صمد جاودانه شد» را به بازار فرستاده بود بعد آزادی از زندان و در سال ۱۳۵۸ از نو این کتاب را منتشر می‌کند و حتا به کسانی که به بهرنگی انتقاد کرده بودند به شدت می‌تازد. مانند احمد شاملو... در سال مذکور درویشیان دو کتاب بسیار پرطرفدار منتشر می‌کند که عملی و به گفته‌ی شاهدان سال‌ها با تیراژهای چند ده هزار تایی به فروش می‌روند؛ «سلول ۱۸» و «آبشوران». هرچند آبشوران قبل چند بار با نام مستعار لطیف تلخستانی در سال‌هایی که او به زندان بود نیز منتشر و به کتاب

بالینی بسیاری از آرمان‌گرایان ادبی تبدیل شده بود. هم‌چنین او داستان‌های متعددی برای کودکان و نوجوانان می‌نویسد که به محبوبیت‌اش می‌افزاید. و این رفتار در شرایطی است که جامعه‌ی سال‌های بعد انقلاب به شدت مستعد در جهان درویشیان است.

● ظهور یک چپ کلاسیک

علی اشرف درویشیان به خاطر سال‌های طولانی زندان و هم‌چنین نقش‌اش در اشاعه‌ی جنسی از ادبیات تظلّم‌خواه که آمیخته است با لحظاتی کودکی و رنج‌های زیستی روایان آن وجهی نمادین پیدا می‌کند. در دسته‌بندی‌های سیاسی اول انقلاب درویشیان با شهرت و فروش شگفت‌انگیزی که به دست آورده به سمت گرایش‌های رادیکال چپ متمایل می‌شود. او بی‌تردید بین نام‌های مطرح آن جنس ادبیات؛ کسانی چون فریدون تنکابنی، منصور یاقوتی، سیاوش کسری و... از پرآشفتارترین نام‌های این جمع به شمار آمده و می‌تواند حیات ادبی خود را تا امروز امتداد دهد. درویشیان به خاطر فضای بعد سال‌های اول دهه‌ی شصت مانند بسیاری از نویسنده‌گان هم‌فکر و مسلک‌اش با ممانعت‌های فراوانی روبه‌رو می‌شود و دهه‌ی سختی را از سر می‌گذراند. بی‌تردید تولد مهم ادبی او در سال ۱۳۷۰ است. انتشار رمان حجیم «سال‌های ابری» اثری که در آغاز در چهار مجلد و از سوی نشر اسپرک به بازار می‌آید و توجه انبوهی از طرفداران درویشیان را به خود جلب می‌کند؛ نویسنده‌ای که عمده‌ی آثارش داستان‌های کوتاه یا نوبل بوده‌اند زمانی به بازار می‌فرستد که بی‌تردید از منظر فکر ادبی متمایل است به یکی دیگر از نویسنده‌گان محبوب‌اش یعنی ماکسیم گورکی... گورکی نامی مهم است در شناخت درویشیان. برخی آثار او که رنگ و بوی جدی‌تری دارند مانند «خاطرات کودکی» و البته رمان ایدئولوژیک «هادر» یا رمان حجیم «ماتوی کوژمیاکین» تأثیر بسیار زیادی بر درویشیان دارند. از سوی دیگر این فارغ‌التحصیل علوم تربیتی به کتاب مهم آ. ماکارنکو؛ یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان تعلیم و تربیت سوسیالیستی بسیار علاقه و باور دارد. «پداگوژیک» کتابی در قالب رمان که درش این چهره‌ی مهم تربیتی در اتحاد جماهیر شوروی تجربه‌های‌اش را در تحقق مراکز تعلیم و تربیت برای نوجوانان یتیم یا بزهدار روایت می‌کند. «سال‌های ابری» برآمده از چنین ذهنیتی‌ست. رمان درباره‌ی کودکی و جوانی «شریف» است. پسری که چون درویشیان در خانواده‌ی بی‌پنزی و تنگدست به دنیا آمده و درگیر خرافات و تنگناها و بزه‌جامعه‌ی پیرامون خود است. این رمان که بی‌تردید روایتی اوتیوپوگرافیک

دارد و نویسنده‌اش نیز آن را اذعان دارد، با منشی انتقادی نسبت به جامعه‌ی تحت‌انقیاد حکومت سلطنتی نوشته شده و در انتهای‌اش نیز با روایت مبارزها و امیدهای قهرمان‌اش به پایان می‌رسد. سال‌های ابری بی‌تردید مهم‌ترین دستاورد مانیفست‌وار درویشیان است و اثری پرطرفدار. هرچند به زعم من زمانی‌ست فاقد درون‌مایه‌های تکنیکی قابل توجه. در مقایسه با مثلن زمانی چون «رازهای سرزمین من» یا «همسایه‌ها» زمان مذکور اثری به‌مراتب نازل‌تر است از منظر ساختاری ولی درش خرده‌روایت‌هایی وجود دارد که اثر را از منظر جامعه‌شناسانه بسیار حایز اهمیت می‌کند. گمان می‌کنم کماکان جدی‌ترین روایت‌های داستانی درویشیان در داستان‌های کوتاهش متبلور شده‌اند اما رمان مذکور اثری‌ست تاریخ‌نگارانه که مخاطب خود را با یک پرسوه‌ی حدود چهل ساله از فراز و فرودهای زنده‌گی فردی و سیاسی علی اشرف درویشیان مواجه می‌کند. سال‌های ابری هرچند فاقد بداعت‌ها و نوآوری‌های روایی‌ست، در بافت ساده‌ی رئالیستی‌اش اما می‌تواند قدرت روایت‌گری‌اش را بر مخاطبان داستان‌دوستی تحمیل کند که تشنه‌ی خواندن این جنس رمان‌های زنده‌گی‌نامه‌ای شخصی برآمده از مدل‌های روسی بودند. رمان مذکور بعد مدتی به نشر چشمه (ناشر اصلی آثار درویشیان) می‌رود و بارها و بارها تجدیدچاپ می‌شود.

● دهه‌ی هفتاد غمگین

علی اشرف درویشیان در سال‌های دهه‌ی هفتاد مانند بسیاری از داستان‌نویسان ایرانی دچار محاق تند سانسور می‌شود. بسیاری از آثار او از منوع می‌شوند و او در این دهه که در اوج شهرت است کمتر می‌تواند اثری داستانی به بازار بفرستد. کتاب «درشتی» که با ویرایشی نو منتشر می‌شود، یکی از این آثار است که بسیار با اقبال هم روبه‌رو می‌شود. هرچند فروپاشی شوروی بسیاری از طرفداران چپ روسی را مایوس و سرخورده کرده است اما چپ‌گرایی درویشیان و برخی دوستان‌اش به نحوی‌ست که سعی می‌کنند چندان توجه‌ای به این قضیه نشود. سال‌های دهه‌ی هفتاد، دوره‌ای‌ست که او شروع به کارهای فرهنگ‌نامه‌ای‌اش می‌کند. مثلن جمع‌آوری افسانه‌های مردم ایران. اثری پرچم و عظیم که نشان می‌دهد او سال‌های فراوانی را برای این حوزه وقت و انرژی گذاشته است. در همین دوره است که او مجموعه‌ای از نقدها و یادداشت‌ها و سخن‌رانی‌های‌اش را هم جمع‌آوری می‌کند و به بازار می‌فرستد. هرچند عمده‌ی آثار تازه یا تجدیدچاپی درویشیان در نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد و بعد به قدرت رسیدن سیدمحمد خاتمی به بازار می‌آیند. در همین

دوره مقالات و یادداشت‌هایی در شناخت و نقد درویشیان در مطبوعات نوشته می‌شود که توجه نسل جدیدتر را به او جلب می‌کند؛ هرچند عمده‌ی مخاطبان او در این نسل کسانی می‌شوند که هنوز به آن شکل آرمان‌گرایی ادبی و سیاسی اعتقاد دارند. از سوی دیگر او برای احیای کانون نویسنده‌گان ایران قدم‌هایی برمی‌دارد و یکی از فعال‌ترین چهره‌های آن است در این سال‌ها. شاید بتوان گفت حضور بیرونی او در عرصه‌ی روشنفکری چپ سنتی در این دوران بسیار محسوس است و همین امر است که باعث می‌شود او مشکلات فراوانی برای انتشار آثارش داشته باشد.

● پانزده سال پرتلهاب

در سال‌های دهه‌ی هشتاد درویشیان عمده‌ی آثارش را به نشر چشمه واگذار می‌کند. و این انتشارات آن‌ها را با جلدها و قطع‌های متفاوت به بازار می‌فرستد که میزان تجدیدچاپ‌شان گواهی‌ست برای محبوبیت این نویسنده بخصوص بین کتاب‌خوان‌های نسل‌های قدیمی‌تر. محرومیت آثاری از این نویسنده در یک پرسوه‌ی گاه دو دهه‌ای با این تجدیدچاپ‌ها می‌شکند و به یاد دارم که در اوایل دهه‌ی هشتاد یکی از داستان‌نویسانی که درباره‌اش صحبت می‌شود، اوست. هرچند گرایش و ذوق نویسنده‌گان تازه چندان به سوی جنس داستان‌نویسی او نیست اما منش فردی درویشیان در برخورد با این نسل یکی از دلایل محبوبیت او می‌شود. او روزهای دوشنبه از خانه‌اش در کرج به کتاب‌فروشی نشر چشمه می‌آمد و با مخاطبان پرتعدادش دیدار می‌کرد. ترتیب انتشار آثار برخی نویسنده‌گان تازه‌ها را می‌داد؛ در حوزه‌ی ادبیات و زبان کردی فعالیت می‌کرد و هم‌چنین خانه‌اش محفل بود برای دوست‌داران‌اش. درویشیانی که خود من شناختم، دقیقن یک روح پرهم بود که با پافشاری بر علایق و ایده‌های سیاسی‌اش درباره‌ی کسی داوری یا پیش‌داوری نداشت و اگر می‌توانست به نویسنده‌گان و مترجمان جوان کمک می‌کرد. شاید یکی از دلایلی که مرگ او چنین در فضای مجازی با انبوه نوشته‌های نویسنده‌گان و مخاطبان مختلف روبه‌رو شد، بازگردد به همین اخلاقی بودن و شرافت انسانی‌اش. علی اشرف درویشیان در سال‌های میانی دهه‌ی هشتاد سکنه‌ی مغزی سختی کرد. در آن روزها پرونده‌های تدارک دیدم برای‌اش در روزنامه‌ی «هم‌میهن»، پرونده‌های که نام‌های بسیاری از جمله برهانی هم با طوع درش نوشتند از درویشیان. سکنه به قدری شدید بود که امید چندان وجود نداشت اما دکتر مشهور و محبوب میان نویسنده‌گان آن نسل؛ دکتر پارسا توانست با موفقیت درویشیان را عمل کند. هرچند او

روی ویلچر رفت و توانست سلامت حرکتی و جسمی کامل را تا دم مرگ به دست آورد. دهه‌ی سالی که درویشیان دچار این بیماری شد، سال‌های سختی بودند برای این «چریک پیر» (اولین بار این صفت را در روزنامه‌ی شرق به او اطلاق کردم و یادم می‌آید تلفن کرد و کلی تشکر از آن مطلب طولانی و کمی انتقادی درباره‌ی داستان‌های‌اش. و این امری بود که به ندرت در نویسنده‌گان اغلب متوقع هم‌نسل خود دیده‌ام) هم سختی بیماری، هم مشکلات فراوان در تکلم، هم نوشتن. از سوی دولت مهرورز احمدی‌نژاد نیز بسیاری از آثار تازه‌ی او را در اداری کتاب معطل نگه داشت. طوری که برخی از این داستان‌ها در کشورهای دیگر منتشر شدند. ممنوعیت چیز تازه‌ای برای درویشیان نبود اما این بار حتا پاره‌ای از آثارش که ده‌ها بار تجدیدچاپ شده بودند نیز ممنوع‌الانتشار شدند. او در این سال‌ها همراه رضا خندان جنگی را تدوین کرد که به تدریج انتشارشان از چند سال قبل آغاز شده بود؛ «داستان‌های محبوب من». گزیده‌ای از داستان‌نویسی ایران در ادوار مختلف با نظر او و رضا خندان. رمان جدیدش با نام «همیشه مادر»، و چند کتاب داستان‌اش نیز مجوز انتشار نگرفتند و البته او به خاطر تلاش‌اش در ادبیات و حضور پررنگ‌اش جزایز داخلی مهمی از جمله جایزه‌ی مهرگان و گلشیری را دریافت کرد. علی اشرف درویشیان در این سال‌های سخت که با حمایت ایثارگونه‌ی همسرش شیدا داراییان کنار او همراه بود کمتر می‌توانست مصاحبه کند یا بنویسد اما تغییرمشی نداد و به زیست فکری‌اش ادامه داد. مرگ او در روز چهارم آبان امسال احتمالسن برخی کتاب‌های در بندش را آزاد خواهد کرد و مخاطبانی را که کمتر می‌شناختند به خواندن آثارش سوق می‌دهد اما باید دید میراث ادبی او تا چه حد می‌تواند از لایه‌های زمان بگذرد. میراثی که با نوشتن اولین داستان‌های جدی‌اش در زندان کرمانشاه آغاز شد و عمری مملو از کار و نوشتن و حضور را بسرای او رقم زد. احترام به این نویسنده‌ی سال‌خورده، احترام به آن جنبه‌ی ادبیات و نوشتن است که هیچ‌گاه خود را از تاریخ و جامعه‌ی خود خارج نمی‌کند. شاید درویشیان سر در راه یک ایدئولوژی مشخص داشت (که داشت) اما بیش از هر چیزی به انسان می‌اندیشید و بهای انسان‌بودن‌اش... این شعار یا بدرقهای از جنس اختتامیه‌های مرسوم نیست، واقعیتی‌ست که بسیاری در منش و رفتار و نگاه‌اش به داستان و انسان درک کرده‌اند... و این شاید شروعی تازه باشد برای این نویسنده‌ی سخت‌کوش که تمام زنده‌گی‌اش را مبارزه‌ی می‌دید با زمان و جهان و البته فقر...

تازه‌ترین فیلم جیرانی، تلاش برای ارائه‌ی یک فیلم نوآر در قالب قصه‌ای بی‌زمان و مکان است: فیلم اشتباهاتی دارد ولی دست‌کم در ساختار، بافت بصری و حاشیه‌ی صوتی، توانسته به محدوده‌ی فیلم‌نوآر نزدیک شود و موقعیت‌های بدیعی، در سینمای ایران بسازد

در سرهای شب

درباره‌ی فیلم **خفگی** که تجربه‌ای نو در سینمای ایران است

فریدون جیرانی آدمی چندوجهی است، هر بار یک‌جور ظاهر می‌شود: یک‌بار مجری و تهیه‌کننده‌ی برنامه‌ای جنجالی درباره‌ی سینماست، یک‌بار روزنامه‌نگاری که روزنامه‌ی سینمایی منتشر می‌کند، یک‌بار دفعه‌ی فیلمنامه‌نویس است، یک‌بار معلم است و جایی دیگر کارگردان. اما مثل همیشه این‌ور کارگردانی اوست که به همه‌ی جنبه‌های هنری‌اش غلبه کرده: فیلم‌هایی که ساخته از تمام کارهای دیگرش پررنگ‌تر بوده، اگرچه فیلمنامه‌هایی هم که نوشته جنجالی، مهم و قابل بررسی است. ولی فیلم‌هایش با وجود پراکنده‌گی و تنوع همیشه خوی تجربه‌گری داشته: تجربه‌هایی در محدوده‌ی ژانر و تلاشی برای بومی کردن نشانه‌ها، قراردادهای فضاهای تثبیت‌شده‌ی فرنگی. گاه موفق شده (مثل «قرمز»)، گاه شکست خورده (مثل «آب‌و‌آتش» یا «پارک‌وی») ولی او مدام ژانرها را تغییر داده، قصه‌های تازه‌ای انتخاب کرده و فیلم‌های جدیدی ساخته. تلاش کرده در دل بدنه‌ی سینمای ایران، با حضور بخش خصوصی کار کند. بنابراین همیشه ستاره‌هایی در فیلم‌هایش حاضر بوده‌اند و نشانه‌های سینمای تجاری در آثارش مشهود بوده است.

تازه‌ترین فیلم جیرانی، تلاش برای ارائه‌ی یک فیلم نوآر در قالب قصه‌ای بی‌زمان و مکان است: فیلم اشتباهاتی دارد ولی دست‌کم در ساختار، بافت بصری و حاشیه‌ی صوتی، توانسته به محدوده‌ی فیلم‌نوآر نزدیک شود و موقعیت‌های بدیعی، در سینمای ایران بسازد. او درست در اوج تمایل فیلمسازها به نمایش لخت و غور مسائل اجتماعی و گرفتاری در تاروپود رقابلیسم عیوس و تلخ سینمای ایران، بلندپروازی کرده. این‌که موفق شده یا نه بحث دیگری است ولی جیرانی پوسته‌ی تمبلی سینمای ایران را شکسته و چارچوب ناخواسته‌اش را از بین برده. بنابراین با تلیق چند ژانر (جنایی، فیلم‌نوآر) سعی کرده فیلمی بسازد نزدیک به سلیقه‌ی شخصی‌اش. این سلیقه چیست؟ حب، جیرانی به شکل حیرت‌انگیزی به شخصیت‌های بیمار، پلیس و در یک کلام ناسالم علاقه دارد. ضدقهرمان‌های او معمولاً اشخاصی نه چندان موجه‌اند که به شکل ذاتی به جنایت نزدیک می‌شوند. جالب این‌جاست که توطئه و دغل‌بازی این آدم‌ها برای سرپوش گذاشتن روی نقاط ضعف‌شان است. به «قرمز»، «آب‌و‌آتش»، «پارک‌وی»، «قصه‌ی

پریا» و... نگاه کنید: همه‌ی ضدقهرمان‌ها قربانی ضعفی عمیقاً ذاتی‌اند که به راحتی نمی‌توانند آن را درمان کنند. بنابراین می‌شود نتیجه گرفت که این آدم‌ها ناچار به جنایت‌اند تا خودشان را تسکین دهند. بیشتر اوقات این بیماران مردند و زنها معمولاً آسیب‌پذیرند و بعد از تحمل بکرشته مکافات، عصبان می‌کنند و حق‌شان را می‌گیرند. اما گاهی هم آن‌ها قربانی می‌شوند: کافی است به فیلم «من مادر هستم» یا همین «خفگی» نگاه کنید: زنها به دلیل اعتماد، عشق، سادگی و... به سمت نابودی می‌روند. ولی جیرانی در ترکیب این مؤلفه‌ها با لحن و فرم همیشه موفق نبوده: در «قرمز» موفق شده حال‌وهوایی روانشناسانه به درام ببخشد و لحن فیلم که تابعی از شخصیت زن دردکشیده بود مؤثر از آب در آمد. مثل «شام آخر» که تلاش او برای ساخت یک فیلم جنایی عاشقانه کم‌و‌بیش موفق بود ولی در باقی فیلم‌ها، چه آثاری مثل «آب‌و‌آتش» چه فیلم‌های دیگرش در ژانرهای دیگر، از کم‌دی «خواب‌زده‌ها» گرفته تا «قصه‌ی پریا»، هیچ کدام لحن و فرم کاملاً در خدمت فیلمنامه و قصه نبوده است. با این وجود لحن «خفگی» تا حدود بسیاری به طرح و توطئه‌ی طراحی شده در فیلمنامه وفادار است و از دل همین لحن به نوعی زیبایی‌شناسی رسیده: ریتم کند، فیلمبرداری سیاه‌وسفید و اسکوپ، بازیگرانی که به عمد زشت شده‌اند، فضاهای گرفته، بسته و هراس‌انگیز و بیش از همه اتمسفری که داستان را از زمان و مکان جدا می‌کند و به ناکجاآبادی خیالی و داستانی متصل می‌شود. این یک شروع برای فریدون جیرانی است.

● **جیرانی از چه فیلم‌هایی الگوبرداری کرده**

به طور مشخص این کلود شابرول است که تأثیر عمیقی روی این فیلم جیرانی گذاشته است. مشخص است که جیرانی شفته‌وار به آثارش نگاه و تفسیری از آن را ارائه کرده است. دوربین آرام، پنهان کردن بخشی از حوادث، ایجاد لحنی سرد، ریتم کند و پرداختن به طبقه بورژوا چیزهایی است که جیرانی از شابرول به ارث برده. کافی است فیلم «غزال‌ها» را نگاه کنید: ببینید که شابرول چطور در این فیلم جنایی عمل می‌کند و با سردی بسیار، دوربین بی‌حرکت و قاب‌بندی ساده تلاش می‌کند بیشتر به کثه قصه برسد و لحنی در خدمت قصه‌ی بورژوازی خودش خلق کند. اما این تنها فیلمی نیست که شابرول از این مؤلفه‌ها استفاده می‌کند: او در «قصاص» و «تشریفات» و دیگر فیلم‌های جنایی‌اش مدام سعی می‌کند از گرمای صحنه‌ها پرهیز کند و اجرایی ساده و لخت از کنش‌ها و واکنش‌ها ارائه دهد. بنابراین این سردی خودبه‌خود بازی‌ها را خردودار، محدود و بی‌حس می‌کند. جیرانی از این الگو در «خفگی» بسیار بهره برده: اگرچه از نشر بصری بسیار به آثار اروپای شرقی، با سایه‌روشن‌های پرکنتراست پرداخته ولی اندازه و طول نماها، جنس بازی‌ها و فضای فیلم به‌شدت تحت تأثیر آثار شابرول است. اما در قصه و درام نمی‌شود نقش «هاردبویل‌ها» را که رگ‌وریش‌هاش به ادگار آلن پو می‌رسد ولی نسخه‌ی مدرن‌ترش را دشیل همت، ریموند چندلر و جیمز ام کین نوشته‌اند. دو نویسنده‌ی مشهور فرانسوی، بی‌یر بوالو و توماس نارسزاک همان زمان در فرانسه مان‌هایی در ژانرهای جنایی و تریلر می‌نوشتند. این نویسندگان هر کدام قالب مشخصی داشتند. چندلر و

همت کار آگاه‌محور بودند اما کین، بوالو و نارسزاک، جنایی‌نویسانی بودند که آثارشان به‌درد قالب فیلم نوآر می‌خورد. بیشتر این رمان‌ها قصه‌ی فریب‌کاری مردم عادی، طمع بورژواها، توطئه‌ی زنانه و قربانی شدن عشاق بود. این‌ها همان مشخصه‌هایی است که در فیلم‌های جیرانی هم به چشم می‌خورد و به‌طور مشخص در «خفگی» بیشتر به چشم می‌آید.

● **جیرانی چه جور فیلمسازی است**

جیرانی سابقه‌ی طولانی در روزنامه‌نگاری دارد: خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات بوده و بعدها در دهه‌ی شصت، جزو طیف مخالف مجله‌ی فیلم محسوب می‌شد که مجله‌ی گزارش فیلم را برای حمایت از جریان اصلی سینما راه‌انداختند. ولی حضور او در سینما مربوط به اوایل دهه‌ی شصت است، وقتی که فیلمنامه‌ی «آفتاب‌نشین‌ها» را نوشت و به دوستش، مهدی صباغ‌زاده داد. جیرانی به دلیل فعالیت در بخش خصوصی سینما بسیار وامدار فضای اجتماعی اطرافش بوده و تلاش کرده نبض این جریان‌ها را در دست داشته باشد. «آفتاب‌نشین‌ها» داستان مبارزه علیه فئودال‌ها بود؛ موضوعی که محبوب روزهای اول انقلاب بود و نوعی چپ‌گرایی در آن دیده می‌شد. «رهایی» دومین تجربه‌اش ملودرامی درباری جنگ بود، «سناتور» و «پرونده» تلاش‌هایی برای حضور در جریان اصلی سینما و ساخت فیلم‌های عامه‌پسند (اولی درباره‌ی مواد مخدر و دومی درباره‌ی یک جنایت) به حساب می‌آمدند. ولی درخشش او وقتی بود که ملودرام می‌نوشت: «گل‌های داوودی»، «پاییزان»، «دبیرستان». او اواخر دهه‌ی شصت که فیلم اجتماعی و کم‌دی محبوب بود او هم به کم‌دی‌های ایتالیایی گرایش پیدا کرد و «زیر بام‌های شهر» و «در آرزوی ازدواج» را نوشت و پس از آن تلاش‌هایی در تئورالیسم انجام داد (مثل بازی‌های «نرگس»). او در این مدت یک فیلم هم ساخت: «صعود» درباره‌ی دو رفیق بود که می‌خواهند علم کوه را فتح کنند؛ فیلمی ماجراجویی که شکست سختی خورد و جیرانی را تا سال‌ها، دست‌کم ده سال از سینمای ایران دور کرد. او با «قرمز» بازگشت: فیلمی با مایه‌های غلیظ ملودرام که ویژگی‌های محبوب جیرانی را هم داشت: جنبه‌های تراژیک روانشناسانه. آن روزها دو ستاره‌ی سینمای ایران، هدیه تهرانی و محمدرضا فروتن بودند. هر دو در این سایکودرام بازی کردند. نتیجه‌ی فیلمی متفاوت از جریان دخترپسری سینمای ایران بود و تماشاگران استقبال فوق‌العاده‌ای از آن کردند. جیرانی بعد از «قرمز» کارگردانی را جدی گرفت و کارنامه‌ای مملو از فیلم‌های متنوع فراهم آورد. او در کارگردانی هم تابعی از جریان روز بود: همیشه به گیشه وفادار ماند و فیلم‌هایی با بازیگران حرفه‌ای، ستاره‌ها و چهره‌های جذاب کارگردانی کرد. قصه‌هایی جنجالی را برگزید که همیشه حرف‌و‌حدیث‌هایی به دنبال خودشان به‌راه می‌انداختند. هم کم‌دی ساخت: صورتی، خواب‌زده‌ها، هم فیلم اجتماعی (ستاره‌ها، قصه‌ی پریا، من مادر هستم)، هم جنایی (شام آخر، پارک‌وی). دو سریال جاسوسی هم برای تلویزیون کارگردانی کرد و سال ۱۳۸۸، برنامه‌ی «هفت» را به عنوان «نود سینمایی» برای شبکه‌ی سه تهیه و اجرا کرد. او مدتی سردبیر روزنامه‌ی «سینما» بود و فعلاً هم مدیرمسئول آن است.



این که «سیاره میمون‌ها» همیشه انعکاسی از وضع موجود بود، مزیت نسبی و قابل بحث فیلم به حساب می‌آید ولی حالا با خارج کردن فیلم از قالب انتقادی و شکل دادن به سمت‌وسوی تاریخی برای سمت‌دهی به معانی، ماهیت انقلابی و پیشرو بودنش را کنار می‌گذارد و به کهن‌الگوها بیشتر از نقد توجه می‌کند. بنابراین فیلم در حد درامی خوش‌ساخت اما جهت‌گیرانه باقی می‌ماند.

قیام برای آزادی

جنگ برای سیاره میمون‌ها چطور از سیاست الهام گرفته است

● قصه از کجا شروع شد

۱ دهه‌ی شصت میلادی، دهه‌ی ناآرامی بوده دهه‌ی شروع جنبش‌های مدافعان حقوق بشر، مخالفان جنگ ویتنام، هیپی‌گری و مخالفت با فرهنگ محافظه‌کار سرمایه‌داری. این دهه‌ی پرآشوب و پرجدل جوان‌ها را شجاع‌تر و مقاوم‌تر کرده بود، حقوق انسانی را به آن‌ها شناسانده بود و به‌خصوص در آمریکا همه را متوجه کرده بود که رژیای آمریکایی با فریب و نیرنگ همراه است و البته کاملاً شکست‌خورده. آرمان‌گراها می‌خواستند زندگی در این جهان را برای همه‌ی گروه‌ها، از سیاهان تا اقلیت‌های دینی، بهتر کنند و مخالفان، سنت‌گرایان محافظه‌کار و سرمایه‌داری بودند که هنوز به رژیای «سفیدپوست-ثروتمند» باور داشتند. آن روزها مصادف بود با اوج گیری جنگ سرد بلوک شرق و غرب و ترس از بمباران اتمی؛ اتفاقی که یک‌بار ژاپن را متلاشی کرده بود و نشان داده بود که آمریکا چطور از این نیروی نابودکننده استفاده می‌کند. ترس و نگرانی همه‌جا دیده می‌شد، در رمان‌ها، ترانه‌ها و روزنامه‌ها. و این خودبه‌خود مردم عادی را هم نگران می‌کرد.

۲ آن زمان زمانی علمی‌خیالی به نام «سیاره میمون‌ها»، در آمریکا منتشر شده بود؛ رمانی نوشته‌ی پی‌یر بول نویسنده‌ی فرانسوی که سال ۱۹۶۴ نوشته و همان زمان هم ترجمه شده بود. پی‌یر بول آن روزها به‌خاطر نگارش رمان «پل رودخانه‌ی کوای» که فیلم درخشان دیوید لین از روی آن ساخته شده بود مشهور شده بود. بول یک فرانسوی بود که قبل از جنگ جهانی دوم در سنگاپور زندگی می‌کرد و مدتی عضو سرویس مخفی ارتش انگلیس بود. بعد از شروع جنگ جهانی، او به شارل دوگل و ارتش فرانسه‌ی آزاد پیوست. ماجراهایی که او در «پل رودخانه‌ی کوای» نوشته کم‌وبیش از تجربیات خود اوست، ولی «سیاره میمون‌ها» رمانی بود که ربطی به جهان واقعی نداشت. با این همه نشانه‌های جذابی برای تطبیق با شرایط موجود در دهه‌ی ۶۰ در آن یافت می‌شد. به همین دلیل هم هالیوود سراغ این داستان رفت و بدون اشاره مستقیم، به نوعی احساس ترس و خطر مردم از شرایط جنگ اتمی را در این فیلم منعکس کرد. «سیاره میمون‌ها» به کارگردانی فرانکلین جی شافتر، انعکاسی از وضع موجود جامعه‌ی آمریکایی بود؛ «جان ماهونی» منتقد «هالیوود ریپورتر» فیلم را هشدار می‌دهد که در آن، بازی «چارلتون هستون» انسان را به عنوان فرد، و به عنوان یک نماد، با هم ترکیب می‌کرد. داستان فیلم مشخص بود: گروهی فضانورد در سال ۱۹۷۸ به فضا فرستاده می‌شوند و آن‌ها به شکل اتفاقی در سیاره‌ی فرود می‌آیند. جایی که میمون‌ها حرف می‌زنند، تمدن مدرنی دارند و بشر، قادر به تکلم نیست و هیچ کاری از آن‌ها بر نمی‌آید. در آخر فیلم معلوم می‌شود که این سیاره، زمین است و به‌دلیل جنگ اتمی به این روز افتاده.

۳ «سیاره میمون‌ها» با طنز به مسائل اجتماعی نگاه کرده بود: هم به اختلاف طبقاتی اشاره کرده بود، هم به مباحث نژادی. هم بحران جنگ اتمی را مطرح کرده بود و هم به بهم ریختگی الگوهای زیستی بشر. به همین دلیل می‌شد مدام سرراش رفت. تیم برتون در سال ۲۰۰۱، درست وقتی که القاعده به برج‌های دوقلو حمله کرد نسخه‌ی به‌روزی از فیلم ساخت: این‌بار ماجرا انتقادی‌تر، صریح‌تر و

تندتر بود. انسان‌ها برده‌هایی تحت ستم میمون‌ها بودند که به شدت تحقیر می‌شدند و قهرمان داستان، لئو، با کمک یک میمون مهربان تلاش می‌کرد تا انسان‌ها را علیه میمون‌ها بشوراند. فیلم البته به‌اندازه‌ی نسخه اول موفق نبود ولی جنبه‌های انتقادی‌اش واضح‌تر بود. به‌خصوص که پایان فیلم، وقتی لئو و سفینه‌اش به زمین می‌رسند، می‌بینند که میمون‌ها همه‌جا را گرفته‌اند. آیا تیم برتون برداشتی تندروانه از داستان داشت و ایدئولوژی جرج بوش را تبلیغ می‌کرد؟ احتمالاً بیش از هر چیز فیلم تصور عوامانه و یک‌طرفه از موضوع جنگ پیشگیرانه‌ی آمریکا را توجیه می‌کرد.

۴ اقتباس آزاد از «سیاره میمون‌ها» در سال ۲۰۱۱ شکل گرفت: «قیام سیاره میمون‌ها» ده سال بعد از ماجرای یازده سپتامبر و چند سال پس از اشغال عراق و افغانستان و اوج‌گیری جنبش‌های مختلف تروریستی ساخته شد. ماجرای فیلم به تحقیر و آزار میمون‌هایی مربوط می‌شد که جانوران آزمایشگاهی به حساب می‌آمدند تا نتیجه‌ی آزمایش روی آن‌ها انسان‌ها را نجات دهد. اما وجود یک میمون باهوش به نام «سزار» که با تزریق دارویی قدرت فوق‌العاده‌ی پیدا کرده همه‌چیز را تغییر می‌دهد. او موفق می‌شد تا باقی میمون‌ها را از بردگی نجات دهد. ولی نکته‌ی مهم می‌شد: این که لایه‌لای حوادث فیلم دیده خودشان در حال نابودی خودشان هستند، به جای مصالحه با نیروی اقلیت کمر به نابودی‌شان بسته‌اند و به هیچ‌کس جز خودشان توجه ندارند. فیلم سرآغاز شکل‌گیری فیلم‌های جذاب، عمیق و تکان‌دهنده‌ای بود که علاوه بر مباحث فرامتنی مثل سیاست و تبعیض نژادی درم بسیار قدرتمندی هم داشت.

۵ «طلوع سیاره میمون‌ها» صریح‌تر از فیلم قبلی بود: این‌جا میمون‌ها پی مصالحه با انسان‌ها بودند اما انسان‌ها به جنگی تمام‌عیار با آن‌ها فکر می‌کردند. تماشاگران این فیلم بیش از نسخه‌های دیگر تفکر سیاستمداران آمریکایی را در آن منعکس می‌دیدند و فیلم توانسته

بود دقیق‌تر به فضای اجتماعی نفوذ کند و نشانه‌های آن را بیرون بکشد. اگرچه این کار منجر به لختی در درام و قصه‌پردازی شده بود ولی داستان، انعکاسی از وجود موجود آمریکایی، به‌خصوص بعد از ناپدید کردن حقوق اقلیت‌ها به نظر می‌رسید. هیچ‌کس نمی‌دانست که قسمت بعدی این فیلم چه‌طور خواهد بود. سازندگان معتقد بودند که این فیلم‌ها برای تازگی و قدرتمند شدن نیاز به درک شرایط زیستی تازه در آمریکا و جهان را دارند تا مردم خودشان را در آن کشف کنند. «دان کی» در مقاله‌ای در مجله‌ی «ولینگ استون» نوشته: «این قصه‌ی تخیلی، و فیلم‌هایی که براساس آن ساخته شده‌اند آینه‌ای مقابل انسان‌ها قرار می‌دهند تا به نظاره‌ی برخوردها، مسائل و کاستی‌های فردی و اجتماعی خود بنشینند.» و «اریک گرین»، در کتاب «سیاره میمون‌ها، یک اسطوره‌ی آمریکایی» می‌گوید نبرد جوامع میمون‌ها و انسان‌ها در این سری فیلم‌ها تمثیلی از ادیوهای آزادیخواهانه از اختلاف نژادی است.

● جنگ برای سیاره میمون‌ها چه‌طور فیلمی است

این سومین قسمت از سری جدید «سیاره میمون‌ها» است که قهرمان اصلی‌اش میمون صلح‌دوستی به نام سزار است. این‌بار اما خشم و انتقام جایی برای صلح نمی‌گذارد. ولی این فقط تکه‌ای از

موضوع فیلم است، «جنگ برای سیاره میمون‌ها» با الهام از تاریخ سینما، رمان‌ها و مسائل روز خودش را غنی می‌کند. اول از همه فیلم شبیه یک وسترن تمام‌عیار نظر می‌رسد که به‌جای کابوی خشمگین و صحراگردش میمونی دنبال انتقام به راه می‌افتد. ولی کمی بعد فیلم با الهام از «فرار بزرگ» بدل به یک ماجراجویی برای فرار از زندان می‌شود. این‌جا با شخصیتی مثل سرهنگ کورتز «دل تاریکی» روبه‌رو می‌شویم که با نیروهای تحت فرمانش، بدون توجه به باقی انسان‌ها در حال مجازات میمون‌هاست و نیرویی متمرکز است و علاوه بر انگیزه‌ی شخصی برای قتل‌عام میمون‌ها، می‌خواهد انسان‌ها را هم نجات دهد. فیلم با زیرکی تلاش می‌کند هر دو وجه داستان را باورپذیر و معقول و موجه جلوه دهد: یک طرف میمون‌هایی که خواسته‌ای جز زندگی آزاد ندارند و طرف دیگر انسان‌هایی که خطر نابودی و از بین رفتن تکلم تهدیدشان می‌کند. تضاد، همین‌جا شکل می‌گیرد و فیلم، با وجود دارا بودن سویه‌های انتقادی سیاسی اجتماعی، تلاش می‌کند دنیایی باورپذیر از قصه‌ای باورنکردنی بسازد.

به همین دلیل هم تا جایی که قصه، به انتقام، درگیری دو فرمانده و نبرد برای آزادی محدود می‌شود درخشان است. ولی وقتی الگوی شبیه به اردوگاه‌های کار، فرار به سوی سرزمین آزادی و نجات را می‌بینیم و ایده‌ی یهودی‌کشی و مهاجرت

نجات‌یافتگان به فلسطین را می‌بینیم ناخودآگاه از حق‌به‌جانبی فیلم در الصاق مظلومیت اقلیت‌ها به یک ماجرای تاریخی شکست‌زده می‌شویم. این که «سیاره میمون‌ها» همیشه انعکاسی از وضع موجود بود، مزیت نسبی و قابل بحث فیلم به حساب می‌آمده ولی حالا با خارج کردن فیلم از قالب انتقادی‌اش و شکل دادن به سمت‌وسوی تاریخی برای سمت‌دهی به معانی، ماهیت انقلابی و پیشرو بودنش را کنار می‌گذارد و به کهن‌الگوها بیشتر از نقد توجه می‌کند. بنابراین فیلم در حد درامی خوش‌ساخت اما جهت‌گیرانه باقی می‌ماند که بیشتر از ایدئولوژی‌اش صحنه‌های اکشن، فرار، جلوه‌های ویژه و بازی‌هاست که تماشاگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر فرض کنیم که فیلم بیشتر، به‌دنبال مخاطب غربی، آمریکایی و اروپایی، است توجه به مسئله‌ی تاریخی اردوگاه‌های کار، کشتار اقلیت و مهاجرت آن‌ها توجه پیدا می‌کند. به‌ر حال مشتری در آن سوی جهان بیشتر است!

● فیلم از چه چیزهایی الهام گرفته

دل تاریکی و اینک آخرالزمان: سرهنگ کورتز نماد شیطانی آن رمان که در فیلم فرانتسیس فورد کاپولا به بهترین شکل تصویر شده، این‌جا در قالب وودی هارلسون ظهور پیدا کرده است: مردی که سربرازانش او را می‌پرستند، بی‌رحم و سنگ‌دل است، در یک اردوگاه تا لحظه‌ی آخر می‌جنگد و از مرگ نمی‌هراسد. فیلم هم از خود شخصیت و هم از مابسه‌ازای تصویری آن الگوپردازی کرده است.

پل رودخانه‌ی کوای: ماجرای این فیلم یادتان هست؟ پلی با زحمت ساخته می‌شود ولی در نهایت برای شکست دشمن باید نابود شود. فیلم «جنگ برای سیاره میمون‌ها» البته فقط در حد اشاره به ساخت دیواری می‌پردازد که قرار است جلوی حمله‌ی را بگیرد ولی در انتها نابود می‌شود.

ده فرمان: خود سازندگان اذعان کرده‌اند که برای ساخت فیلم سراغ آثار حماسه‌ای کتاب مقدس رفته‌اند. آن‌ها از داستان «ده فرمان» و «بن هور» بهره گرفته‌اند. ایده‌ی مهاجرت به سرزمینی آرام کاملاً از «ده فرمان» برداشته شده و ماجرای رهبری که با مرگش قومش را متحد می‌کند از «بن هور». وقتی فیلم را می‌بینید نشانه‌های واضح‌تری از کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان در آن می‌بینید.

فرار بزرگ: فیلم سرخوشانه‌ی جان استرجس یکی از منابع الهام سازندگان فیلم «جنگ برای سیاره میمون‌ها» بوده؛ داستان اسارت و تلاش برای نجات از اردوگاه که با همکاری

دست‌جمعی زندانیان اتفاق می‌افتد در این فیلم هم دیده می‌شود و تکه‌ای مفصل از فیلم را شکل می‌دهد.

● فیلم‌های قبلی درباره‌ی چه بودند

قیام سیاره میمون‌ها: ویل رادمن دانشمندی است که برای یافتن درمان آلزایمر تلاش می‌کند. پسر او مبتلا به آلزایمر در مراحل ابتدایی است. نتیجه‌ی تلاش‌های او دارویی با نام ALZ-112 است که در صورت تزریق به میمون‌ها باعث باهوش‌تر شدن میمون‌ها می‌شود. در یکی از روزها در لابراتوار شرکت جنسیس حادثه‌ای رخ می‌دهد که باعث مرگ میمون‌هایی که ایمن دارو بر روی آن‌ها آزمایش شده است می‌شود تنها بازمانده این تحقیقات یک میمون نوزاد به نام سزار است. ویل از نابود کردن این بچه میمون سر بازمی‌زند و او را به خانه می‌آورد. او داروی ALZ-112 را برای نجات پدرش به او تزریق می‌کند و عجیب این که تمام مشکلات جسمی و عقلی او برطرف می‌شود. با گذشت زمان بیماری پدر ویل بازمی‌گردد و اثرات دارو از بین می‌رود. پدر ویل که بسیار بیمار شده است با همسایه‌شان مشاخره می‌کند سزار نیز برای حمایت از او وارد ماجرا شده و در اثر این درگیری او به باغ وحشی محلی برای نگهداری منتقل می‌شود. ویل موفق می‌شود نسل جدید دارو را با نام ALZ-113 بسازد. او با امتحان این دارو روی میمون‌های دیگر می‌فهمد که دارو موفقیت‌آمیز بوده است و این بار نیز دارو را به پدرش تزریق می‌کند ولی غافل از اینکه پس از مدتی پدرش از دنیا می‌رود. ویل متوجه می‌شود که آن دارو بر روی انسان‌ها مانند ویروس خطرناک عمل می‌کند این موضوع را به رئیس شرکت جنسیس اطلاع می‌دهد ولی اخراج می‌شود. سزار که مدتی در اسارت بوده از باغ وحش فرار می‌کند و به سازمان جنسیس می‌رود و مقداری از این دارو را به دست می‌آورد و تمام میمون‌های باغ‌وحش را به این دارو آلوده می‌کند تا با رانداختن انقلابی خود و تمام میمون‌ها را به رستگاری و آزادی برساند و موفق می‌شود

با شورش که در شهر راه انداخته است به جنگلی که در نزدیکی شهر است فرار کند. از سوی دیگر نیز مشکلاتی که در شرکت جنسیس به وقوع پیوسته است باعث آزاد شدن این ویروس و آلوده شدن انسان‌ها به این ویروس می‌شود.

طلوع سیاره میمون‌ها: میمون‌ها به فرماندهی سزار توانسته‌اند یک شهر در جنگل بسازند و حتی توانسته‌اند اسب‌ها را رام خود کرده و از آن‌ها استفاده کنند. انسان‌هایی که در شهر کنار جنگل زندگی می‌کنند با مشکل تأمین برق مواجه‌اند و تنهاترین راه نجات آن‌ها راه‌اندازی مجدد سد و ژنراتوری است که در جنگل و نزدیکی شهر میمون‌ها قرار دارد. آن‌ها برای این کار گروهی را می‌فرستند. این گروه توسط میمون‌ها اسیر شده ولی پس از گفت‌وگو با سزار به آن‌ها اجازه راه‌اندازی سد داده می‌شود. ولی به خاطر تأخیر این گروه در شهر فردی با فریب مردم مدعی می‌شود که میمون این گروه را کشته‌اند و باید جنگی بین انسان‌ها و میمون‌ها صورت گیرد. از سوی نیز در میان میمون‌ها جنگ بر سر قدرت و فرماندهی بالاگرفته و یکی از میمون‌ها برای به دست آوردن سلاح به انسان‌ها نزدیک شده و باعث مرگ چند تن از آن‌ها می‌شود. حالا جنگی بزرگ بین میمون‌ها و انسان‌ها شروع می‌شود که میمون‌ها پیروز آن‌نشد. ولی ولی جنگی بزرگ‌تر میان آن‌ها در راه است.



صاحب امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران
رئیس شورای سیاست گذاری: سید حسین مرعشی
مدیر مسئول: سید افضل موسوی
سرمدیر: محمد قوجانی
دستیار سردبیر: اکبر منتجبی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، خیابان چهارم، کوچه زرون
پلاک ۱۴، واحد ۴ تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ شماره: ۲۶۷۰۱۰۵۱
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن زاده تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ همراه: ۰۹۱۹۲۴۳۲۵۸
چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۲۶۸۹۳۳۰
توزیع: نشر گستر تلفن: ۶۱۹۳۳۳۳۳

شنیده‌ها

● شنیده می‌شود پس از رای بالای مجلس دهم به وزرای دولت دوازدهم به خصوص وزیر کشور، وزیر اقتصاد و وزیر کار، نمایندگان از بی توجهی و کم‌اعتنایی این وزرا به نمایندگان دلخور هستند و تصمیم گرفته‌اند بعد نظارتی پارلمان بر کابینه را تقویت کنند.

● شنیده می‌شود دوفوریت و اصل تنها لایحه ارائه شده‌ی شهردار جدید تهران به شورای شهر پنجم به علت عدم رایزنی و طی مراحل و مراتب عادی ارتباط میان شورا و شهرداری رد شده است. برخی آگاهان فقدان رایزنی را مهمترین مشکل دوره جدید شهرداری جدید در تعامل با شورا می‌دانند.

● شنیده می‌شود مقامات ترکیه در سفر اخیر معاون اول رئیس جمهور به این کشور به علت نقش ویژه ایران در عادی‌سازی اوضاع کردستان عراق به خصوص مسئله‌ی کرکوک از جهانگیری استقبال گرمی کرده‌اند.

● شنیده می‌شود به زودی مجید تخت‌روانچی به جای حمید ابوظالبی معاون سیاسی دفتر رئیس جمهور خواهد شد.

● شنیده می‌شود رضا صالحی امیری به زودی به ریاست دانشگاه پیام نور منصوب خواهد شد.

● شنیده می‌شود نوزدهم دی‌ماه نخستین کنگره یادبود آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی با سخنرانی رئیس جمهور در محل اجلاس سران برگزار می‌شود. محسن هاشمی، حمید میرزاده، علی جنتی و مسیح مهاجری مدبران این کنگره هستند.

تشکیلات

● در جلسه یکم آبان‌ماه ۱۳۹۶ شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران آیین‌نامه‌ی کمیته انضباطی این حزب به تصویب اعضا رسید. در این آیین‌نامه هدف از تشکیل کمیته انضباطی نظارت بر اجرای اصول فعالیت تشکیلاتی بر اساس اسناد حزب اعلام شده است. این اسناد شامل مرانامه، اساسنامه، آیین‌نامه، دستورالعمل‌ها و سند مواضع حزب (منشور سازندگی، کتاب آبی) اعلام شده است. عدم رعایت شئون حزبی، موضع گیری غلبه مصویبات حزب و دیدگاه‌های رسمی آن از جمله موارد تخلف اعلام شده است.

● به همت خانم فائزة هاشمی رئیس کمیته فرهنگی و اجتماعی شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران اولین گردهمایی زنان عضو حزب در تهران برگزار شد. در این گردهمایی غلامحسین کرباسچی دبیرکل حزب سخنرانی کرد.

● نشست فصلی دبیران حزب کارگزاران سازندگی ایران در هفتم آبان‌ماه ۱۳۹۶ در محل دفتر حزب برگزار شد. در این جلسه محسن هاشمی رئیس شورای مرکزی، غلامحسین کرباسچی دبیرکل و سیدحسین مرعشی سخنگوی حزب سخنرانی کردند.

● حزب کارگزاران سازندگی ایران، تشکیلات قم روز سه‌شنبه نهم آبان‌ماه، جلسه‌ای برای بررسی میراث فکری مرحوم احمد قابل با سخنرانی عمادالدین باقی برگزار می‌کند.



گزارش سازندگی از جزئیات دیدار جامعه روحانیت مبارز با رئیس‌جمهور

تلاش محافظه‌کاران برای استقلال از اصول‌گرایان

برگزار می‌شد. در نهایت قرار شد در صورت ضرورت این جلسات تکرار شود اما در واقع رئیس‌جمهور حضور خود در جلسات را موکول به رعایت این شرط کردند که در عمل کمتر ممکن خواهد بود.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد برخلاف برخی شایعات هیچ‌گونه برنامه تشکیلاتی برای بازگشت رئیس‌جمهور به جامعه روحانیت مبارز وجود ندارد و البته برخی تحلیل‌گران معتقدند حتی در صورتی که این اتفاق رخ دهد برنده اصلی ماجرا شخص رئیس‌جمهور خواهد بود. حضور سران جامعه روحانیت مبارز در دفتر رئیس‌جمهور نفوذ و حضور ایشان را در این تشکیلات سیاسی تقویت خواهد کرد و به تقویت روحانیان معتدل عضو این جامعه مانند امامی کاشانی، ابوترابی، مصباحی‌مقدم و برخی وزرای سابق دولت روحانی مانند پورمحمدی منتهی خواهد شد. در واقع غیبت آیت‌الله موحدی کرمانی در دیدار با رئیس‌جمهور مهم‌ترین نشانه است که تداوم این دیدارها به صورت بازگشت رئیس‌جمهور به صورت عضو ساده‌ی جامعه روحانیت مبارز نخواهد بود و رئیس‌جمهور را با توجه به شکست دادن نامزدهای جامعه روحانیت مبارز در ادوار گذشته انتخاباتی در مقام رهبر جامعه روحانیت مبارز جلوه‌گر خواهد ساخت که این کار با مشی و مرام اکثریت اعضای این تشکیلات سازگار نیست. جامعه روحانیت مبارز اکنون دو راه پیش روی خود دارد: یا همچون دهه‌ی شصت به نهادی فرادست به تشکیلاتی اصولگرا فروکاسته شود. هاشمی، روحانی و ناطق نوری هرگز در دوران اصولگرایی جامعه روحانیت مبارز در آن شرکت نکردند و به معنای کلاسیک کلمه اصولگرا محسوب نمی‌شوند حضور آنان در جامعه روحانیت مبارز بازگشت این تشکیلات به میانه‌روی و راست‌گرایی معتدل

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نام هاشمی‌رفسنجانی را در فهرست خود قرار داد که با اعتراض شدید اصولگرایان مواجه شد و از سوی دیگر آقای هاشمی نیز نام موحدی کرمانی را در فهرست خود قرار داد.

جامعه روحانیت مبارز در انتخابات سال ۱۳۹۶ نیز از سیدابراهیم رئیسی دیگر عضو خود حمایت کرد و حتی شنیده‌های ما حکایت از آن دارد که مشوق اصلی نامزدی رئیس در انتخابات ۱۳۹۶ دبیرکل جامعه روحانیت مبارز آیت‌الله موحدی کرمانی بود که در استدلال خود به تجربه تلخ ریاست‌جمهوری افراد غیرروحانی (مانند محمود احمدی‌نژاد) اشاره کرده بود اما شخص روحانی را نیز برای ریاست‌جمهوری مناسب ندانسته بود. این در حالی است که جامعه روحانیت مبارز در اولین انتخابات ریاست‌جمهوری حامی اصلی نامزدی ابوالحسن بنی‌صدر در برابر حسن حبیبی (نامزد نهضت آزادی) و جلال‌الدین فارسی (نامزد حزب جمهوری اسلامی) بود.

دیدار کمیته سیاسی جامعه روحانیت مبارز با رئیس‌جمهور به بیان دغدغه‌های اقتصادی و فرهنگی این نهاد گذشت و در نهایت سران روحانیت مبارز (که در میان آنان آیت‌الله موحدی کرمانی غایب بود) اعلام کردند برای هر جلسه خود خدمت رئیس‌جمهور دعوت‌نامه می‌فرستند اما ایشان دعوت جامعه روحانیت مبارز را اجابت نمی‌کنند. رئیس‌جمهور هم پاسخ داد که حضور شخص رئیس‌جمهور در جلسات تشکیلاتی و حزبی موکول به رعایت ضرورت‌های امنیتی و حفاظتی است و برای این کار اگر قرار به تشکیل جلسه‌ای باشد باید در محل دفتر رئیس‌جمهور باشد که برای دیگران تولید زحمت امنیتی و حفاظتی نکند. رئیس‌جمهور به تجربه جلسات آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در دوران ریاست‌جمهوری‌شان در جلسات جامعه روحانیت مبارز اشاره کردند که از این قاعده تبعیت می‌کرد و در دفتر رئیس‌جمهور

گفته‌ها



بهزاد نوری: برخی از دوستان مطرح می‌کنند که ما زحمت کشیده‌ایم و پست و مقام به سیرین رسید. من از این برخوردها شرمند می‌شوم و چنین اظهاراتی را وهن اصلاح‌طلبان می‌دانم. چنین اظهاراتی این تصور را ایجاد می‌کند که اصلاح‌طلبان به هدف گرفتن مزد زحمت کشیده‌اند. حال آنکه مجموعه جریان اصلاحات چون انتخاب آقای روحانی را در جهت منافع ملی و مصالح کشور و ملت می‌دانستند برای انتخاب تلاش کردند. مشکل جدیدی که در دولت اصلاحات وجود نداشت این است که در حال حاضر بیش از ۵۰ درصد ثروت کشور در اختیار ۳ یا ۴ نهاد است. این نهادها نه قابل کنترل و نظارت هستند و نه مالیات می‌دهند تمام اقتصاد کشور به نوعی تحت کنترل آنهاست... به جرات می‌توانم بگویم فشارهای کنونی بر دولت روحانی به مراتب بیش از گرفتاری‌های دولت اصلاحات است... در آن دوره هر ۹ روز یک بحران برای دولت ساخته می‌شد اما امروز به نظر می‌رسد برای دولت روحانی هر ۹ ساعت یک بحران ساخته می‌شود.



احمد نوکل: اگر حضور یک اهل کتاب در شورای شهر یزد محل اشکال است چرا در مجلس شورای اسلامی که با یک رای برخی طرح‌ها و لوایح رد یا تصویب می‌شوند و یا وزیر رای اعتماد می‌آورد یا نمی‌آورد چندین نفر از هم‌وطنان اهل کتاب حاضرند؟ به یاد داریم که امام این قانون اساسی را به عنوان اسلامی پذیرفتند.



عزت‌الله زهرغامی: ضرورت احترام به افکار عمومی به ویژه مردم منتعبد یزد (مسلمان و زرتشتی) که بر اساس نظامات قانونی و اعلامی قبلی به آقای سینتا رای داده‌اند بهترین دلیل در تأیید عضویت آقای نیکدام در شورای شهر یزد است... ضمناً مسلمانان در شوراها شهر چه تخم دوزده‌ای برای مردم کردند که حال یک زرتشتی نمی‌تواند؟



حمیدرضا جلالی‌پور: پس از تجربه تلخ یاز عربی در سوریه، لیبی و مصر ناامنی را مهم‌ترین مانع اصلاح‌جویی می‌دانم و مقام رهبری نقش کلیدی در مدیریت نهادهای نظامی، امنیتی و اطلاعاتی و تأمین امنیت ایران دارد. این نقش ایشان در دوره ترامپ و توطئه‌های اسرائیل و عربستان حافظ ایران است. به بیان دیگر نقش مقام رهبری در ایجاد دولت قوی (یعنی دولتی که حداقل امنیت فیزیکی و معیشتی شهروندان را تأمین کند) مهم است و بدون دولت قوی و وجود امنیت، فرایند توسعه، دموکراسی و اصلاحات در ایران به افسانه تبدیل می‌شود.

کمیته سیاسی حزب کارگزاران سازندگی ایران منتشر کرد

کتاب سازندگی

در ۳ فصل:
۱. تاریخچه حزب
۲. سند مواضع حزب
۳. مجموعه بیانیه‌های حزب

پیام

سرکار خانم اعظم طالقانی

دبیرکل جامعه زنان انقلاب اسلامی درگذشت همسر گرامیتان جناب آقای مرتضی اقتصاد را به شما و خانواده محترم تان تسلیت می‌گوییم. برای آن مرحوم طلب رحمت و برای شما آرزوی صبر داریم.

حزب کارگزاران سازندگی ایران